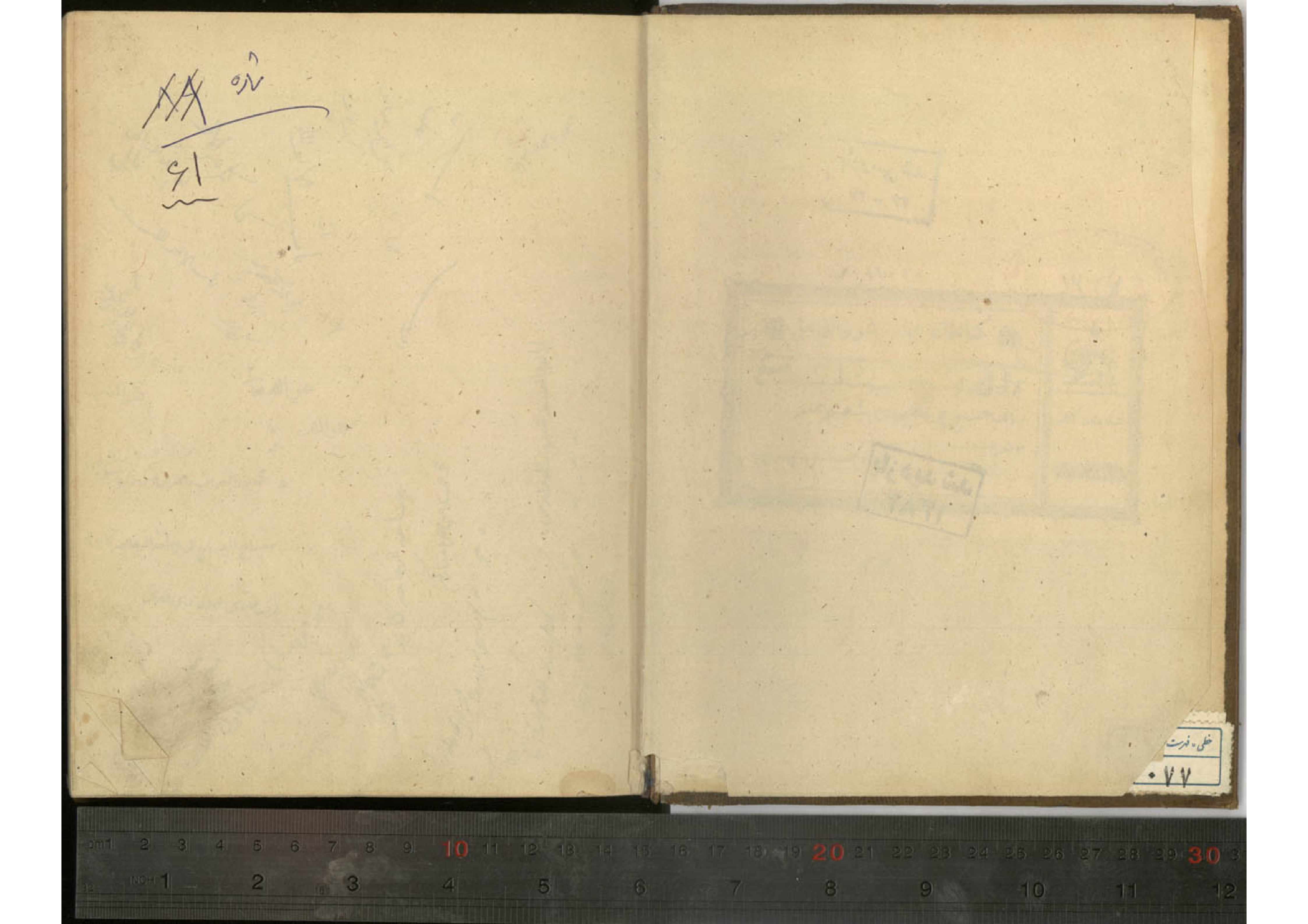


هو الله تعالی

علو اکبر

هو الملك

الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة فيها

مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة كانها

کوکب دری یوقد ...

۲

طریقه مرکب پر طاووسی خوش

دوده بشن کم هر یک از صمغ و نبات و صبر ۳

زعفران ۳ سیلو ۳ زنگار ۳ بر هم ب

زعفران [illegible] زنگار [illegible]

دوده بس کم ۱۱۱

زعفران [illegible]



در روز دوشنبه هفدهم ذی‌الحجه الحرام ...
١٢٩٨

علامات الوقف على طريق السجاوندي قال محمد بن طيفور السجاوندي المشهور برئيس القراء
ان الوقف اقسام منه وقف لازم وعلامته م يعني ولم يقف عليه لتغير معنى الكلمة نحو انهم
اصحاب النار والابتدا بالذين يحملون ومنه وقف مطلق وعلامته ط يعني الوقف عليه والابتدا
باولى ومنه وقف جائز وعلامته ج يعني الوقف والوصل فيهما جائز والوقف اولى
نحو الوقف على ريب فيه والابتدا بهدى للمتقين ومنه وقف مجوز وعلامته ز يعني الوصل
فيه اولى والوقف جائز نحو اشتروا الحيوة الدنيا بالاخرة والابتدا بفلا يخفف ومنه وقف
مرخص وعلامته ص يعني الوقف يكون من جهة طول الكلام كما في اية من تحت ذاته وفي اية ان
في خلق السموات والارض واختلاف ومنه وقف حرام وعلامته لا يعني الوقف عليه لا يجوز كالوقف من
المبتدا والخبر والمستثنى والمستثنى منه ونحو ذلك مثاله الذين اذا ذكروا والابتدا باولئك ولقد
فسجد الملائكة كلهم اجمعون والابتدا بالا ابليس ومنه وقف حكمه حكم ضعيف وعلامته ق ومنه
وقف قد قيل ليس بجائز وعلامته قف وامثاله قيل له ومنه الوقف اولى من الوصل وعلامته
صلے ومنه قفه وعلامته صل اعـ م خـ عـ ث لـ اذا وقع
بين البصري والكوفي اختلاف في الاية فعلامته الاية لدى البصري المطلق ط الى ان في الجزء
له عنه المرخص للضرورة ص الكوفي وقفه وقف كوفي وقف لا يجوز فيه الوقف
لا قد قيل عليه الوقف ق قد قيل لا توقف عليه قلے الوصل اولى صلے الوقف
اولى صلے والسلام ختم الكلام

القصيدة لابو شامة الشاطبي

بدأت ببسم الله في النظم اولا

تبارك رحمانا رحيما وموئلا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله شارح صدور الاقاصي والادانى والصلوة والسلام على محمد الذى هو حرز الاماني ووجه التهاني وعلى اله واصحابه اهل السبع والمثاني **اما بعد** بدانكه ارشدك الله تعالى كه بهيم جناب حق على باك دين وفقراء صاحب يقين از ادراك لغت عرب قاصر بوده واين جماعت شعفى تمام داشتند باآنكه مقصود از الفاظ قصيدهٔ وحيدهٔ فريده موسومه بشاطبيه منسوب بشيخ دقيقه رس ابو القاسم الشاطبي معلوم كنند وترجمه كه پيش ازين اتفاق افتاده بنابر آنكه در آن رعايت تحمل مينمود بنابر جهت سهولت بحسب الارتجال التماس ايشان مبذول داشته مختصرى نوشته شد چنانچه مقصود ايشان از ضمن آن حاصل شود انشاء الله وآن كمترين خادمان چون ضايع روزگار تباه كار از ابتغاء مر افتخار ان اهل قرآن حسين بن على اسعده الله ندارد از طالبان از صالح دعوات ايشان بى بهره نماند واول آن اينست **قوله بدأت** الى آخره يعنى ابتدا كردم بلفظ بسم الله در اين نظم كه اول منظومات منست يا اول نظمى است كه در فن كرده اند و بزرگوار و بلند رفعت است معبود بحق از روى بخشندگى واز روى مهربانى واز روى پناه كاه بيچارگان **قوله** وثنيت الخ يعنى دوم كردانيدم اين ابتدا را بگفتار اين كه رحمت كناد معبود بحق كه پروردگار منست بر پسنديده كه آن محمدى است كه بهديه او را فرستاده اند



وثنيت صلى الله على الرضى
محمد المهدى الى الناس مرسلا

وعترته ثم الصحابة ثم من
تلاهم على الاحسان بالخير وبلا

قوله وعترته الخ يعنى وهمچنين رحمت كناد خداى تعالى بر اهل بيت او و بعد از ايشان بر ياران او و بعد از ايشان بر متابعت كنندگان ايشان بنيكوئى در حالتى كه ايشان همه مانند باران بزرگ قطره اند در بسيار نفع **قوله** وثلثت الخ يعنى وسيم كردم آن ابتدا را وسيم كردن آن را باين گفتار كه بدرستى كه شكر وستايش حضرت معبود راست در حالتيكه اين حمد هميشه باشد و هر آن چيزى كه نيست ابتدا كرده آن چيز بر بريده است يعنى ناقص است **قوله** وبعد الخ يعنى بعد از حمد و درود پس ريسمان خداى تعالى حاصل است در ميان ما و آن كتاب شريف و خطاب لطيف حضرت او جل جلاله است پس چون چنين است مجاهده نماى و دفع كن مكر و ماه دشمنان دين را باستعانت قرآن در حالتى كه تو بام اورنده باشى ايشان را بدام حجتها و زانو دليلهاى قاطع **قوله** واخلق به الخ يعنى چه سزاوار است قرآن ازين جهت كه به لايق آن با دشمنان مجاهده نمايند از براى آنكه نيست قرآن كه كهنه ميشود و نوى او و درين حال كه قرآن رفيع است مواظف نماينده او در حالتيكه اين موافقت كننده روى آورنده است برجهد **قوله** وقارئه الخ يعنى خواننده قرآن كه پسنديده حال است روش ختم او و مثال او همچون ترنج است در دو حالت او كه آن بوى دارد آنست وطعم دارد **قوله** هو المرتضى الخ يعنى آن قارى قرآن كسى است كه

فجاهد به حبل العدى متحبلا

واخلق به اذ ليس يخلق جدة
جديدا مواليه على الجد مقبلا

وقارئه المرضى قر مثاله

هو المرتضى اما اذا كان امة
ويممه ظل الرزانة قنقلا

هو الحر إن كان الحري حواريا ... له بتحريه إلى أن تنبلا

پسندیده اند قصد او را بسوی قرآن وقتیکه او جمع کننده خیر ایک قوم در خود وقتی که
قصد او کند سایه بزرگ و سکینه در حالیکه این قاری مثال نخل بلند باشد در رفعت و شهرت قوله
هو الحر الخ یعنی قاری قرآن از پرستش دنیا آزاده است ازین جهه درجات عالیه از نهاد او
در عجب آمده است از برای آن که هست و سزاوار بمجاهده نمودن و اجتهاد کردن در قرآن
تا آن زمان که بمیرد درین حالت که او یاری دهنده است قرآن را بخواندن و عمل بآن نمودن
بدان که ناظم رحمه الله چون از بیان فضیلت قاری فارغ شد شروع فرمود در ذکر
فضیلت قرآن قوله وإن كتاب الله الخ یعنی بدرستی و راستی که کتاب خدای تعالی
یعنی قرآن کریم محکم ترین شفاعت کننده است عجب و بی نیاز کننده ترین بی نیاز کننده
در حالتیکه این کتاب بخشنده است در دنیا قاری را رفعت و جاه و در عقبی بقا
در رضا حضرت او قوله وخير جليس الخ یعنی و کتاب خدای تعالی بهترین هم نشینی است
که ملول میگرداند در مکالمه او و تکرار ساختن قاری قرآن را زیاد میکند در قاری یاد در قرآن زینت
و جمال و رفعت و کمال قوله وحيث الفتى الخ یعنی در هر مکانی و هر زمانی که قاری می ترسد
در تاریکیهای قبر روی نماید بیند و برسد این قاری بقرآن در حالتیکه قرآن خندان
روشنی دهنده و درخشنده باشد که این تاریکیها را بروشنائی بدل کند قوله هنالك الخ
یعنی در قبر بخشد قرآن قاری را مکان راحتی و مرغزاری و جلوه دهند و ظاهر گردانند
قاری را در بلند ترین مکان رفعت و عزت در عقبی از برای خواندن او قرآن را در دنیا

وإن كتاب الله أوثق شافع ... وأغنى غناء واهبا متفضلا
وخير جليس لا يمل حديثه ... وترداده يزداد فيه تجملا
وحيث الفتى يرتاع في ظلماته ... من القبر يلقاه سنا متهللا
هنالك يهنيه مقيلا وروضة ... ومن أجله في ذروة العز يجتلا

يناشد في إرضائه لحبيبه ... وأجدر به سؤلا إليه موصلا

دنیا قوله يناشد الخ یعنی مبالغه نماید قرآن در قیامت با خدای تعالی در خشنود گردانیدن
آنحضرت از برای قاری خود و چه سزاوار است این خشنود گردانیدن از روی مطلوبی
که نطلبی بطالب رسانیده اند قوله فيا أيها القارئ الخ یعنی چون مراتب قرآن
و منازل خواننده او را شنیدی پس ای قاری در حالت چنگ زننده در وی عصمت
قرآن زننده و تعظیم کننده و بزرگ دارنده قرآن را در همه حالی قوله هنيئا الخ
یعنی زندگانی کن با رحمت و شفقت و تو را مژده باد که مادر و پدر تو بر ایشان باشد در روز
قیامت لباسها از نور از روی عزت و کرامت که آن تاج باشد و حلیها قوله فما ظنكم الخ
یعنی پس چه گمان مادر و پدر قاری را و ولی چنین از زنان می سزد مانند پس چیست گمان شما ای
مستمعان بفرزندان که خود قرآن را خوانند و عمل بآن کنند در زمانی که خدای تعالی
ایشان را جزا دهد چه ایشان اهل خدای و خاصگان او و برگزیدگان از خلایق و اشراف
است قوله أولو البر الخ یعنی و ایشان خداوندان نیکی کردن نسبت با نفس خود
و نیکوئی بجای آوردن نسبت با دیگران و خداوندان صبر بر سختیها و ثبات
و خداوندان پرهیزکاری اند صفات ایشان اینها بود که شنیدی که قرآن با اینها وارد شده
در حالت که این صفات را در قرآن روشن گردانیده اند قوله عليك بها الخ
چون این صفات در قرآن وارد شده بر تو باد ای قاری که ملازم شوی این صفات
حمیده را مادام که در قید حیات باشی در دنیا درین حالت که بخیل باشی با اینها یعنی

فيا أيها القارئ به متمسكا ... مجلا له في كل حال مبجلا
هنيئا مريئا والداك عليهما ... ملابس أنوار من التاج والحلا
فما ظنكم بالنجل عند جزائه ... أولئك أهل الله والصفوة الملا
أولو البر والإحسان والصبر والتقى ... حلاهم بها جاء القرآن مفصلا
عليك بها ما عشت فيها منافسا ... وبع نفسك الدنيا بأنفاسها العلا

جزی الله بالخیرات عنا ائمة
لنا نقلوا القرآن عذبا وسلسلا

انها را از دست گذاری و بدل کن صفات ناپسندیده نفس خبیثه خود را بصفات
رضیه نفیسه ازین صفات و چون ناظم را رحمه الله مکافات ائمه قران بجهت آنکه از خود
سعی ایشان باشد میسر نبود حوالت آن بحضرت عزت فرموده قوله جزی الله الخ یعنی
جزا دهاد خدای تعالی به نیکوییهای امامان قراء از ما که نقل کردند از برای ما قرآن را در
حالتی که قرآن شیرین بود و روان یعنی کافه اهل عالم تلاوت آن مینمودند و در آن
هیچ شایبه تصحیف و تحریفی نبود قوله فمنهم بدور الخ یعنی از امامان قرآن هفت امام اند
که در کمال علم و تقوی و وفور نفع و شهرت و علو منزلت مشابه اند بماه شب چهارده و واقع
شده اند در میان آسمان و زمین و راستی در حالتی که روشن اند و تمام و ناظم
علیه الرحمه چون قراء را تشبیه به بدور نموده رواة را مانند ستارگان فرموده
قوله لها شهب الخ یعنی این بدور هفتگانه را ستارگان چند اند که طلب کرده اند
این ستارگان سیاهی تاریکیهای جهل خود را بنور علم تا غایتی که سیاهی جهل ایشان
بکلی پراکنده گشته و منکشف شده قوله وسوف تراهم الخ یعنی و زود که
ببینی تو آن بدور هفتگانه را روشن درین قصیده یکی را بعد از یکی در
حالتی که هر یکی از ایشان مر صاحب شیم باشد دو کس از اصحاب خود یعنی از راویان خود
یعنی اولا نافع را ذکر کنیم با دو راوی دیگر و ابن کثیر را با دو راوی و همچنین تا آخر
قوله تخیرهم الخ یعنی برگزیدگان اند آن بدور هفتگانه نقد کنندگان ایشان یعنی

فمنهم بدور سبعة قد توسطت
سماء العلی والعدل زهرا وکملا

لها شهب عنها استنارت فنورت
سواد الدجی حتی تفرق وانجلا

وسوف تراهم واحدا بعد واحد
مع اثنین من اصحابه متمثلا

تخیرهم نقادهم کل بارع
ولیس علی قرآنه متأکلا

فاما الکریم السر فی الطیب نافع
فذاک الذی اختار المدینة منزلا

یعنی اکابر ناقدهای ایشان اختیار کرده اند ایشان را از میان دیگر ائمه از جهة نقدهای اهل
عالم در علم قرائت از جهة آنکه هر یکی از ایشان افزون آمده بودند بر همسران خود در آن
زمان و نبوده اند هر یکی از ایشان بر قرآن خویش یا بر قرائت خود متأکل یعنی آن را سبب معاش
و اکل خود نساخته بودند و بعد از آنکه ناظم رحمه الله بدور هفتگانه را علی الاجمال یاد فرموده علی
التفصیل نیز ذکر ایشان فرموده قوله فاما الکریم الخ یعنی پس از امام بزرگ سر که
بوی خوش که نافع گفته اند ابو الحسن آمده پس این نافع آن کسی است که فرا گرفته است
مدینه را منزل خویش و ناظم رحمه الله چون وعده کرده بود که با هر قاری دو راوی را ذکر کند
وفا بعهد نموده قوله وقالون الخ یعنی کسی که لقب او قالون است و اسمش عیسی است
و کنیتش ابو موسی و بعد از او کسی دیگر اسمش عثمان است و لقبش ورش و کنیتش
ابو سعید حاصل که هر دو از ایشان هر دو شرف و رفعتی تمام به برکت صحبت امام نافع و یعنی
قالون بزبان سریانی مجود است و ورش بعربی یعنی سخت سفید قوله ومکة عبد الله الخ
ذکر امام دوم است یعنی و مکه امامی که اسمش عبد الله است و کنیتش ابو سعید مقام
او در مکه است و این عبد الله پسر کثیر است و غالب شده است بر قراء سبعه از روی جاه و رفعت
زیرا که او امام مکه بوده است و صحیح آنست که مکه شهر بزرگ بلاد است قوله روی احمد
الخ یعنی روایت کرده اند از ابن کثیر ابو الحسن احمد بن محمد المؤذن که منسوب
به ابی بزه که یکی از اجداد او است و همچنین روایت کرده است محمد بن عبد الرحمن

وقالون عیسی ثم عثمان ورشهم
بصحبته المجد الرفیع تأثلا

ومکة عبد الله فیها مقامه
هو ابن کثیر کاثر القوم معتلا

روی احمد البزی له ومحمد
علی سند وهو الملقب قنبلا

وأما الإمام المازني صريحهم
أبو عمرو البصري فوالده العلا

از ابن کثیر و ابن محمد کسی است که لقبش نهاده اند بقنبل یعنی ضخم و غلیظ ولیکن ایشان
هر دو باسناد روایت کرده اند زیرا که ایشان هر دو بر قواس خوانده اند و قواس
بر ابی الاخریط و او بر قسط و او بر ابن کثیر و امام سیم را ذکر نموده قوله واما الامام الخ
یعنی اما امامی که منسوبست بمازن که صریح و خالص النسب است از میان قراء سبعه که او
ابو عمرو بصری است پس اسم پدر او العلاء است یعنی رفیع الشان است و مقدم قوم

أفاض على يحيى اليزيدي سيبه
فأصبح بالعذب الفرات معللا

قوله افاض الخ بیان واسطه است میان ابو عمرو و راویانش یعنی ریخت ابو عمرو
بر یحیی بن المبارک الیزیدی عطای خویش یعنی تعلیم کرد او را علم بسیار پس امداد کرد ابن یحیی
سیراب کردانیده شده به آب شیرین یعنی دانا کشته بعلوم نافعه ضروری الاستعمال

أبو عمر الدوري وصالحهم أبو
شعيب هو السوسي عنه تقبلا

قوله ابو عمر الدوری الخ یعنی ابو عمر که او حفص دوری است و کسیکه از میان
وا صالح نام دارد که او ابو شعیب است که او سوسی است قبول کرده اند قرائت را از یحیی
یزیدی و او از ابو عمرو امام چهارم را ذکر نموده قوله واما دمشق الخ یعنی واما
شهر دمشق از بلاد شام که مقام و خانه ابو عمرو بن عبد الله بن عامر است پس این
دمشق به برکت وجود عبد الله بن عامر خوش گشت نزول نمودن در او

وأما دمشق الشام دار ابن عامر
فتلك بعبد الله طابت محللا

قوله هشام الخ یعنی هشام بن عمار السلمی و عبد الله بن احمد که انتساب
او به ذکوان است نقل کرده اند قرائت را از ابن عامر اما باسناد زیرا
که ایشان هر دو بر ایوب بن تمیم داری خوانده اند و او بر یحیی ذماری و او بر ابن عامر

هشام وعبد الله وهو انتسابه
لذكوان بالإسناد عنه تنقلا

وبالكوفة الغراء منهم ثلاثة
أذاعوا فقد ضاعت شذا وقرنفلا

ابن عامر قوله وبالکوفة الخ یعنی سه از این ائمه هفتگانه قرا فرموده اند در کوفه که
مشهور است از میان بلاد که شده از صفات ایشان که فاش کرده اند علوم را در کوفه
پس بنا بر این حالت بوی داد کوفه بوی دادنی مثل دادن عود و قرنفل یعنی کوفه
به برکت علم ایشان مشهور شد بکثرت علما و استعمال در او

فأما أبو بكر وعاصم اسمه
فشعبة راويه المبرز أفضلا

قوله فاما ابو بکر الخ
اما یکی از این امامان سه گانه آنکه کنیه او ابو بکر است و حال آنکه عاصم بن النجود الکوفی
اسم اوست پس شعبه راوی اول وست که فایق آمده بر دیگران در فضلیت
از حفص جهة علم حدیث و چون شعبه اسمی بود مشترک میان این شعبه و میان
شعبه ابن الحجاج ناظم رحمه الله اشاره فرموده بفرق میان ایشان

وذاك ابن عياش أبو بكر الرضى
وحفص وبالإتقان كان مفضلا

قوله وذاک ابن عیاش الخ یعنی این شعبه که راوی عاصم است پسر عیاش است
و کنیه او ابو بکر پسندیده است و حفص بن المغیره الاسدی راوی
دوم عاصم است و بسبب اتقان و ضبط قرائت بود حفص افزون کرده
را ابو بکر

وحمزة ما أزكاه من متورع
إماما صبورا للقرآن مرتلا

قوله وحمزة الخ یعنی دوم از ائمه سه گانه یعنی حمزة بن حبیب الزیات
الکوفی چه پاکا او از جهة ورع و پرهیزکاری و از جهة متصفه اخلاق و از جهة
صبوری بر سختیهاء قرائت و از جهة ترتیل خواندن او قرائت را

روى خلف عنه وخلاد الذي
رواه سليم متقنا ومحصلا

قوله روی خلف الخ یعنی روایت کرده اند خلف و خلاد از حمزه
آنچه روایت کرده است سلیم از حمزه یعنی ایشان هر سه به حمزه

وَأَمَّا عَلِيٌّ فَالْكِسَائِيُّ نَعْتُهُ
لِمَا كَانَ فِي الْإِحْرَامِ فِيهِ تَسَرْبَلَا

خوانده اند وچنین نیست بل ایشان هردو هردو و بسلیم خوانده اند وبسلیم بر حمزه
و امام سیم را ذکر فرموده قوله وَأَمَّا عَلِيٌّ الخ یعنی واما علی بن حمزة النحوی که نام
صفت اوست از آنجهت که بود این علی که پوشیده بود کسائی یعنی گلیمی را در احرام
قوله رَوَى لَيْثُهُمْ الخ یعنی روایت کرده اند از قراء از کسائی که اسم او
از میان قرا لیث بن خالد است وکنیتش ابو الحارث پسندیده آمده و
حفص که او ابو عمر و دوری است و در راویان ابو عمرو مذکور شد قوله
أَبُو عَمْرِهِمْ الخ یعنی ابو عمرو از میان قراء سبعه و یحصبی که ابن عامر است
ایشان هردو خالص النسب اند یعنی در عرب متولد شده اند و پنج قاری دیگر
که ایشان برآمده ولاده عجم یعنی در عجم مولود گشته اند قوله لَهُمْ طُرُقٌ الخ
یعنی هر قراء سبعه را نیز هم چند یعنی ایشان را در تلاوه طریق چند هستند یا ایشان
راویان از راویان هستند و مراد از ینجا قسم سیم است که راه یافته میشوند
و برکت ایشان هر عالمی و در این طریقها هیچ راه زنی و حیله کننده نیست
که ترسد از و در حالتی که مکر کننده باشد یعنی همه راویان قرا امین و صاحب
دیانت اند و در میان ایشان کسی نیست که نسبت خیانتی در روایة باو
توان کردن قوله وَهُنَّ اللَّوَاتِي الخ یعنی وآن طریقها طریقهای چند اند
که نصب کرده ام و گردانیده ام انها را نشانه چند از برای کسی که موافقت نماینده

رَوَى لَيْثُهُمْ عَنْهُ أَبُو الْحَارِثِ الرِّضَى
وَحَفْصٌ هُوَ الدُّورِيُّ وَفِي الذِّكْرِ قَدْ خَلَا

أَبُو عَمْرِهِمْ وَالْيَحْصُبِيُّ ابْنُ عَامِرٍ
صَرِيحٌ وَبَاقِيهِمْ أَحَاطَ بِهِ الْوَلَا

لَهُمْ طُرُقٌ يُهْدَى بِهَا كُلُّ طَارِقٍ
وَلَا طَارِقٌ يُخْشَى بِهَا مُتَمَحِّلَا

وَهُنَّ اللَّوَاتِي لِلْمُوَاتِي نَصَبْتُهَا
مَنَاصِبَ فَانْصِبْ فِي نِصَابِكَ مُفْضِلَا

موافقت نماینده باشد مرا و در اصلاح من پس چون چنین است دست را بعبارت دار
طلب کن مقصود خود را و رنج ببر در تحصیل علمی که در قیامت ترا نافع خواهد بود در
اینحالت که ایشان نماینده باشی به بهترین اعمال که آن اخلاص در همه اعمال و اقوال
قوله وَهَا أَنَا ذَا الخ یعنی ای طالب تو نیز سعی نمای که حاضر شو که اینک من سعی میکنم
و جهد مینمایم امید آنکه باشد که رام شوم نظم قوافی بکلمات مختلف فیها و به رموز قراء
یعنی سعی مینمایم که باشد که بتوانم که کلمات قرائت را و حروف رموز را در نظم بگنجانم و نظم
موزون آید در حالتیکه از ابرین آسان کرده باشند و از اینجا ابتدا
اصطلاحات خود فرموده قوله جَعَلْتُ أَبَا الخ یعنی گردانیدم هر حرفی را از حروف ابجد
نشانه بر هر یکی از قراء هفتگانه و از راویان چهارده گانه بر آن ترتیبی که در نظم ایشان را
یاد کردم یعنی حروف اول که الف است از برای قاری اول که نافع است و با از برای
قالون و جیم از برای ورش و همچنین تا آخر چنانچه از ابو شامه رحمه الله هر کلمه از برای قاری
و دو راوی وضع کرده مثل ابجد که ا نافع ب قالون ج ورش و هوز د ابن کثیر است
ه بزی و قنبل و حطی که ح ابو عمرو است ط دوری ی سوسی و کلمن که ک ابن عامر ا
ل هشام م ابن ذکوان و سعفص که ن عاصم است ص ابو بکر است ع حفص و قرشت که
ف حمزه است ض خلف ق خلاد و رست که ر کسائی است س ابو الحارث
ت دوری و ناظم رحمه الله رموز را بر سه قسم آورده و اشاره فرموده بقسم اول بقوله ومتى

وَهَا أَنَا ذَا أَسْعَى لَعَلَّ حُرُوفَهُمْ
يَطُوعُ بِهَا نَظْمُ الْقَوَافِي مُسَهَّلَا

جَعَلْتُ أَبَا جَادٍ عَلَى كُلِّ قَارِئٍ
دَلِيلًا عَلَى الْمَنْظُومِ أَوَّلَ أَوَّلَا

وَمِنْ بَعْدِ ذِكْرِي الْحَرْفَ أُسْمِي رِجَالَهُ
مَتَى تَنْقَضِي آتِيكَ بِالْوَاوِ فَيْصَلَا

تعيدُ ذكري الخ يعني پس ياد كردن من كلمه قرانيه را كه دران خلاف كرده اند غايب
قيدها از الحوم مانند وما يخدعون الفتح من قبل ساكن ذكا يا بعضي از
قيدها پيش بگويم مثل تمارونه تمرونه وافتحوا اشددا يا خود هيچ قيد نكنم همچون
وَمالك يوم الدين راويه ناصرا وبعد ازان نام برم رجال نما را يعني خوانندگان
انها را برمز حرف وگاه نيز باشد كه قيد بر كلمه قرانيه مقدم شود مانند ورفع ولا بأمر كم
روحه سما وگاه باشد كلمه قرانيه درميان قيدها واقع شود وضم وحرك تعلمون الكلا
مع مشدده من بعد بالكسر ذللا وگاه نيز دست دهد كه رمز درميان قيدها باشد
مانند والعين في الكل ثقلا كما دار واقصر ووقت نيز باشد كه رمز از كلمه قرانيه
موخر شود و بر تمام قيد مقدم كرده مثل وبعد بسما العلي شذا الجرم وچون قيد
ورمز بار موز بعد قيدها اخر شود بيارم بوبه واو فيصل ومقصود انست كه اگر رمز
باشد اول كلمه قرانيه بگويم وبعد انرا وقيدها بالعكس يا خود هيچ قيد نكنم وبعد ازان
واو فيصل را بيارم غرض كه رمز كلمه قرانيه را درين قسم مقدم نشود **قوله**
سوى احرف الخ يعني در مجموع مسائل واو را بيارم مگر در مسئلي چند كه اگر واو
بيارم وانها را بيكديگر متصل سازم هيچ شكي وگماني در اتصال انها نباشد
وخفف حق سجرت ثقل شرف شريعة حق سعرت عن اولي ملا
واگر جائيكه لفظ روشن باشد واحتياج تقييد نداشته باشد اكتفا كنم بآن

سوى أحرف لا ريبة في اتصالها
وباللفظ استغنى عن القيد ان جلا

مثل تمام بلفظ خويش از قيد مثل وما الله يوم الدين عند سراطه والسراط **بقوله**
وَرُبَّ مكانٍ الخ واندر مكان كه تكرار سازد ناظم حرف رمز را خواه كه رمز مفرد باشد
وخواه رمز جمع از پيش واو فيصل بنابر عارضي كه او اتمام قافيه باشد يا تحسين
لفظ مانند سمي علي علا وسما العلى وتكرار رمز نه امريست ترسانندة
مرکسی را كه دران انديشه نمايد زيرا كه در آن هيچ تفرقه نيست **قوله** ومنهن الخ
يعني از حروف ابجد ثا كه سه نقطه بر سر دارد رمز قوم كوفي است يعني عاصم
وحمزه وكسائي وشش كس را از قراء هفتگانه تعبير كرده ام از ايشان بحرف
خا كه نقطه داشته باشد و بيان اين شش كس فرموده **قوله** عنيت
الأولى الخ يعني خواستم من باين شش كس جماعتي را كه ذكر كرده ام ايشانرا
بعد از نافع يعني خاء را رمز ابن كثير وآن پنج قاري ديگر را گردانيده ام و
كوفيان وشامي كه ابن عامر است ذال ايشانرا از نقطه غافل نگردانيده ام
يعني ذال منقوطه رمز ايشان هر چهار است **قوله** وكوف مع المكي الخ يعني و
كوفيان چون در قراءت مصاحب ابن كثير مكي باشند تعبير كرده ام از ايشان
هر چهار بظاء معجمه وكوفيان وبصري كه ابو عمرو است غين ايشانرا از نقطه مهمل نگذاشته ام
يعني غين كه نقطه دارد رمز ايشان هر چهار كرده ام **قوله** وذو النقط الخ
وهمه او نقطه را كه شين است وضع كرده ام از براي حمزه وكسائي ديگر از قوله

ورب مكان كرر الحرف قبلها
لما عارض والامر ليس مهولا

ومنهن للكوفي ثاء مثلث
وستتهم بالخاء ليس باغفلا

عنيت الاولى اثبتهم بعد نافع
وكوف وشام ذالهم ليس مغفلا

وكوف مع المكي بالظاء معجما
وكوف وبصر غينهم ليس مهملا

وذو النقط شين للكسائي وحمزة
وقل فيهما مع شعبة صحبة تلا

صِحَابٌ هُمَا مَعْ حَفْصِهِمْ عَمَّ نَافِعٌ
وَشَامٍ سَمَا فِي نَافِعٍ وَفَتَى الْعَلاَ

وقل فيهما ابتدا در رمز كلمه است يعني وبگوی قاری در شان حمزه وکسائی چون در
قرائت موافق شعبه باشد که مدلول صحبه که رمز ایشان هرسه است این کلمه را باین کیفیت
خوانده اند قوله صحاب هما الى الابيات الثلثة یعنی کلمه صحاب رمز حمزه
وکسائی است در زمانی که ایشان هردو باحفص قراء مصاحب شده اند در قرائت وکلمه عم رمز نافع
وابن عامر شامی است وکلمه سما رمزیست درباره نافع وابن کثیر مکی وابو العلا یعنی ابو عمرو
وبگو کلمه حق رمزیست در شان ابن کثیر مکی وپدر العلا که ابو عمرو است وبگو که کلمه نفر
رمزیست شیرین ومستعمل شده درباره ابن کثیر وابو عمرو یحصبی که ابن عامر است
قوله وحرمي المكي الخ وکلمه حرمی رمز ابن کثیر مکی ونافع است وکلمه حصن رمز است
بلند گشته از برای نافع وکوفیان دیگر بیان قسم دوم فرموده از اقسام سه گانه رموز
بقوله ومهما اتت الخ یعنی هرجا که قبل از رمز حرفی رمز کلمی باشد قاعده چنان
نهادم که رمز را بر کلمه قرائت مقدم کرده ام ولیکن در هر موضعی که رمز حرفی ورمز کلمی
جمع شوند این قاعده را می نهم وچنین میگویم که هرگاه که بیاید از پیش رمز حرفی
ویا از پس رمز حرفی رمز کلمی خواه رمز حرفی بر رمز کلمی مقدم باشد یا موخر وخواه که
هر دو رمز بر کلمه قرائت مقدم شوند یا موخر پس تو باش نزد شرط من یعنی نظر کن اگر
رمز حرف کلمی داخل است مانند سما العلی پس آن از قبیل تکرار رمز باشد
واگر داخل نباشد رمز حرفی بسر خود باشد وکلمی بسر خود وبعد از آن الحکم کن بواو فیصل بقوله وما

وَمَكٍّ وَحَقٌّ فِيهِ وَابْنُ الْعَلاَءِ قُلْ
وَقُلْ فِيهِمَا وَالْيَحْصُبِي نَفَرٌ حَلاَ
وَحِرْمِيٌّ الْمَكِّي فِيهِ وَنَافِعٌ
وَحِصْنٌ عَنِ الْكُوفِي وَنَافِعِهِمْ عَلاَ
وَمَهْمَا أَتَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ بَعْدُ كِلْمَةٌ
فَكُنْ عِنْدَ شَرْطِي وَاقْضِ بِالْوَاوِ فَيْصَلاَ
وَمَا كَانَ ذَا ضِدٍّ فَإِنِّي بِضِدِّهِ
غَنِيٌّ فَزَاحِمْ بِالذَّكَاءِ لِتَفْضُلاَ

وما كان تمهید قاعده دیگر است یعنی در هر وجهی از وجوه قرائت که او را از روی عربیت
ضدی باشد پس بدرستی که چون ذکر او کردم از ذکر ضد او مستغنی میشوم مثل آن
که چون گفتم که فلان قاری میخواند دیگر نمیگویم که باقیان بحذف میخوانند بلکه میباید
که مزاحم آن ضد دیگر شوی بتیز دستی جودت که تا افزون آئی بر همسران خویش قوله
کمد واثبات الخ یعنی از وجوه قرائت هر آنچه ضد او در ضد آمده مثل مد است که
ضدش قصر آمده ومثل اثبات است که ضدش حذف آمده ومثل فتح است که ضدش
اماله تامه یا اماله بین بین آمده ومثل ادغام است که ضدش اظهار آمده ومثل همزه است
که ضدش ترک همزه آمده است ومثل نقل است که ضدش ترک نقل آمده ومثل اختلاس است
که ضدش اشباع آمده یعنی تمام گفتن حرکت ومثل جزم است که ضدش رفع آمده ومثل
تذکیر است که ضدش تانیث آمده ومثل غیبت است که ضدش خطاب آمده
ومثل خفت است که ضدش ثقل آمده یعنی تشدید ومثل جمع است که ضدش توحید آمده ومثل
تنوین است که ضدش ترک تنوین آمده ومثل تحریک است که ضدش اسکان آمده ومثل قطع است
که ضدش وصل آمده ومثل استفهام است که ضدش اخبار آمده ومثل تحقیق است که ضدش تسهیل آمده
ومثل تاخیر است که ضدش تقدیم آمده ومثل اهمال که ضدش نقطه آمده ولیکن میباید دانست که در قصیده
این اضداد فتح را که ضد اماله است وترک همزه وترک نقل واشباع را استعمال نفرموده وهر جا که
کوید مقابل او رفع است اما اگر رفع میگوید مقابل او نصب است یا جری که با رفع ذکر کنند مثل رفع الکسر قوله

كَمَدٍّ وَإِثْبَاتٍ وَفَتْحٍ وَمُدْغَمٍ
وَهَمْزٍ وَنَقْلٍ وَاخْتِلاَسٍ تَحَصَّلاَ
وَجَزْمٍ وَتَذْكِيرٍ وَغَيْبٍ وَخِفَّةٍ
وَجَمْعٍ وَتَنْوِينٍ وَتَحْرِيكٍ اعْمِلاَ
وَحَيْثُ جَرَى التَّحْرِيكُ غَيْرَ مُقَيَّدٍ
هُوَ الْفَتْحُ وَالْإِسْكَانُ آخَاهُ مَنْزِلاَ

وحیث جری الخ یعنی در هر موضعی که ذکر تحریک نمایم وقید نکرده باشم که این تحریک ضم است
یا کسر مراد او فتح است و در مقابل او اسکان است و همچنین اگر اسکان مطلق گویم در
مقابل او فتح است اگر مراد جز تحریک نه فتح باشد او را با تحریک ذکر میکند مثل وحرکه
بالضم ذکر اسبلا و بالتحریک بالکسر کفلا و همچنین اگر در مقابل اسکان نه فتح باشد آن
چیز را با اسکان ذکر میکند مانند فی سبلنا فی الضم الاسکان
حصلا و ساکنا الکسر دم یدا قوله وآخیت الخ یعنی برادری انداختم در میان نون
و یا و در میان فتح و کسر و در میان نصب و خفض یعنی هر یکی از این شش قسم ضد یکدیگر
ساختم تا چون ذکر نون یا فتح یا نصب کنم دیگران بیا یا بکسر یا بخفض خوانند
بدان اگر یا در مقابل نون است تلفظ بیا مینماید مثل ویحشر نادي
و اگر در مقابل خطاب یا تانیث است یا اطلاق میکند یا تکلم بغیبة و تذکیر
مینماید قوله وحیث اقول الخ یعنی هر زمانی که ذکر کنم که فلان قاری بکدام
حرکت میخواند مرادم آنست که غیر از این قاری بفتح میخوانند یا بنصب که اگر غیر آن
قاری نه بفتح یا بنصب خوانند او را با ضم یا با رفع بیان کنم مثل ارفع الحجی هم
و مثل دفع الخفض و ضم الکسر قوله وفی الرفع الخ یعنی هر کلمه که از برای
قاری ذکر کنم و این کلمه احتمال حرکات سه گانه داشته باشد و من قید نکنم که این
قاری این کلمه را بکدام حرکت میخواند مرادم اینست که این قاری او را برفع میخواند

وآخیت بین النون والیا وفتحهم
وکسر وبین النصب والخفض منزلا
وحیث اقول الضم والرفع ساکتا
فغیرهم بالفتح والنصب اقبلا
وفی الرفع والتذکیر والغیب جملة
علی لفظها اطلقت من قید العلا

میخوانند تا دیگران بنصب بخوانند ولا غیبة لهم و همچنین هر لفظی که احتمال تذکیر
و تانیث داشته باشد و من او را مقید نسازم مقصودم آنست که قاری مذکور
او را بتذکیر میخواند تا دیگران بتانیث بخوانند مثل وثانی یکن غصن و همچنین
هر آنچه احتمال غیبت و خطاب داشته بود و من قید نکنم غرضم آن باشد که قاری
مذکور بغیبت خوانده تا دیگران بخطاب میخوانند همچون یعلمون حج وبدان
که ضم و فتح و کسر حرکت بنا اند و رفع و نصب و جر یا خفض حرکت اعراب و از این
جهة رعایت این قاعده فرموده و هر دو قسم را آورده تا محل اختلاف معلوم گردد
چه اعراب در آخر میباشد و بنا هم در اول و هم در میان و هم در آخر والله اعلم قوله
وقبل وبعد الحرف الخ بیان قسم سیوم رموز است یعنی چون قراء را برمز
کلمه منها نام برم گاه باشد که رمز را پیش از کلمه قرآنی آورم مثل وعم بلا واو الذین
و گاه باشد که پس از او مانند مجی صحبة زیرا که بیان برموز این کیفیت
نمودن مشکل نیست قوله وسوف اسمی الخ یعنی و زود است که نام برم من
قاری را باسم صریح او هر زمانی که نظم این سخت گیری ننماید و بتوانم که این اسم را
در نظم بیاورم و نظم همچنان موزون باشد که اگر همچنین کنم روشن کننده چیزی باشم شاید که
ضد او نه عمویان و خالویان و این رسمیست در عرب که هر آن فرزندی که او را عمویان و خالویان بسیار شده
کردن او را یکردن بندهای ترا اینند تا دلالت بر کثرت اعمام و اخوال نماید قوله ومن کان

وقبل وبعد الحرف آتی بکل ما
رمزت به فی الجمع اذ لیس مشکلا
وسوف اسمی حیث یسمح نظمه
به موضحا جیدا معما ومخولا
ومن کان ذا باب له فیه مذهب
فلا بد ان یسمی فیدری ویعقلا

الخ یعنی هر کس از قراء که خداوند پایه باشد که او را در آن باب مذهبی شد
مخصوص به او پس نا گزیر است مرا از آنکه نام برم آن باب را مانند باب
الادغام الکبیر یا باب اللامات یا نام برم آن کس مثل و دو تک الادغام الکبیر و قطبه
ابو عمرو البصری و غلظ ورش فتح بصاد ها آورده اند و تقل نمایند آن باب
یا آن کس را و بعد از آن که از بیان اصطلاحات فارغ شده شروع نموده در
فضیلت قصیده از روی اخبار بقوله أَهَلَّتْ الخ یعنی دعوت نمود این قصیده
معانی را و چون ایشان در غور جواب او نبودند معزنا و سرهای معانی او را جواب
داد یعنی این قصیده مشتملست بر لبابهای دقایق و حقایق معانی انچنین که مشاهده
مینمائی و بسبب آن قوله وَصُغْتُ یعنی در آنجا ریخته ام و این قصیده از مسائل هر آنچه
آسان تعقل آن میتوان نمود و مستعمل اهل کمال و معمول ارباب حال و اصحاب
مقال است قوله وَفِي يُسْرِهَا الخ یعنی سائلم که خدای تعالی مرا توفیق داده است
و بر بیان ساخته تا درین قصیده او رم مضمون کتاب تیسیر است
که طلب اختصار آن نموده ام و در سلک نظم کشیده ام پس از جهة که کتاب
تیسیر را اصل ساختم این قصیده من بسیار خیر و کثیر المنفعت بتوفیق
باری حق عز اسمه در حالتیکه کل مخلوقات امید را بان حضرت دارند قوله
وَأَلْفَافُهَا الخ یعنی سائل ابیات این قصیده که مانند درختهای درهم پیچیده است

أَهَلَّتْ فَلَبَّتْهَا الْمَعَانِي لُبَابُهَا
وَصُغْتُ بِهَا مَا سَاغَ عَذْبًا مُسَلْسَلَا

وَفِي يُسْرِهَا التَّيْسِيرَ رُمْتُ اخْتِصَارَهُ
فَأَجْنَتْ بِعَوْنِ اللَّهِ مِنْهُ مُؤَمَّلَا

وَأَلْفَافُهَا زَادَتْ بِنَشْرِ فَوَائِدٍ
فَلَفَّتْ حَيَاءً وَجْهَهَا أَنْ تُفَضَّلَا

پیچیده است زیاده آمده است بر مسائل کتاب تیسیر بسیار فائده چه مثل باب
الفاتحه و ادغام اذ او مانند باب حروف قربت مخارجها و باب مخارج الحروف
و مسائل متفرقه که در تیسیر نیست پس چون مسائل قصیده زیاده آمد بر مسائل تیسیر
بپوشانید این قصیده روی خود را از غایت حیا صغیر از کبیر که مبادا که علما او را
بر تیسیر فضیلت نهند قوله وَسَمَّيْتُهَا الخ یعنی نام نهادم این قصیده را حرز الامانی
یعنی مکان نگاه داشت همه آرزوها آرزومندان و وجه تهانی یعنی پیشوای
همان کار خیر که مردم یکدیگر را بسبب آن تهنیه میگویند پس ای طالب تو نیز
او را تهنیه گوئی و قبولش کن و چون فضیلت قصیده را بیان فرموده خوف فی نفسه
که مبادا اشابه ریائی روی نماید پس دعا فرموده قوله وَنَادَيْتُ الخ یعنی ندا
کردم و گفتم که ای معبود بحق و ای مقصود مطلق و ای بهترین شنونده مرا دعای
بیچارگان در پناه آور و مرا از گفتن چیزی که تا مردم آن را بشنوند و از کردن
چیزی که تا خلایق آن را ببینند و مرا مدح کنند قوله إِلَيْكَ يَدِي الخ
یعنی نعمتی چند که از حضرت تو به من رسیده باعث آن گشته اند که من
با وجود گناهکاری و تباه روزگاری دست خود را به درگاه تو بر داشته ام و چون
چنین است نگاه دار و در زینهار خویش مرا در آر که تا دلیری ننمایم بجور بر همگنان
که آن زمان در زبان من فساد و خلل حاصل آید قوله آمِينَ الخ یعنی

وَسَمَّيْتُهَا حِرْزَ الْأَمَانِي تَيَمُّنًا
وَوَجْهَ التَّهَانِي فَاهْنِهِ مُتَقَبَّلَا

وَنَادَيْتُ اللَّهُمَّ يَا خَيْرَ سَامِعٍ
أَعِذْنِي مِنَ التَّسْمِيعِ قَوْلًا وَمِفْعَلَا

إِلَيْكَ يَدِي مِنْكَ الْأَيَادِي تَمُدُّهَا
أَجِرْنِي فَلَا أَجْرِي بِجَوْرٍ فَأَخْطَلَا

آمِينَ وَأَمْنًا لِلْأَمِينِ بِسِرِّهَا
وَإِنْ عَثَرَتْ فَهْوَ الْأَمُونُ تَحَمُّلَا

أقول لحر والمروءة مرؤها
لإخوته المرآة ذو النور مكحلا

یعنی ای بارخدایا دعائی را که کردم مستجاب گردان و ببخش این مرکب را که این با
تر این قصیده یعنی اگر در آن چیزی چند نیکو مشاهده نماید آنها مسلم دارد و اگر
بد در آید و بلغزد این قصیده یعنی آن بد این است و اینها بپوشند عیبهای او همچو
شتر را کش قوة آن که باشد و بعد از دعا شروع فرموده در نصیحت قوله أقول
لحر الخ یعنی میگویم مر آزادی را که پرستش آرزوی نفس ننموده و حال آنکه خداوند
جوانمردی مر برادران دینی خویشرا همچون آینه صاف و منور است از روی روشنائی
دادن و برادران دینی خود را از علتهاشان آگاه میکند قوله اخي الخ
مقول اقول است یعنی میگویم که ای برادر من و ای کسی که میکند را نید نظم من بر خانه او
نیکوئی را بجای آور با این قصیده در این حالت که ندا میکند به آواز کاسد بازار
یعنی در زمان مطالعه که اگر کمی در لفظ یا فساد در معنی مشاهده کنی آن را باز پوشان
و حاشا که چنین باشد قوله وظن به الخ یعنی و این نظم نیکوئی کن و گمان بر او
گمان نیکو و سهل گیری کن با بافنده او یعنی و خواباننده چشم از قبایح او بطریقه نیکوئی اگر
چه راست این بافنده سست و ضعیف باشد قوله وسلم الخ یعنی از جهت نظم این قصیده
او را عیب مکن و از طعن او را سلامت بدار از برای آن که اگر این کرده صواب کرده
او را دو اجر است و اگر خطا نموده یک اجر دارد یعنی به هر نوع که این قصیده را نظم از هر کار خالی نیست و این بمعنی حدیث
بزرگوار است که من اجتهد فأصاب فله أجران وإن أخطأ فله أجر قوله وإن كا

وقل صادقًا لولا الوئام وروحه
لطاح الأنام الكل في الخلف والقلا

كان الخ یعنی و اگر یافته شود در این بافته دیده که یعنی اگر در این نظم خطائی را نشانه
نمائی پس در یاب آن را بزیادتی حلم و کمال علم خویش و چه جای تو که هر کسی که او را
اندکی عقل و مغز خوش بانی باشد باید که مهمات اینها را باصلاح آورد و زلات دیگران را
باز پوشد قوله وقل صادقًا الخ یعنی بگو هر چه گوئی در حالتی که صادق باشی که
اگر نه موافقت بودی و حیاتی که حاصل است بسبب موافقت هر آینه هلاک شدندی همه
مردم در اختلاف و در عداوة قوله وعش سالمًا الخ یعنی بنوعی زندگانی کن که
سلامت باشد سینه و از کینه دیگران و از هر موضعی که غیبت کسی کنند از آنجا غایب شو
هم بصورت هم بمعنی و اگر بهره میسر نشود در آن مجمع که حاضر گردانیده
بهشت باقی و خدایت ساقی در حالتیکه ظاهر و باطن تو از ناشایسته پاک کرده
باشند قوله وهذا الخ اشاره است بحدیث شریف إن من ورائكم أيامًا
الصبر فيهن مثل القبض على الجمر للعامل فيهن أجر خمسين منكم
یعنی این زمان آن زمانه است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ما را وعده فرموده پس
گر از برای تو در کار ما سهل گیری نماید با وجود حالتیکه آن حالت مانند فرا گرفتن
دست است بر آتش که از ستکاری رها قوله ولو أن الخ یعنی اگر چشمی یاری
نماید و مساعده کند صاحب خود را هر آینه ریزان گرداند بر کما چشم اشک را
در حالتیکه این اشک شبیه باران بارنده است باشد قوله ولكنها الخ یعنی و لكن

بنفسی من استهدی الی الله وحده
وکان له القرآن شربا ومغسلا
وطابت علیه ارضه فتفتقت
بکل عبیر حین اصبح مخضلا
فطوبی له والشوق یبعث همه
وزند الاسی یهتاج فی القلب مشعلا
هو المجتبی یغدو علی الناس کلهم
قریبا غریبا مستمالا مؤملا
یعد جمیع الناس مولی لانهم
علی ما قضاه الله یجرون افعلا

قصد آن که نیستی آب چشم از سختی و سیاهی دل است پس چون چنین است دریغا
بل خوار در دریغا برین عمرها که ضایع میگذرد و بیحاصل میرود **قوله** بنفسی الخ یعنی فدا
میکنم این نفس خسیس خود را بآن نفیس که طلب کند راه راستی بجانب رضای خدای تعالی
در حالتیکه این کس از میان همه بافعال حمیده و خصایص مفیده منفرد باشد و قرآن
مر او را مکان آب خوردن و مقام پاک شدن یعنی برکت قران زینت نماید و شرف
و آن از همه گناهان پاکشده **قوله** وطابت الخ یعنی خوش شود برین زمین
خدای تعالی بسبب تلاوه و ملاحظت او قران و بدان سبب شکافته شود زمین سینه
او بانواع ریاحین معارف و باصناف گل دستها عوارف در هنگامیکه بامداد
کند این کس صاف کرده شده از همه کدورات نفسانی **قوله** فطوبی الخ
یعنی هر زمان که این کس متصف باین صفات گردد پس خوشا وقت او و خنک در
عیش او در حالتیکه شوق برمی‌انگیزاند قصد او را بسوی قران در حالتی که این آتش
شعله زننده باشد **قوله** هو المجتبی الخ یعنی اوست آنکس که برگزیده حضرت
خدای عز و جل است در حالتیکه میگذرد این کس بر همه مردم در حالتی که نزدیکست
بدلها ایشان غریبست باحوال و نسبت احوال ایشان و همه دلها
میل بجانب مصاحبه او نمایند و همه ببرکت دعای او می‌آورند **قوله** یعد
الخ یعنی در حالتیکه می شمرد این کس همه مردم را مولی و بزرگتر و بهتر از

وقد قیل کن کالکلب یقصیه اهله
وما یأتلی فی نصحهم متبذلا
لعل اله العرش یا اخوتی یقی
جماعتنا کل المکاره هولا
ویجعلنا ممن یکون کتابه
شفیعا لهم اذ ما نسوه فیمحلا
وبالله حولی واعتصامی وقوتی
وما لی الا ستره متجللا

یرى نفسه بالذم اولى لانها
على المجد لم تلعق من الصبر والالا

خود از برای آن که احوال و افعال ایشان چه از طاعت و چه از معصیت بر سنن
قضا جاری اند یعنی اگر از کسی بدی در وجود آید بسبب آن منکر او نشود بل منکر آن
فعل بد او شود زیرا که سبب آن تقدیر حق عز شانه است اما بی رضا **قوله** یری
نفسه الخ یعنی در حالتیکه می‌بیند این کس نفس خویش را اولی بمذمت دیگران
از آنجهة که نفس او در طلب علم و شرف و در تحصیل عز و رفعت رنج نبرده و جور چرخ
نخورده و بر جور استادان و سختی روزگاران صبر ننموده و در این معنی مثل زده اند
و ناظم اشاره بدان فرموده **قوله** وقد قیل الخ یعنی بدرستیکه در زمان پیش این
مثل زده اند که ای طالب باش تو همچون کلب که بهترین حیوانات است از روی
وفاداری و نگهداری که هر چند که اهل او دور میکردانند او را و زجرش مینمایند او قطع از ایشان
نشود و در صحبت و حق شناسی ایشان تقصیر نمی‌نماید یعنی وظیفه آنست که هر چند از مردم جور و جفا بیند منکر
نصیحت ایشان نگردد و هر چند که تو را فوق طاقت بیازارند روی از طاعت نگرداند **قوله** لعل الاله الخ
یعنی ای برادران دینی من نصیحتی چند که گفتم بجای آوریم که شاید بود که معبود نگاه
دارد ما را و جماعت ما را از همه مکروهات که ما را بفزع آورند **قوله** ویجعلنا الخ یعنی
و همچنین شاید بود که بگرداند اله عرش ما را از آن کسانی که باشد کتاب او یعنی
قرآن شفیع ایشان زیرا که فراموش نکرده اند ایشان قرآن را که تا در قیامت قرآن
بر ایشان باز گوید **قوله** وبالله الخ یعنی گردش من از معصیت و قوت من

فَيَا رَبِّ أَنْتَ اللهُ حَسْبِي وَعُدَّتِي
عَلَيْكَ اعْتِمَادِي ضَارِعًا مُتَوَكِّلَا

برطاعت و سر باززدن از معاصی بتوفیق عزّ است او و نیست مرا هیچ چیزی که گناهان خود را
بآن بازپوشانم مگر پرده عصمت حضرت او و درین حالتی که از پوشنده ام گناه خود را
قوله فیا ربّ الخ یعنی پس چون چنین است که همه بتوفیق تو است پس ای پروردگار من
تو معبود بحقّی و فاعل مطلق و توئی کافی مهمّات من و توئی که دفع کنی همه بدیها و سختیها را
از من عمّاد و تکیه من بر عنایت کامل تست در حالتی که زاری کننده ام بدرگاه تو و معوّل
من در همه امور بر رحمت بی نهایت تست **باب الاستعاذة** یعنی این بابیست در بیان
استعاذه در مذاهب قرّاء و استعاذه طلب پناه گرفتن بخدای تعالی **قوله** اذا
ما اردت الخ یعنی چون خواهی تو که بخوانی قرآن را در روزگار پس باید که پناه گیری بخدای تعالی
از شیطان پس از قرات بطریق سنت پناه گرفتنی آشکار مطلق یعنی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم را بآواز بلند بگوئی از برای همه قرّاء در همه قرآن در همه اوقات که در وقتی
که تلاوت کنی و تنها باشی که آن زمان صحیح تر آنست که آهسته بگوئی **قوله** علی ما اتی الخ
یعنی استعاذه کنی بران طریقی که در سوره نحل است فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ در حالتیکه این طریق آسان تر است از اَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و مانند آن و اگر خواهی چیزی زیادت کنی از برای پروردگار خود تنزیه که دلالت
بر تنزیه وی او کند مثل آن که السمیع العلیم یا العلی العظیم را پس نمی باید که جاهل
بجهل نخوانند زیرا که آنها منقول اند اما اختیار قرّاء صیغه سوره النحل است **قوله** وقد ذکروا

إِذَا مَا أَرَدْتَ الدَّهْرَ تَقْرَأُ فَاسْتَعِذْ
جِهَارًا مِنَ الشَّيْطَانِ بِاللهِ مُسْجَلَا

عَلَى مَا أَتَى فِي النَّحْلِ يُسْرًا وَإِنْ تَزِدْ
لِرَبِّكَ تَنْزِيهًا فَلَسْتَ مُجَهَّلَا

وَقَدْ ذَكَرُوا لَفْظَ الرَّسُولِ فَلَمْ يَزِدْ
وَلَوْ صَحَّ هَذَا النَّقْلُ لَمْ يَبْقَ مُجْمَلَا

ذکروا الخ یعنی بدرستی که نقل کرده اند جماعتی از قرّاء احادیث چند را که دلالت
بران مینماید که حضرت رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم هیچ چیز را
بران طریق که در نحل وارد است زیاده نکرده و ازین جمله یک
حدیث آنست که جبیر بن مطعم روایت کرده که عادة مبارکه
حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بود و یک حدیث دیگر آنست که عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت
کرده که بران حضرت خواندم که اَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ پس آنحضرت فرمود که بگو اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ناظم رحمه الله میفرماید که اگر این نقلها صحیح شود
از زمان تعوذ مجمل نماند یعنی بهیچ صیغه دیگر نتوان گفت بل
معین میشود که بآن صیغه گویند که در نحل است **قوله** وفیه
مقال الخ یعنی علما را در آن که استعاذه واجب است یا سنت
اقوال است که فروع این اقوال در اصول فقه یا در اصول کتب
مطوّله در قرائت مذکور است پس چون چنین است تجاوز مکن تو از ان
فرعی که از دیگر فرعها بلند تر است و سایه انداز یعنی نظر کن که ازین
اقوال که ام قول مشهور تر است و معمول جمهور است و بدان عمل کن

وَفِيهِ مَقَالٌ فِي الْأُصُولِ فُرُوعُهُ
فَلَا تَعْدُ مِنْهَا بَاسِقًا وَمُظَلِّلَا

وَاِخْفَاؤُهُ فَصْلٌ اَبَاهُ وُعَاتُنَا
وَكَمْ مِنْ فَتًى كَالْمَهْدَوِي فِيهِ اَعْمَلَا

وقول مشهور آنست که استعاده سنت است قوله واخفاؤه اشارت
بر جماعتی که در قرائت نافع و حمزه استعاذه را آهسته میگفته اند فرق شود
میان قران و غیر قران یعنی خفا و سر گفتن تعوذ که از نافع و حمزه
نقل کرده اند فصلت که سر باز زده اند مشایخ و ائمه ما یعنی عمل بآن کرده اند
و بسیار از جوانان مثل ابو العباس مهدوی که اخفا را در تعوذ بعمل آورده یعنی
او تنها اخفا را از حمزه فقط روایت کرده در کتاب خود باب البسملة
یعنی این بابیست در بیان بسم الله گفتن و در ترک آن در مذهب قراء
سبعه قوله وَبَسْمَلَ الخ یعنی قالون و کسائی و عاصم و ابن کثیر در میان
هر دو سوره از سور تمام قران بسم الله الرحمن الرحیم را میگویند بنا بر نقل
حدیث در حالتیکه ایشان هم علم دارند و هم عمل قوله وَوَصْلُكَ الخ
حمزه در میان هر دو سوره ترک بسم الله میکند و وصل میکند آخر سوره را
باول سوره دیگر زیرا که همه قران پیش او یک سوره است و ابن عامر
و ورش و ابو عمرو در میان دو سوره سکت میکنند یا در وصل هر دو بسمله
و لیکن همه قرا را اتفاق است باثبات بسمله در اول فاتحه و بر ترک بسمله
در اول توبه قوله وَلَا نَصَّ الخ یعنی هیچ سخنی جزم را نه از روی اداء
و نه از روی روایت از ابن عامر و ابو عمرو نیامده که ایشان هر دو در میان

وَبَسْمَلَ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ بِسُنَّةٍ
رِجَالٌ نَمَوْهَا دِرْيَةً وَتَحَمُّلَا

وَوَصْلُكَ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ فَصَاحَةٌ
وَصِلْ وَاسْكُتَنْ كُلٌّ جَلَايَاهُ حَصَّلَا

وَلَا نَصَّ كَلَّا حُبَّ وَجْهٌ ذَكَرْتُهُ
وَفِيهَا خِلَافٌ جِيدُهُ وَاضِحُ الطُّلَا

میان هر دو سوره مخیر اند میان سکت و وصل بل مشایخ قرا مستحب داشته
که از ایشان همچنین میخوانند و در بسمله خلافیست از ورش که کردن این
خلاف همه صحیح است و روشن است یعنی ورش را هم بسمله است و هم
سکت و هم وصل و چون ذکر سکت نموده تعریفش نموده قوله
وَسَكْتُهُمُ الخ یعنی ازین سه وجه که ورش و ابو عمرو و ابن عامر در میان
دو سوره دارند سکت مختار ایشان است زیرا که آخر و اول سوره از سکت
معلوم میشود نه از وصل قوله وبعضهم یعنی ازین جماعت که سکت را
نقل کرده اند در چهار سوره روشن از برای ایشان بسمله کرده اند و آن
چهار سوره که لا اقسم اند و دو ویل پس این جماعت که وصل را
روایت کرده اند چه حمزه چنانچه می آید و چه از ایشان هر سه درین چهار سوره
سکت میکنند از جهت دفع شناعت و جماعتی این چهار سوره و دیگر سور تمام
در وصل هیچ فرق را ننهاده اند و جماعتی در سکت پس این چهار سوره چهار
مذهب شد و لیکن معلوم میباید کرد که این جماعت که فرق میکنند در میان
این چهار سوره ایشان را هیچ نقل ازین چهار کس نیست بل خود
استحباب نموده اند و خوانده اند قوله وهو یعنی و جماعتی در آن چهار سوره
از برای آن سه کس بسم الله میگویند از برای حمزه سکت میکنند برای حسن

وَسَكْتُهُمُ الْمُخْتَارُ دُونَ تَنَفُّسٍ
وَبَعْضُهُمُ فِي الْأَرْبَعِ الزُّهْرِ بَسْمَلَا

لَهُمْ دُونَ نَصٍّ وَهْوَ فِيهِنَّ سَاكِتٌ
لِحَمْزَةَ فَافْهَمْهُ وَلَيْسَ مُخَذَّلَا

ومهما تصلها او بدأت براءة لتنزيلها بالسيف لست مبسملا

ولا بد منها في ابتدائك سورة سواها وفي الاجزاء خير من تلا

چنین است فهم کن این وحال اگر مذهبی است که عمدا آن که وترک کرده اند آنرا

قوله ومهما الخ یعنی وهرگاه که وصل کنی آخر انفال را با اول براءة یا بر آخر

انفال وقف کنی وابتدا به براءة نمایی مباش تو بسم الله گوینده از آنجهة

که این سوره در باب قتل واخذ وحصر کفار نزل شده وبسم الله آیه

امان است قوله ولا بد منها الخ یعنی هر زمان ابتدا السوره نمائی

خواه که این ابتداء بعد از وقف باشد یا بعد از قطع ناگزیر است ترا از بسمله

در مذهب همه قراء در همه قراءت غیر از اول سوره توبه وفي الاجزاء الخ

یعنی هر کس که تلاوت میکند او را در میان سورتها مخیر کرده اند یعنی اگر خواهد بسمله

کند واگر خواهد نکند وبعضی هیچ فرق درین باب در میان سوره

توبه ودیگر سورتها نکرده اند وبعضی فرق نهاده اند که چون در اول

سوره توبه نیست که در میان نیز نباشد وشیخ جعفر وشیخ محب الدین

جعفر موصلی وعلامه جزری قدس الله ارواحهم باین معنی رفته اند قوله ومهما

الخ یعنی قاری را قطع آخر سوره وابتداء به بسم الله ووصل بسمله با اول

سوره میرسد وقطع هم نیز رسد اما اگر آخر سوره ووصل کند به بسمله

البته باید که در روزگار بر بسمله وقف نکند زیرا که اگر کند وهم آن شود

که مگر بسمله از تتمه سوره سابقه است وآن زمان هیچکس نزد قرا اگر

ومهما تصلها مع اواخر سورة فلا تقفن الدهر فيها فتثقلا

بحيث أتى والصاد زايا اشمها
لدى خلف واشمم لخلاد الاولا

گران شود سورة ام القرآن یعنی آنچه بیان خواهد یافت اختلافات سوره ام

القرآن یا اصل قرآن است ومراد از سوره چیزی است که بسبب سوره از

غیر خود ممتاز میشود وسور در قرآن بسم الله الرحمن الرحیم پس هر بعضی را از قرآن باعتبار آن

سوره میگویند که بواسطه سور بسم الله از بعضی دیگر ممتاز میکرده اند قوله

ومالك الخ البتين یعنی ومالك یوم الدین به اثبات الف قراءت کسائی

وعاصم است پس غیر ایشان ملك بحذف الف خوانند وخوانده است قنبل لفظ

سراط منکر ولفظ السراط معرف بسین خواه که تعریفش بالف لام باشد وخواه باضافه

مانند صراطی وصراطك هر جا که واقع شوند وخلف در مجموع قرآن بین

الصاد والزای میخوانند وخلاد در اهدنا الصراط فقط باشمام میخوانند پس حمزه

در این یک محل یک وجه باشد ودر سایر قرآن دو وجه وباقیان بصاد خالص

میخوانند قوله علیهم الخ یعنی خوانده است حمزه لفظ علیهم والیهم

ولدیهم در جمیع قرآن بضم ها بر اصل خود یا در وصل وخواه در وقف قوله

وصل الخ یعنی ابن کثیر بخلاف وقالون بخلاف مضموم

گردانیده اند هر میم جمعی را که بعد او حرف متحرك باشد

وبعد از آن زیاده کرده اند واو را از پس میم علیهموا قاموا

وبسمعهموا وابصارهموا قوله ومن قبلهم الخ یعنی اگر

عليهم اليهم حمزة ولديهم جميعا بضم الهاء وقفا وموصلا

وصل ضم ميم الجمع قبل محرك دراكا وقالون بتخييره جلا

ومن قبل همز القطع صلها لورشهم واسكنها الباقون بعد لتكملا

از پس میم جمع همزه قطع باشد مثل عَلَيهِمُ ءَأَنذَرتَهُمْ أَمْ لَمْ
و ورش صله میکند پس اگر بعد از میم نباشد همزه وصل صله نکنند و باقیان
بسکون میم میخوانند در حالین **قوله** ومن دون الخ الابیات الثلثة یعنی
هر میم جمعی که از پس او همزه وصل باشد همه قراء از ضم میم خوانده اند
بی صله مثل وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اما اگر پیش از میم
چنین هاء یا یاء ساکن یا کسره و بهم الاسباب ابوعمرو میم را بموافقت
هاء مکسور میگردانند و حمزه و کسائی هاء را بمتابعت میم مضموم می سازند
در وصل پس در وقف بکسر هاء خوانند همچنانکه دیگران نیز میخوانند
بغیر از لفظ عَلَيهِمْ وَإِلَيهِمْ وَلَدَيهِمْ مثل عليهم القتال و
الیهما اثنین و لدیهم که حمزه بر اصل خود در هر سه حالت بضم میخواند

باب الادغام الكبير یعنی این بابیست در بیان ادغام کبیر یعنی
ادغامی که متحرک را ساکن میسازد و هم در مثلین میباشد و هم در
متقاربین پس هر ادغامی که چنین باشد او را کبیر خوانند و ادغام
داخل کردن چیزیست در چیزی دیگر و او بر دو قسمست یا در مثلین باشد
یا در متقاربین و هر یکی ازین دو قسم باز بر دو نوع اند یعنی یا در یک کلمه
باشد یا در دو کلمه و اول ابتدا با ادغام مثلین فرموده در یک کلمه زیرا

ومن دون وصل ضمها قبل ساكن
لكل وبعد الهاء كسر فتى العلا
مع الكسر قبل الهاء او الياء ساكنا
وفي الوصل كسر الهاء بالضم شملا
كما بهم الاسباب ثم عليهم
القتال وقف للكل بالكسر مكملا

وَدُونَكَ الْإِدْغَامَ الْكَبِيرَ وَقُطْبُهُ
أَبُو عَمْرٍو الْبَصْرِيُّ فِيهِ تَحَفَّلَا

زیرا که کلمه بر کلام مقدم است **قوله** ودونك الخ یعنی و فرا گیر ادغام
کبیر را و حال آنکه قطب ادغام کبیر یعنی کسی که مدار ادغام بوجود اوست
ابوعمرو بصری است که ادغام کبیر در قرائت او جمع آمده **قوله** ففي كلمة
الخ یعنی بعد از آن که این مقدمه را شناختی بدان که ادغام در یک کلمه از
ابوعمرو و مَنَاسِكَكُمْ در البقره و مَا سَلَكَكُمْ در المدثر و بر باقی
باب مثلین یعنی در کلمه دیگر که دو حرف از یک جنس بهم رسند مثل
بِشِرْكِكُمْ و وُجُوهَهُمْ بر ادغام آنها هیچ اعتماد نیست یعنی ادغام
نمی باید کرد **قوله** وما كان الخ البیتین بیان ادغام مثلین در دو کلمات
یعنی بیان دو حرف مثلین که واقع گردند در دو کلمه پس ناگزیر است قاری را از
ادغام حرف اول در حرف دوم مثل يَعْلَمُ مَا أَنتُمْ وَفِيهِ هُدًى
وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَالْعَفْوَ وَأْمُرْ قوله تمثلا یعنی هر یکی
ازین کلمات مثال گشته اند **بدان** که باء در باء بطریق شاطبیه
پنجاه و هفت محل است و تاء در تاء چهارده محل و ثاء در ثاء سه محل
و حاء در حاء دو محل است و راء در راء سی و پنج محل است و سین در سین
سه محل و عین در عین یک محل و فاء در فاء بیست و سه محل و قاف
در قاف پنج محل و کاف در کاف سی و پنج محل و لام در لام دویست

ففي كلمة عنه مناسككم وما
سلككم وباقي الباب ليس معولا
وما كان من مثلين في كلمتيهما
فلا بد من ادغام ما كان اولا
كيعلم ما فيه هدى وطبع على
قلوبهم والعفو وأمر تمثلا

بست محل و میم در بسم صد و سی محل و نون در نون بهفتاد محل و واو در واو بیست و چهار محل و ما در ما نود و پنج محل و یاء در یاء بیست محل

قوله إِذَا لَمْ يَكُنْ البیتین بیان مانع ادغام است یعنی حرف اول را ادغام نکنند وقتیکه حرف اول تاء ضمیر متکلم باشد مانند أَنْتَ تُكْرِهُ وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا و منون باشد همچون وَاسِعٌ عَلِيمٌ و مثقل یعنی مشدد باشد مثل تَمَّ مِيقَاتُ و متن سفر بیان که اهل اداء را اختلاف در کلمه چند واقع شده و از اینجا تا آخر باب در بیان این خلاف پس ابتدا نموده از آنها قوله وَقَدْ أَظْهَرُوا الخ یعنی و بدرستی که اظهار کرده اند بعضی از راویان ابو عمرو کاف يَحْزُنْكَ را در کاف كُفْرُهُ در لقمان از آنجهة که نونی که پیش از کاف است اخفاش کرده اند در نزد کاف که تا کلمه آراسته کرده و بسبب خفاء و خفاء نوعی از ادغام است پس مثل آن میشد باشد که یک نوع دیگر ادغام نمیتوان کرد قوله وَعِنْدَهُمُ الْوَجْهَانِ الخ البیتین یعنی در هر موضعی که لام الفعل از و حذف کرده باشند و از جهة از اعتلال خوانند در نزد راویان ابو عمرو دو وجه است ادغام و اظهار و آن سه محل است اول وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ در آل عمران که اصلش يَبْتَغِي بوده و از جهة من شرطیه که داخل او شده یا از او افتاده دویم يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ در یوسف محذوف شده سیم وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا در المؤمن که اصل او و یکون بوده و چون ان شرطیه بر سر او آمده نون ساکن شده و از برای التقاء ساکنین واو را از جهة تخفیف نون انداخته اند مقصود که جماعتی ملاحظه اصل مینمایند و هر دو وجه صحیح است قوله عَنْ عَالِمٍ یعنی ذکر یا فرا گرفته ام یا فرا گرفته اند این مسئله را در عالمی که علم او خوش و پاک است یعنی قرین عملست و هیچ شائبه ریا در آن نیست بدان که بر تقدیر اول مراد از عالم ناظم است و بر تقدیر دوم ابو عمرو دوری و بر تقدیر سیم ابو عمرو بصری علیهم رحمة الله و رضوانه قوله وَيَا قَوْمِ مَالِي الخ اشاره است بجواب از سؤال مقدر و تقدیرش اینست که چون در آن سه لفظ بنا بر حذف لام الفعل دو وجه بود باید که در وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي و در وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ نیز دو وجه باشد چه ایشان در اصل یا قومی بوده اند پس ناظم رحمه الله جواب می فرماید که این دو محل را بی شک و بی خلاف اطلاقشان کرده اند برادغام یا چنین گوید که میان آن سه محل و این دو محل فرق است چه محذوف از آن سه از اصل کلمه است و از این دو یاء اضافه است که نه از اصل کلمه است قوله وَإِظْهَارُ قَوْمٍ الخ الابیات الثلثة یعنی این مجاهد و اصحاب

إِذَا لَمْ يَكُنْ تَاءَ مُخْبِرٍ أَوْ مُخَاطَبٍ أَوِ الْمُكْتَسِي تَنْوِينَهُ أَوْ مُثَقَّلَا
كَكُنْتُ تُرَابًا أَنْتَ تُكْرِهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَأَيْضًا تَمَّ مِيقَاتُ مُثِّلَا

وَقَدْ أَظْهَرُوا فِي الْكَافِ يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِذَ النُّونُ تُخْفَى قَبْلَهَا لِتُجَمَّلَا

وَعِنْدَهُمُ الْوَجْهَانِ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ تَسَمَّى لِأَجْلِ الْحَذْفِ فِيهِ مُعَلَّلَا

كَيَبْتَغِ مَجْزُومًا وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا وَيَخْلُ لَكُمْ عَنْ عَالِمٍ طَيِّبِ الْخَلَا

وَيَا قَوْمِ مَالِي ثُمَّ يَا قَوْمِ مَنْ بِلَا خِلَافٍ عَلَى الْإِدْغَامِ لَا شَكَّ أُرْسِلَا

وَإِظْهَارُ قَوْمٍ آلَ لُوطٍ لِكَوْنِهِ قَلِيلَ حُرُوفٍ رَدَّهُ مَنْ تَنَبَّلَا

بِإِدْغَامِ لَكَ كَيْدًا وَلَوْ حَجَّ مُظْهِرٌ بِإِعْلَالِ ثَانِيهِ إِذَا صَحَّ لَاعْتَلَا

فَإِبْدَالُهُ مِنْ هَمْزَةٍ هَاءٌ أَصْلُهَا وَقَدْ قَالَ بَعْضُ النَّاسِ مِنْ وَاوٍ أُبْدِلَا

او لفظ آل را از آل لوط در مجرد دو موضع و در نمل یک مکان و در قرب یک محل
اظهار کرده اند از برای اندک حروف لفظ آل یعنی چون ادغام از برای تخفیف است
و لفظ آل از جهة آن که حرف است ساکن الوسط در غایة خفت است پس
پس حاجت بادغام نیست به شیخ ابو عمرو دوری رحمه الله رد کرده اظهار
او را بادغام لك كيدا در یوسف که چون نولك كيدا را با وجود آن که در حرف است
ادغام میکنی پس بطریق اولی که آل لوط را ادغام کنی بعد از آن ناظم بر سبیل
حکایت نه بر سبیل اعتماد چنین میگوید که اگر اظهار را از ابو عمرو صحیح شده
بودی و ابن مجاهد دلیل اظهار این کفتی که بعد از همزه است در لفظ آل یک نوبت
یا دو نوبت اعلال کرده اند و اگر ادغامش نیز کنند کثرة اعلال لازم
آید هر آینه او درین دعوی غالب آمدی زیرا که سیبویه و اهل بصره بر آنند
که لفظ آل اصلش اهل بوده پس ها را قلب بهمزه کردند و همزه را بدل بالف
و بعضی دیگر از مردم مثل کسائی و سایر کوفیان بر آنند که در اصل اول
بوده و از برای واو و فتح ما قبلش قلبش بالف کرده اند و صاحب تیسیر
بادغام خوانده **قوله** وواو هو الخ یعنی هر واوی که پیش از او ضمة باشد
که در قرائت ابو عمرو مضموم باشد یعنی واو و فا و لام پیش او در نیامده باشد
مثل هو ومن يأمر پس ادغام کن این واو را در واوی که بعد از
اوست

اوست و ابن مجاهد این واو را اظهار میکنند و علة اظهار آن میگویند
که چون این واو را از برای ادغام ساکن کردند حرف مد میشود مانند آمنوا وعملوا
و درین صورت ادغام نیست پس باید که در مثل هو ومن نیز نباشد و جوابش
این است که سکون واو آمنوا اصلی است و از هو ومن عارضی
و از این جهة صاحب تیسیر بادغام خوانده و دیگران نیز بادغام فرا گرفته
قوله ويأتي يوم الخ از امر است ابن مجاهد را در آن این اظهار یعنی
چون او را اظهار میکنی میکنی از جهة نیست چه میگوید در آن يأتي يوم
و مانند آن همچون نودي يا موسى که اظهار ادغام میکنی و
حال آنکه میان واو و میان یا در این دو ماده هیچ فرقی نیست که ترا این
الزام بر آید پس یا هر دو را اظهار کن یا هر دو را ادغام **قوله** وقبل يئسن
الخ یعنی ابو عمرو در نزد یا اللائي يئسن در طلاق اظهار کرده و علة اظهار
چنین گفته اند که در اصل اللائي بوده پس یا را حذف کردند و باز همزه را قلب
بیا کردند و باز یا را ساکن ساختند پس اگر ادغام نیز کنند کثرة اعلال
حاصل آید و ابو شامه گفت که چون یا ساکن شد از قبیل ادغام صغیر
میشود که واجب است و علامه جزری قدس الله روحه فرموده که هم ادغام
و هم اظهار معمول به است اما صاحب تیسیر و شاطبی اظهار نموده اند والله
اعلم

وَوَاوُ هُوَ الْمَضْمُومُ هَاءً كَهُوَ وَمَنْ
فَأَدْغِمْ وَمَنْ يُظْهِرْ فَبِالْمَدِّ عَلَّلَا

وَيَأْتِيَ يَوْمٌ أَدْغَمُوهُ وَنَحْوَهُ
وَلَا فَرْقَ يُنْجِي مَنْ عَلَى الْمَدِّ عَوَّلَا

وَقَبْلَ يَئِسْنَ الْيَاءُ فِي اللَّاءِ عَارِضٌ
سُكُونًا أَوَ اصْلًا فَهُوَ يُظْهِرُ مُسْهِلَا

كَرَزَقْكُمْ وَاتَّقَكُمْ وَخَلَقَكُمْ
وَمِيثَاقَكُمْ اَطْهَرَ وَنَرْزُقُكَ اَنْجَلَا

باب ادغام الحرفين المتقاربين في كلمة وفي كلمتين يعني اين باب
که مذکور میشود در او ادغام دو حرف که مخرجشان نزدیک یکدیگر باشد و واقع باشد
که این دو حرف در یک کلمه و ابتدا بقسم اول نموده **بقوله** وَاِنْ كِلْمَةٌ الخ
البيتين يعني دو حرف متقارب در یک کلمه که ابوعمرو آنرا ادغام کرده قاف
در کاف و آن نیز بدو شرط **اول** اگر ما قبل قاف متحرک باشد **دوم**
اگر بعد از کاف میم بود مانند خلقكم و رزقكم و واثقكم از امثال و
يخلقكم و يرزقكم فيغرقكم از مضارع لاغير پس در مانند ميثاقكم و نرزقك
اظهار باشد چرا که در مثال اول شرط اول نیست و در مثال دوم شرط دوم
قوله وَادْغَامُ ذِي التَّحْرِيمِ الخ يعني در ادغام طَلَّقَكُنَّ در تحريم خلاف
نموده اند بعضی ادغام کرده اند و بعضی اظهار اما ادغام سزاوارتر است
از اظهار زیرا که ثقل جمعیت و تانیث که سبب ادغام است در او موجود اند
قوله وَمَهْمَا يَكُونَا الخ بیان ادغام متقاربین است و در دو کلمه یعنی هرگاه
که دو حرف متقارب در دو کلمه جمع شوند پس ابوعمرو هر حرفی را از این شانزده
حرف که در اوایل این شانزده کلمه بیتی که بعد از این می آید از آنها
منظوم است در یکی حرف یا پیشتر ادغام مینماید و این بیت شانزده کلمه
این است **قوله** شفا لم يعني ش ل ت ن ب ر د ض ث ك ذ ح م س
ق ج

ق ج يعني لفظ این بیت نیست که شفا محبوبان است شک نیست از روی نفس
يعني نهایت یکو خلق است پس چون چنین است طلکن بسبب وصل و جمال او دوا
عاشق لاغر که این لاغری باو مقیم شده و پیش از این خدا و ذو حسن و زیباده
و از جهة لاغری برگشت حال و وطن او را دانید این لاغری مستر او را **قوله** اِذَا لَمْ
يُنَوَّنِ الخ شرط ادغام یعنی ابوعمرو وقتی که این حروف را ادغام میکند که
در قسم منون نباشد مانند نذیر لکم و تا خطاب نباشد مانند خلقت طینا
و مجزوم نباشد و ان ولم یوت سعة من المال است در البقرة لاغیر
نباشد مثل الحق کمن **بدان** که ناظم رحمة الله این شانزده حرف را بر ترتیب
بیتی که در بیت است بل بر ترتیبی که صاحب تیسیر آورده بیان نموده
ابتدا بحرف حا نموده **قوله** فزحزح عن النار يعني حرف حا که در عين مدغم شده
در قوله تعالى فمن زحزح عن النار است غیر پس مثل ومالا يحج على النصب
ادغام نباشد و دوم قاف است که در کاف مدغم گشته و سیم کاف در قاف
اما شرط آن که ما قبل هر یکی از قاف و کاف متحرک باشد مانند
خلق كل دابة و لك قصورا که اگر ساکن باشد اظهار کند مثل
وفوق كل ذي علم و اليك قال و باز ده محل است که قاف در کاف
مدغم شده و سی و دو محل کاف در قاف **قوله** و في ذي المعارج الخ

یعنی حرف چهارم جیم است که در دو موضع مدغم گشته در ذی المعارج تعرج در مثل سائل
و در اخرج شطأه و در فسحح لا غیر قوله وعند سبیلا الخ در سبحان و حرف
ششم ضاد است که در شین در یک موضع ادغامش کرده اند که در دو محل
مدغم شده در واذا النفوس زوجت در کویر بخلاف دراء واشتعل الراس
شیبا در مریم بخلاف زیرا که اظهار نیز از او آمده قوله والليل كلم الخ
یعنی حرف هشتم دال است که در ده حرف که در اوایل کلمه ترتب سهل
آمده تا آخر مدغم آمده و آن ده حرف اینست ت س ذ ش ض ث ز
ص ظ ج مثل المساجد تلك و آن پنج محل است عدد سنین و آن
چهار موضع است و مانند من بعد ذلك و آن شانزده مکان است
و مثل یشهد شاهد و آن دو محل شهید و همچون من بعد ضراء
و آن در سه محل آمده و جایکه یرید ثواب و آن دو موضع پس یاید
و مثل یکاد زیتها و آن نه موضع است و مانند ما اتخذ صاحبة
و آن همین یک محل است در جن و مثل من بعد ظلمه و فی المهد صبیا
و آن سه محل است و مثل داود جالوت و آن یک مکان است
لا غیر قو و لم یدغم الخ یعنی اگر دال مفتوح باشد و ماقبلش ساکن
مانند بعد ذلك در هیچ حرفش ادغام نمیکنند مگر در تاء آن در دو موضع

موضع کاد یزیغ در توبه و بعد توکیدها در نحل پس این مسئله را ابان و ... از
قوله وفی عشرها الخ البستین یعنی حرف نهم ازین حروف شانزده گانه
کرتاء است ادغامش نموده اند در آن ده حرف که دال در آنها مدغم
شده و در طاء نیز و حال آنکه از آن ده حرف یکی تاء است پس تاء در تاء از قبیل
مثلین است و تاء نیز در ده حرف متقارب مدغم شود س الصالحات سندخلهم
در چهارده محل ذ مانند السيئات ذلك در سه محل ش مثل باربعة
شهداء در سه موضع ض در والعاديات ضبحا لا غير ث مانند بالبينات
ثم در یازده محل ز بالاخرة زينا در سه موضع مثل ص والصافات
صفا در سه محل ظ مثل الملائكة ظالمي در دو مکان ج مثل الصالحات
جناح در هفده موضع ط الصالحات طوبي لهم در چهار محل لکن در قوله
الزكوة ثم توليتم در البقرة و در التورية ثم لم يحملوها و در جمعه و در وآت
ذي القربي در سبحان و در روم ولتأت طائفة اخرى و در النساء
نموده اند ابن مجاهد و صاحب الطهار کرده اند و دیگران ادغام قوله وفي
جئت شيئا الخ يعني در جئت شيئا در مريم هم اظهار کرده اند بنا بر آن
که تاء خطاب است و عین الفعل از او محذوف شده و هم ادغام حرف حرکات
که دال در آنها مدغم میشده ادغامش کرده اند ث در دو موضع مثل

حیث نؤمرون ودر س در چهار محل مانند حیث سکنتم ودر ش در
پنج محل مثل حیث شئتما ودر ض ضیف ابراهیم ودر والذاریات لاغیر ودر ذ در
الحرث ذلک در آل عمران لاغیر وحرف یازدهم که ذال است در صاد مدغم شده
ودر ما اتخذ صاحبة در جن لاغیر ودر س در فاتخذ سبیله هر دو در
الکهف لاغیر قوله وفی اللام راء البیتین یعنی حرف دوازدهم را است وحرف
سیزدهم لام که در یکدیگر مدغم میشوند بشرط آنکه ماقبل هر دو شان متحرک باشد
خواه که هر یکی از ایشان خود مفتوح باشد یا مضموم یا مکسور مثل سخر لکم وانزل ربکم
واطهر لکم وانا ربک وکمثل ریح وبشرط آن که ماقبلشان ساکن باشد خود مضموم باشد
یا مکسور مانند المصیر لا یکلف الله ومن یقول ربنا وفی البحر لتبتغوا والی سبیل
ربک که اگر ماقبلشان ساکن باشد وخود مفتوح ادغام نکند النهار لتسکنوا
ورسول ربهم مگر لام قال قال رب وقال رجلان با وجود فتح لام وسکون
ماقبلش ادغام میکند از آنجهه که مد الفی که پیش از لام است قایم مقام حرکت شود
وادغام را در لام هشت در چهار محل است وادغام لام در را هر دو مدغم شود
بشرط اگر ماقبلشان متحرک باشد مثل لنبین للناس در شصت وشه
موضع اذ تاذن ربک در پنج محل پس اگر ماقبلش ساکن بود اظهار باشد
مثل لیکون لهم ویخافون ربهم مگر در لفظ نحن در ده محل که ادغام میشود مانند ونحن

ونحن له مسلمون قوله ولکن عند الحرف یعنی حرف پانزدهم میم است که در نزد
باء او را اخفاء میکنند نه ادغام وقتیکه ماقبلش متحرک باشد مانند اعلم با
لشاکرین ومجموع آن هفتاد وهشت محل است که اگر ماقبلش ساکن باشد
مانند ابراهیم بنیه اظهار نمایند قوله وفی من یشاء الخ یعنی حرف
شانزدهم باء است از لفظ یعذب که در میم من یشاء در پنج محل مدغم
میشود پس در غیر لفظ یعذب مثل یضرب مثلا ادغام نکند بدان
که بعضی در مثل الابرار ربنا در حالت ادغام اماله کرده اند بنابر آن
که کسره موجب اماله است ساقط میشود وناظم رحمة الله رد ایشان نموده
بقوله ولا یمنع الادغام الخ یعنی لفظی را که اماله آن از جهه کسره است
ادغام مانع این اماله نمیشود زیرا که ادغام عارض است وعارض را اعتباری نیست
پس کوییا که کسره همچنان باقی است مع الابرار وقنا عذاب النار ربنا
قوله واشمم الخ اشاره است بآن که ابو عمرو همچنان که در حرفی که از جهه
وقف ساکن شده روم واشمام را استعمال مینموده در حرفی نیز که از جهه ادغام ساکن
گشته روم واشمام را جایز داشته یعنی در مضموم روم واشمام ودر مکسور روم فقط
مگر در میم مانند یرحم من یشاء ودر میم وباء مثل یحکم بینهم وباء در باء مانند نصیب
برحمتنا ودر باء ومیم مثل یعذب من یشاء ولکن اگر گوینده که درین چهار

[illegible]
وَفِي اللَّامِ رَاءٌ وَهْيَ فِي الرَّاءِ أُظْهِرَا
إِذَا انْفَتَحَا بَعْدَ الْمُسَكَّنِ مُنْزَلَا
سِوَى قَالَ ثُمَّ النُّونُ تُدْغَمُ فِيهِمَا
عَلَى إِثْرِ تَحْرِيكٍ سِوَى نَحْنُ مُسْجَلَا

[illegible]
وَفِي مَنْ يَشَاءُ بَا يُعَذِّبُ حَيْثُمَا
أَتَى مُدْغَمٌ فَادْرِ الْأُصُولَ لِتَأْصُلَا
وَلَا يَمْنَعُ الْإِدْغَامُ إِذْ هُوَ عَارِضٌ
إِمَالَةَ كَالْأَبْرَارِ وَالنَّارِ أُثْقِلَا
وَأَشْمِمْ وَرُمْ فِي غَيْرِ بَاءٍ وَمِيمِهَا
مَعَ الْبَاءِ أَوْ مِيمٍ وَكُنْ مُتَأَمِّلَا

صوت اشمام است که دشوار می آید روم فی الجمله سهولتی دارد قوله وادغام
حرف الخ البیتین اخبار است از ان که هر حرف مدغم که ماقبل حرفی ساکن صحیح باشد
مثل خذ العفو وامر ومن بعد ظلمه وفی المهد صبیا و دار
الخلد جزاء ومن العلم ما لك ادغام او دشوار است وازین جهة بعضی
تعبیر ازین ادغام باخفاء کرده اند و بعضی دیگر همچنان ادغام میگویند ناظم
رحمه الله فرمود که آنکس که تعبیر ازان باخفاء کرده بصواب رسیده و علامه جزری
تغمده الله بغفرانه نقل نموده که هر دو مناسب صحیح اند و معمول به باب هاء
الکنایة یعنی این بابیست در بیان هاء کنایة یعنی ضمیر مفرد مذکر غائب
واز ان جهة او را کنایة میخوانند که کنایه است از چیزی که این هاء باو باز
میگردد قوله ولم یصلوا ها مضمر الخ یعنی هیچکس از قراء وصل نکرده
هاء ضمیر را که مابعدش ساکن باشد خواه که ماقبلش ساکن باشد یا متحرک
مثل آتیناه الانجیل ویعلمه الکتاب قوله وماقبله یعنی و هر ضمیری
که ماقبل و مابعدش هر دو متحرک باشند همه قراء وصل کرده اند آن هاء
را بواو واگر هاء مضموم باشد و بیاء اگر مکسور باشد مثل فنکله
ورسله قوله وماقبله التسکین الخ یعنی هر آن هاء که ماقبلش ساکن باشد
و مابعدش متحرک ابن کثیر آنرا وصل کرده اگر مضموم است بواو واگر مکسور است بیاء

وادغام حرف قبله صح ساکن
عسیر وبالاخفاء طبق مفصلا
خذ العفو وامر ثم من بعد ظلمه
وفی المهد ثم الخلد والعلم فاشملا

ولم یصلوا ها مضمر قبل ساکن
وما قبله التحریك للکل وصلا
وما قبله التسکین لابن کثیرهم
وفیه مهانا معه حفص اخو ولا

بیاء مانند عنهو وفیهی و در فیه مهانا وارد الفرقان حفص وابن کثیر
انها را بیاء نموده اند قوله وسکن الخ یعنی ساکن کردان آن هاء را از لفظ
یؤده در دو موضع در آل عمران واز لفظ نوله ما تولی ونصله جهنم هر دو
در النساء واز لفظ نؤته در سه موضع یکی در آل عمران و یک موضع در شوری از برای
حمزه وابوبکر وابوعمرو وبعد ازان این سکون را اعتبار نمای
در حالتیکه سکون صاف است از طعن نحویان وشیرین است یعنی مستعملات
قوله وعنهم وعن حفص الخ یعنی سکون هاء فالقه الیهم در نمل منقول است
از ابوعمرو وعاصم وحمزه وسکون هاء ویتقه فاولئك در نور مرویست
از ابوعمرو وابوبکر بخلاف واز خلاد بخلاف قوله وقل بسکون الخ
یعنی بگو که ویتقه بسکون قاف وبقصر کسره هاء روایت حفص قراءت
وخوانده است سوسی ومن یأته مؤمنا در طه باسکان هاء قوله
وفی الکل الخ یعنی در همه این کلمات نه گانه مذکوره قالون بقصر هاء میخواند
بخلاف وهشام بخلاف یعنی بقصر و باشباع غیر آن ومن یأته در طه
که هشام باشباع فقط خوانده است و قالون باشباع وبقصر لبس
باقی قراء در مجموع باشباع خوانند قوله واسکان یرضه الخ
البیتین یعنی خوانده اند هشام و دوری از ابوعمرو بخلاف

وسکن یؤده مع نوله ونصله
ونؤته منها فاعتبر صافیا حلا
وعنهم وعن حفص فالقه ویتقه
حمی صفوه قوم بخلف وانهلا

وقل بسکون القاف والقصر حفصهم
ویأته لدی طه بالاسکان یجتلا
وفی الکل قصر الهاء بان لسانه
بخلف وفی طه بوجهین بجلا

واسکان یرضه یمنه لبس طیب
بخلفهما والقصر فاذکره نوفلا

وسوسی خلاف بز ضنة لکم در زمز باسکان ها خوانده اند حمزه و عاصم و هشام
و نافع بقصر ها بی دیگران با شباع خوانده و وجه هشام اسکان و قصر باشد
و دو وجه سوسی اسکان و اشباع قوله والزلزال یعنی هشام خیرا یره و
شرا یره باسکان ها میخوانند و دیگران باشباع قوله وعی نفر الخ البیتین
یعنی ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر آرجئه بهمزه ساکن خوانده اند و هشام و ابن کثیر
و ابو عمرو بضم ها میخوانند و عاصم و حمزه باسکان ها و غیر ایشان که
نافع و ابن ذکوان و کسائی اند بکسر ها و ازین جماعت ورش و ابن کثیر
و کسائی و هشام بوصل ها خوانده اند پس شش قراءه ازین مجموع حاصل ۱ قالون
ارجه بی همزه و بقصر کسر ها ۲ ورش و کسائی ارجهی بی همزه و باشباع
کسر ها ۳ ابن کثیر و هشام ارجئهو بهمزه و بوصل ضم ها ۴ ابو عمرو ارجئه
بهمزه و بقصر ضم ها ۵ ابن ذکوان بهمزه و بقصر کسر ها ۶ عاصم و حمزه
بی همزه و باسکان ها والله اعلم باب المد والقصر یعنی این بابیست در بیان
مد و قصر و مد عبارة از زیاده کشیدن است از مد طبیعی و قصر ترک
این زیاده است و سبب مد یا ملاقات حروف مد است از پیش همزه
یا از پس همزه یا واقع شدن حرف ساکن است بعد از حرف مد و این
ساکن یا لازمی باشد یا عارضی و لازمی یا سکونش از جهت ادغام باشد یا نه

یا از برای آنکه واضع از ابتدا بسکون بنا کرده باشد و ناظم اشارة بقسم اول نمود
قوله اذا الف الخ یعنی وقتیکه برسد الف بهمزه یا برسد یائی ساکن که
واقع باشد این یا بعد از کسره بهمزه یا برسد واوی ساکن که ثابت باشد
بعد از ضمه بهمزه کشیده میشود هر یکی ازین الف و یا و واو خواه که حرف
مد و همزه در یک کلمه باشند یا در دو کلمه قوله فان ینفصل الخ یعنی بعد از آن
که این قاعده را دانستی پس اگر جدا باشد همزه از حرف مد یعنی حرف مد
در آخر کلمه باشد و همزه در اول کلمه دیگر پس بیش گیر ای قاری قصر این حروف
مد در حالتی که تو طالب قصر باشی که سیراب کند در حالتیکه این
قصر ریزنده باشد و زکننده یعنی قالون و دوری از ابو عمرو و یعنی
در این قسم بقصر حرف مد میخوانند بخلاف یعنی بمد و قصر و سوسی
و ابن کثیر بخلاف ناظم رحمه الله تمثیل هر دو قسم نمود قوله کجیء وعن
سوء الخ یعنی اتصال حرف مد بهمزه مثل وجیء بعد مثل
در یا و مثل عن سوء فان الله است در واو و مثل شاء الله
است در الف و این نوع را مد متصل میگویند و مثال جدا کردن حرف
مد از همزه فی انفسکم سولت است در یا و امرها امره است در الف
و امره الی الله در واو و بی نحو ثبت که امرها امره در قرآن وارد نشده

فان ینفصل فالقصر بادره طالبا
بخلفهما یرویک درا و مخضلا

زیرا که مقصود مثالست و این قسم را مد منفصل نامند و ناظم رحمه الله
در منفصل طول را از برای حمزه و ورش میخوانند و کمتر از آن از برای دیگران
و در متصل طول از جهة حمزه و ورش میخوانند و قصر از قاصران و توسط
از باقیان و اشاره بقسم سوم نموده و قوله وَمَا بَعْدَ هَمْزٍ یعنی هر آن حرف
مدی که واقع است بعد از همزه ثابته یعنی از حال خود نگردیده و یا بعد از همزه
از حال خود گردانیده با ابدال یا تسهیل یا نقل پس قصر منقول است
از همه قراء در حرف مد چنین و گاه است که روایت میکنند جماعتی
از راویان این حروف مد را از برای ورش مطول و این نوع را مد مبدل
میخوانند قوله وَوَسَّطَهُ الخ یعنی و بتوسط خوانده اند قومی دیگر این حرف
مد را از برای ورش پس معلوم شد که ورش را درین حرف مد سه وجه
طول و توسط و قصر بعد از آن تمثیل فرموده که همزه ثابته مانند
آمَنَ الرَّسُولُ است و آتی لا آل و همزه با ابدال مثل هؤُلَاءِ آلِهَةً
است و بنقل مانند لِلْإِيمَانِ و تسهیل همچون ءَآمَنتُم قوله مثلا یعنی
هر یکی را از این الفاظ تمثال این قسم کرده اند و این قسم را مد مبدل
میخوانند قوله سوی یاء الخ الابیات الثلثة یعنی طول را روایت کرده اند
از ورش در حرف مدی که بعد از همزه باشد غیر از یائی که در کلمه اسرائیل

وما بعد همز ثابت او مغیر فقصر وقد یروی لورش مطولا
ووسطه قوم کآمن هؤلاء آلهة آتی للایمان مثلا
سوی یاء اسرائیل او بعد ساکن صحیح کقرآن ومسؤلا اسألوا
وما بعد همز الوصل ایت وبعضهم یؤاخذکم آلان مستفهما تلا
وعادا الاولی وابن غلبون طاهر بقصر جمیع الباب قال وقولا

اسرائیل است و غیر از الفی که واقع است بعد از همزه که این همزه بعد از حرف
ساکن صحیح است و آن پنج لفظ آمده الْقُرْآنُ وَالظَّمْآنُ وَمَذْءُومًا
وَمَسْؤُلًا وَمَسْؤُلُونَ وغیر از حرف مدی که مبدل باشد در حالت
ابتداء از همزه که بعد از همزه وصل است مثل ایت بِقُرْآنٍ وَ
اؤْتُمِنَ وَائْذَن لِّي که در این جمله قصر باشد و بعضی از راویان لفظ
يُؤَاخِذُكُم وَلَا تُؤَاخِذْنِي وآلان را در دو موضع در سوره یونس در حالت
ابدال و عَادًا الْأُولَى قصر گفته اند پس بعضی دیگر مد و توسط نیز کرده اند
ولیکن علامه جزری روح الله روحه نقل فرموده که در لفظ یؤاخذکم و هر چه از این
لفظ است قصر فقط آمده از آنجهه که نزد ورش از وجه معتل الفاء
واوی است والله اعلم وطاهر ابن غلبون قایل گشته بقصر مجموع حرف مدی
که بعد از همزه است و دیگر از اینچنین اقراء نموده یعنی او طول و توسط را جایز
نداشته قوله وَعَن كُلِّهِمْ الخ بیان نوع اول سکون لازمی یعنی هر آن
حرف مدی که از پس حرف ساکن باشد و سکون او از برای ادغام یا بنای آن
حرف مد منقول است از همه قراء مانند دَابَّةٍ وَآمِّينَ وَلَا الضَّالِّينَ
وَتُحَاجُّونِّي و این را مد عدل میخوانند قوله وعند سکون یعنی
سکون عارضی است یعنی هرگاه که بر حرف آخر کلمه وقف با سکان کنند

وعن کلهم بالمد ما قبل ساکن
وعند سکون الوقف للکل اعملا

از پس حرف موقوف علیه حرف مد باشد مانند النار و یومنون وصاد فمن
همه قرّا در این حرف مد طول و توسط و قصر هر سه جایز باشد و نیکو نبود
که چون ناظم وجهان فرمود یعنی دو وجه تو چرا سه وجه تفسیر میکنی از انجه که چون
هریکی از طول و توسط از برای فصل میان ساکنین پس گویا که ایشان
هر دو وجه اند و قصر وجه دیگر باشد و این قسم را مد عارض میگویند و سکون
وقف کفت تا اشمام داخل گردد و روم بیرون رود قوله ومدّ له الخ اشارت
بنوع دوم از سکون لازمی یعنی و مدّ کن تو مد کردنی تمام در نزد هشت حرف
از حروف مقطعات که در اوایل چند سور نهاده اند از برای التقاء ساکنین
که در ایشان هست و این هشت حرف سین است و صاد و عین و قاف
و کاف و لام و میم و نون ولیکن در عین همان دو وجه است که مذکور شد طول را
افزونی نهاده اند بر ان دو وجه دیگر بعضی در لفظ هاتین را در القصص
در قرائت ابن کثیر و در لفظ اللذین در فصلت ام در قرائت ابن کثیر در
حالتین این وجه را میخواهند قیاس بر عین و این نوع را مد بلیه می نامند
و بعضی گفته اند که از این هشت حرف هر جا که ادغام باشد مد را بیشتر
کشند و در اظهار کمتر از ان و بعضی همه را مساوی داشته اند در میم
الم الله عمران در حالت وصل طول و قصر جایز شمرده اند و قیاس بر این

ومدّ له عند الفواتح مشبعا
وفي عين الوجهان والطول فضّلا

بر این در الم احسب در عنکبوت در حالت نقل همین دو وجه را خوانده اند
والله اعلم قوله وفی نحو طه الخ اخبار است باکه در پنج حرف که هریکی از ایشان
دو حرف اند مثل حا و را و طا و ها و یا یعنی همه قرّاء را قصر فقط است
از برای انکه بعد از الف هیچ حرف مد نیست تا از او مکشند قوله
وان تسکن الیاء الخ ابیستین اعلام است باکه اگر یائی ساکن یا واو
ساکن در میان فتحه و همزه در یک کلمه واقع شوند خواه که همزه در آخر کلمه باشد
مانند شیء و سوء یا در میان کلمه مثل استیئس و سوءة پس در ان
یاء و واو ورش را هم حالت وصل و هم در حالت وقف دو وجه جمیل است
یعنی طول و وسط و مراد ناظم بقوله و قصر مرتبه ایست که فرود طول است
یعنی توسط که او نسبت با طول قصر می نماید قوله وعند الخ یعنی و استعمال
کرده اند طول و توسط را در یاء و واو ساکنین را در وقف با سکان از
برای همه قرّاء وقتیکه همزه در آخر کلمه باشد قوله وعنهم سقوط
الخ یعنی از همه قرّا سقوط مد یعنی قصر نیز منقول است در ان دو صورة
مذکوره و ورش موافقت قرّاء مینماید در سه و بر خواندن در جائی
که همزه نباشد مثل میت و خوف و فوف پس حاصل که در مثل
شیء و سوءة ورش را در حالتین طول و توسط است و دیگر قرّاء را

وفي نحو طه القصر إذ ليس ساكن
وما في ألف من حرف مدّ فيمطلا
وإن تسكن اليا بين فتح وهمزة
بكلمة او واو فوجهان جمّلا
بطول وقصر وصل ورش ووقفه
وعند سكون الوقف للكل أعملا
وعنهم سقوط المدّ فيه وورشهم
يوافقهم في حيث لا همز مدخلا

وفي واو سوآت خلاف لورشهم
ومن كل الموؤدة اقصر وموئلا

در وقف باسکان سه وجه است و در وقف بروم قصر فقط والله اعلم قوله
وفي واو الخ یعنی راویان در واو سوآتهما و سوآتکم از ورش قراء خلاف
قاعده مذکور نموده اند یعنی درین واو توسط و قصر خوانده اند
پس در او چهار وجه باشد قصر واو و سه وجه الف بعد از همزه
و وسط هم قوله عن کل یعنی بقصر بخوانند قاری واو را در قوله تعالی
وَاِذَا الْمَوْؤُدَةُ در سوره تکویر و مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً در الکهف از همه قراء
پس معلوم شد که ورش بر اصل خود باشد در واوی که از همزه است
در الموؤدة فصل بدانکه الآن در سوره یونس در حالت ابدال قالون
در حال وصل اگر اعتبار حرکت عارض نماید در الف اول قصر باشد
و اگر نماید مدّ و در حالت وقف چون مد و قصر الف اول را در طول
و وسط و قصر الف دوم بزنی شش وجه باشد و ورش را در حالت
شش وجه مدّ الف اول و سه وجه الف دوم چون سه وجه الف اول
در وجه الف دوم بزنند نه وجه باشد و وقف حمزه در حالت
نقل موافق وقف قالون باشد اما در حالت نقل و تسهیل در حالت
وقف جمله قراء را در الف بعد از لام سه وجه باشد و در همزه دوم در
سکت و نقل و تحقیق هر کس بر اصل خود باشند فصل هر زمان

هر زمان که سبب قوی و سبب ضعیف بیکدیگر رسند یعنی هم پیش از
حرف مد و هم پس از حرف مد سبب مد باید مثل فلما رأینه و
جاءو اباهم در روایت ورش وظیفه آنست که عمل بسبب قوی کنند
در حالت وصل یعنی مدّ طول را بکشد و بس ولیکن در حالت وقف
بر حرف مد عمل بسبب ضعیف و هر سه وجه را بخوانند زیرا که همزه
که از پس حرف مد است که او اصل است در سببیت مد از حرف مد
در حالت وقف جدا شده و همچنین میباید دانست که در مثل
لَيَنْتَهِزُونَ الْمُسْتَهْزِئِينَ در روایت ورش چون وقف کنند
آن کس که در وصل طول دارد در وقف هم طولش باشد و آن کس که در
وصل توسط دارد در وقف طول و توسطش هر دو باشد و آنکس که در وصل
دارد در وقفش طول و وسط و قصر هر سه باشد والله الموفق بالصواب
وازین روی که فرد بر زوج مقدم است ناظم رحمة الله باب الهمزتین
من کلمة را بر باب بعد از او مقدم داشته باب الهمزتین من کلمة
یعنی بابیست در بیان دو همزه در یک کلمه قوله وتسهیل اخری الخ یعنی تسهیل
از دو همزه در یک کلمه باشد و همزه اول که از برای استفهام است
خود دایم مفتوح میباشد مثل ءانذرتهم اما اختلاف در وزیرا که تحقیق

وتسهیل اخری همزتین بکلمة
سما وبذات الفتح خلف لتجملا

نیز از و منقول است پس او را هم تسهیل و هم تحقیق باشد قوله وقل الفا الخ
یعنی بگو که همزه دوم مفتوحه مبدل گشته بالف از برای ورش در حالتیکه این
وجه منقول است از اهل مصر و در بغداد او روایت کرده اند این همزه مفتوحه را
مسهل یعنی در شام انذرتهم ورش را دو وجه است ابدال و تسهیل
و بعد از آن که این قاعده را نهاد کلماتی چند که ازین قاعده خارج بودند
ذکر نموده بقوله وحققها الخ یعنی تحقیق خوانده اند حمزه و کسائی
و شعبه همزه دوم را از ءاعجمی و عربی در سوره فصلت و البته می خوانند همزه
اول را از او از برای هشام تا کلمه سبک شود هر کس بر اصل خود باشند
ولیکن ابن ذکوان و حفص بسبب تسهیل خلاف قاعده خود کرده باشند قوله
وهمزة اذهبتم الخ یعنی زیاده کرده اند ابن کثیر و ابن عامر همزه را از پیش اذهبتم
طیباتکم در الاحقاف پس ابن کثیر را قصر و تسهیل همزه دوم باشد و هشام را
مد و تحقیق و ابن ذکوان را قصر و تحقیق و معنی ظاهری بیت اینست که همزه
اذهبتم را در احقاف جفتش داده اند بهمزه دیگر جفت داده نه همیشه
پس چون جفتش داده همزه بیکدیگر رسیده نرسیده که ایشان را
هم رسانیده اند قوله وفی نون الخ یعنی زیاده کرده اند حمزه و شعبه و ابن عامر
دمشقی همزه را در ان کان ذا مال در نون والقلم ولیکن ابن عامر لکانه همزه

وَقُلْ أَلِفًا عَنْ أَهْلِ مِصْرَ تَبَدَّلَتْ
لِوَرْشٍ وَفِي بَغْدَادَ يُرْوَى مُسَهَّلَا

وَحَقَّقَهَا فِي فُصِّلَتْ صُحْبَةٌ ءَاعْجَمِيٌّ
وَالْأُولَى أَسْقِطَنْ لِتُسَهِّلَا

وَهَمْزَةُ أَذْهَبْتُمْ فِي الْأَحْقَافِ شُفِّعَتْ
بِأُخْرَى كَمَا دَامَتْ وِصَالًا مُوَصَّلَا

وَفِي نُونَ فِي أَنْ كَانَ شَفَّعَ حَمْزَةٌ
وَشُعْبَةُ أَيْضًا وَالدِّمَشْقِي مُسَهِّلَا

لکانه همزه دوم را تسهیل میکند پس هشام را یک وجه باشد مد با تسهیل
و ابن ذکوان را قصر با تسهیل و تسهیلش بر خلاف قاعده خود باشد و دیگران
بیک همزه خوانند قوله وطه وفی الاعراف یعنی همزه سیم را از لفظ ءامنتم
بوده بر وزن ءاأکرمتم پس چون همزه سیم مفتوح بود و ماقبلش مفتوح
قلبش کنند بالف بنا بر تخفیف قوله وحقق ثان الخ البیتین و تحقیق
خوانده اند حمزه و کسائی و شعبه همزه دوم را از ءامنتم در سور ثلاثه که نه
وحفص در هر سه سوره بحذف همزه اول میخوانند و قنبل در طه موافقت
او مینماید ولکن در اعراف فرعون وءامنتم و در تبارک الملک والیه النشور
ءامنتم قنبل همزه اول را ابدال بواو میکند در حال وصل با ماقبلشان
که اگر وصل نکنند ابدال نکنند ابدال نتوانند کرد و خواه که ابدال کنند
یا نکنند در همزه دوم تسهیلش بر قاعده خود باشد و باقیان همزه دوم را
بتسهیل خوانند قوله وان همز وصل الخ البیتین یعنی اگر واقع شود
همزه وصل میان تعریف و در میان همزه استفهام همه قراء را در تخفیف
این همزه وصل دو طریق است اول آنکه همزه وصل را ابدال بالف میکنند و بعد
از آن از برای التقاء ساکنین مد میکشند و این مد را مد فرق میگویند دوم
آنکه همزه وصل را تسهیل میکنند اما طریق اول اولی است چنانچه فرمود

وَطٰهَ وَفِي الْأَعْرَافِ وَالشُّعَرَا بِهَا
ءَآمَنْتُمُ لِلْكُلِّ ثَالِثًا ابْدِلَا

وَحَقَّقَ ثَانٍ صُحْبَةٌ وَلِقُنْبُلٍ
بِإِسْقَاطِهِ الْأُولَى تُقُبِّلَا

وَفِي كُلِّهَا حَفْصٌ وَأَبْدَلَ قُنْبُلٌ
فِي الْأَعْرَافِ مِنْهَا الْوَاوَ وَالْمُلْكِ مُوصِلَا

وَإِنْ هَمْزُ وَصْلٍ بَيْنَ لَامٍ مُسَكَّنٍ
وَهَمْزَةِ الِاسْتِفْهَامِ فَامْدُدْهُ مُبْدِلَا

فَلِلْكُلِّ ذَا أَوْلَى وَيَقْصُرُهُ الَّذِي
يُسَهِّلُ عَنْ كُلٍّ كَآلْآنَ مُثِّلَا

فللکل ذا اولی و این قسم در قرآن هفت محل است الذکرین دو محل در انعام

والآن در یونس والله اذن لکم هم در یونس والله خیر در النمل این شش مکان نزد

همه قراء والسحر ان الله سیبطله در یونس در مذهب ابوعمرو **قوله** ولا مد بین

الهمزتین الخ یعنی قالون وابوعمرو وهشام که در دیگر موضع در میان دو همزه الفی را

در می آورند مثل االذر نهم درین هفت محل در نیاورده اند وهمچنین در هر موضعی

که سه همزه در یک کلمه جمع شوند این سه کس مذکور الف را در میان همزه اول

ودوم در نیاورده اند واین نوع آامنتم است در سه محل وآالهتنا در الزخرف لا غیر

قوله واضرب جمع الخ یعنی انواع جمع دو همزه در سه کلمه است زیرا که همزه اول

که از برای استفهام است دایم مفتوح میباشد و همزه دوم یا مفتوح است یا مضموم

یا مکسور مانند اانذرتهم ام لم واانزل علیه الذکر واانا لتارکوا الهتنا

قوله ومدک الخ یعنی ابوعمرو وقالون وهشام در هر موضعی که هر دو همزه مفتوح نباشد

یا اول مفتوح و دوم مکسور الفی را در میان این دو همزه زیاده میکنند مانند

اانت واانک ولیکن هشام را در صورت دوم که همزه دوم مکسور آمده خلافست

یعنی او را زیادت الف وترک زیادت هر دو باشد یعنی از هفت موضع که اشاره

با نها از بهر **قوله** وفی سبعة الخ یعنی در هفت موضع هیچ خلاف از هشام

نیامده بل در اینجا او را مد فقط باشد و آن اءذا امامت است در سوره مریم و اءنکم

وانکم لتاتون واءن لنا لاجرا هر دو در اعراف واءن لنا لاجرا در شعرا و

اءنک لمن المصدقین واءفکا الهة هر دو در والصافات قل اءنکم

لتکفرون در فصلت ولیکن در این یک محل مخصوص او را تسهیل نیز هست

بخلاف قاعده او لیس مصراع آن شد که هشام در مفتوحین مد با تسهیل و مد با تحقیق

هر دو دارد و در مفتوحه و مکسوره مد و قصر هر دو با تسهیل غیر از آن هفت

محل مذکور که او را مد فقط است و در فصلت تسهیل نیز دارد **قوله** وائمة الخ

یعنی در لفظ ائمة در پنج محل است که در قرآن است هشام تنها در میان دو همزه

الف را در آورده آن نیز بخلاف یعنی ترک زیادت نیز دارد پس ابوعمرو

وقالون را مد نباشد بخلاف اصل ایشان واگرچه که از قوله تسهیل اخری

همزتین بکلمة سما معلوم شده که نافع وابن کثیر وابوعمرو را تسهیل همزه

دوم از ائمة باشد ولیکن چون میخواست که مذهب نحویان نیز بیان کند

از اعاده فرموده بقوله وسهل الخ یعنی مدلول سما همزه دوم را از

ائمة تسهیل میکنند و نحویان ابدال نه تسهیل صحیح است **قوله**

ومدک الخ یعنی در می آورند هشام وابوعمرو الف را در میان همزه

مفتوحه و همزه مضمومه وقالون بخلاف واین نوع سه محل بیش نیامده است

قل اؤنبئکم بخیر در آل عمران واءنزل علیه الذکر علیه در ص و قوله

وَأَضْرُبُ جَمْعِ الْهَمْزَتَيْنِ ثَلَاثَةٌ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ أَئِنَّا أَؤُنْزِلَا

وَمَدُّكَ قَبْلَ الْفَتْحِ وَالْكَسْرِ حُجَّةٌ بِهَا لُذْ وَقَبْلَ الْكَسْرِ خُلْفٌ لَهُ وَلَا

وَفِي سَبْعَةٍ لَا خُلْفَ عَنْهُ بِمَرْيَمٍ وَفِي حَرْفَيِ الْأَعْرَافِ وَالشُّعَرَا الْعُلَا

أَئِنَّكَ آئِفْكًا مَعًا فَوْقَ صَادِهَا وَفِي فُصِّلَتْ حَرْفٌ وَبِالْخُلْفِ سُهِّلَا

وَآئِمَّةً بِالْخُلْفِ قَدْ مَدَّ وَحْدَهُ
وَسَهِّلْ سَمَا وَصْفًا وَفِي النَّحْوِ أُبْدِلَا

وَمَدُّكَ قَبْلَ الضَّمِّ لَبَّى حَبِيبُهُ بِخُلْفِهِمَا بَرًّا وَجَاءَ لِيَفْصِلَا

وجاء لیفصلا یعنی زیادتی الف زیادتی جدا کرده است میان دو همزه وصاحب

تیسیر باین طریق بر ابو الفتح خوانده **قوله** وفی آل عمران الخ یعنی بعضی از اهل

از اهل اداء روایت کرده اند که هشام در آل عمران یعنی در محل أَأَنتم بحکم همچون

حفص خوانده یعنی بقصر و در ان دو محل دیگر همچون قالون خوانده یعنی بمد و تسهیل

وصاحب تیسیر این کیفیت بر ابن غلبون خوانده پس اگر جمع بین الروایتین خواهند

در آل عمران مد خواهند از هشام فقط از روایت اول قصر هشام از جهت

روایت از ابن ذکوان نیز و در ان دو محل دیگر از هشام مد و التسهیل از روایت

دوم مد و با تسهیل از روایت اول قصر با التحقیق هم از روایت اول و از

ابن ذکوان نیز از جهت روایت و تعیین اسم حفص و قالون نه دیگر از جهت

وزن شعر است والله اعلم **باب الهمزتین من کلمتین** یعنی این باب در بیان

احکام دو همزه است که در دو کلمه باشند و از انجهت که این باب را بر باب

پیش از او داشتن بهتر از آن روی که بر یکی در بیان دو همزه اند این باب را

بر باب همزه مفرد مقدم داشت و چون این باب مشتمل است

بر متفقین و مختلفین و اتفاق بر اختلاف شرف دارد متفقین مقدم فرمود

قوله واسقط الاولی الخ یعنی انداخته است ابو عمرو همزه اول را از

همزتین وقتیکه هر دو همزه در اعراب متفق یکی گر باشند یعنی هر دو مفتوح

وَفِي آلِ عِمْرَانَ رَوَوْا لِهِشَامِهِمْ
كَحَفْصٍ وَفِي الْبَاقِي كَقَالُونَ وَاعْتَلَا

وَأَسْقَطَ الْأُولَى فِي اتِّفَاقِهِمَا مَعًا
إِذَا كَانَتَا مِنْ كِلْمَتَيْنِ فَتَى الْعُلَا

باشند یا مضموم یا مکسور چنانچه تمثیل هر سه قسم فرموده **قوله** کجا امرنا الخ

یعنی مثالها انواع اتفاق همزتین مثل جاء امرنا است و من السماء ان فی

ذلک و اولیاء اولئک و اینها که مذکور شد انواع اتفاق همزتین

است که جمع گشته اند **قو** وقالون الخ یعنی قالون و بزی در انداختن همزه

اول از مفتوحتین موافقت با ابو عمرو نموده اند و از غیر مفتوحتین یعنی در

مکسورتین تسهیل کالیاء کرده اند و در مضمومتین کالواو **قو** وبالسوء

الا الخ یعنی در بالسوء الا ما رحم ربی در یوسف قالون و بزی همزه اول را

ابدال بواو کرده اند و بعد از ان واو را در واو ادغام نموده اند و بعضی گفته اند

که ایشان هر دو درین موضع نیز تسهیل میکنند همچون دیگر مواضع

مکسورتین چنانچه ناظم رحمه الله اشاره بآن فرموده بقوله وفیه خلاف

یعنی در بالسوء الا اهل اداء را مخالفت است که منقول است یعنی نه همچون چیزیست

که از فکر زده اند و همچنین بآن واقف نبوده بلکه در کتب ایشان معروف

و مشهور است یعنی ایشان را درین هر دو یک لفظ است و وجه باشد **قوله** و

الاخری کمد الخ شروع است در بیان احکام همزه دوم یعنی در تحقیق

همزه دوم از برای ورش و قنبل اهل اداء را دو طریق جاریست از تسهیل

که اند مثل حرف مد یعنی در مفتوحه کالالف گفته اند و در مضمومه کالواو و

كَجَا أَمْرُنَا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ أَوْلِيَا
أُولَئِكَ أَنْوَاعُ اتِّفَاقٍ تَجَمَّلَا

وَقَالُونُ وَالْبَزِّي فِي الْفَتْحِ وَافَقَا
وَفِي غَيْرِهِ كَالْيَا وَكَالْوَاوِ سَهَّلَا

وَبِالسُّوءِ إِلَّا أَبْدَلَا ثُمَّ أَدْغَمَا
وَفِيهِ خِلَافٌ عَنْهُمَا لَيْسَ مُقْفَلَا

وَالْأُخْرَى كَمَدٍّ عِنْدَ وَرْشٍ وَقُنْبُلٍ
وَقَدْ قِيلَ مَحْضُ الْمَدِّ عَنْهَا تَبَدَّلَا

ودر مکسوره کالیاء وطایفهٔ دیگر ابدالش بحرف مدّ محض کرده اند یعنی مفتوحه را قلب

بالف کرده اند ومضمومه را قلب بواو ساکنه ومکسوره را قلب بیاء ساکنه

قوله وفی هولاء الخ یعنی خوانده اند بعضی از اهل اداء از برای ورش قراء همزه

دوم را در هولاء ان کنتم در البقرة ودر علی البغاء ان اردن در النور بیاء محضه

مکسوره پس ورش را درین دو محل سه وجه باشد واین دقیقه بدان که ورش

در علی البغاء من اردن ودر للنبی ان اراد در الاحزاب وورش وقنبل در من

النساء من اتقیتنّ هم در الاحزاب در حالت ابدال بیاء ساکنه اگر اعتبار

حرکت عارضی نمایند ایشان را قصر باشد واگر اعتبار نمایند مدشان باشد والله

اعلم قوله وان حرف مد الخ بیان قاعده کلیه است وقاعده کلیه است واگر واقع شود

حرف مدی یعنی الف یا واو ساکنه مثل از همزه که او را بحذف یا تسهیل از

خود کو نهیده باشند مثل هؤلاء ان کنتم در قرات ابو عمرو در

روایت قالون وبزی جایز است مد وقصر آن حرف مد اما مد جهت او لا است

از قصر وعلامه جزری قدس سره نقل نموده که قاعده مطرد نیست

بدرستیکه همزه بکلی محذوف شده قصر اولی است واثر همزه باقی مانده مد اولی است

در مثل هاانتم هؤلاء وهؤلاء ان کنتم وکنتم مرضی او علی سفر

او جاء احد قالون وابو عمرو را سه وجه باشد مد بهر دو الف وقصر منفصل

منفصل ومد متصل وقصر هردو والله هو الموفق قوله وتسهیل الاخری الخ الابیات

الاربعه بیان احکام مختلفین است یعنی نافع وابن کثیر وابو عمرو وتخفیف همزه دوم

نموده اند از همزتین در حالت اختلاف حرکات ایشان وان پنج نوع است ۱

مفتوحه ومکسوره مثل تفیءَ الی امر الله ۲ مفتوحه ومضمومه وان جاء امة

رسولها است وقد افلح الاخیر ۳ مضمومه ومفتوحه چنانچه نشاء اصبنا ۴

مکسوره ومفتوحه همچون من السماء او ائتنا ۵ مضمومه ومکسوره مثل یشاء

چون مثالهاشان شناختی بدان که در نوع اول کالیاء خوانده اند ودر دوم کالواو

ودر سیم ابدال بواو محض ودر چهارم بدل بیاء خالصه ودر پنجم سیبویه

کالیاء خوانده واین بقیاس نزدیکتر است واز بیشتر قراء منقول است

که بدل بواو خالصه کرده اند پس در پنجم دو وجه باشد وکالواو نیز روایت کرده اند

ولیکن صحیح نیست قوله وکل یعنی هرگاه که بر همزه اول وقف کنند همه قراء در مجموع

همزتین در دو کلمه چون خواهند که ابتدا بکلمه دوم نمایند ابتدا بهمزه خالصه کنند

قوله والابدال المحض الخ تعریف ابدال وتسهیل است یعنی ابدال آنست

که همزه را قلب کنند بالف محض یا بواو محض یا بیاء محض وتسهیل آنست که

که همزه مسهله را میان همزه بگویند ومیان حرفی که حرکت همزه را از وی گرفته باشد

یعنی اگر مکسوره باشد کالیاء واگر مفتوحه باشد کالالف واگر مضمومه باشد

نَشَاءُ اَصَبْنَا وَالسَّمَاءِ اَوِ ائْتِنَا
فَنَوْعَانِ قُلْ كَالْيَا وَكَالْوَاوِ سُهِّلَا

وَعَنْ اَكْثَرِ الْقُرَّاءِ تُبْدَلُ وَاوُهَا
وَكُلٌّ بِهَمْزِ الْكُلِّ يَبْدَا مُفَصِّلَا

کالواو واین عبارت اشارت مینماید که حرکات را از حروف گرفته اند والله اعلم

باب الهمز المفرد یعنی این باب در بیان همزه ایست که با همزه دیگر جمع نگردد نشده است

وازجهة آن که تخفیف همزه دراین باب در حالین است ودر باب وقف حمزه

در وقف فقط این باب را برو مقدم داشته **قوله** إذا سکنت الخ

البیتین یعنی چون همزه فاء الفعل واقع شده ساکن باشد ورش آنرا ابدل

میکند در حالین بحرف مد یعنی اگر ماقبلش مفتوح باشد قلبش الف مینماید

مانند تاکلون وفاتوا ولقانا ائت وبینا ذن ومأمنه واگر مضموم باشد

بواو مثل یؤمنون ومؤمنون وهمزه ساکنه که فاء الفعل باشد وماقبلش

مکسور وارد نشده مگر آن همزه فاء الفعل که عین الفعلش واو باشد مانند

المأوی ومأویهم وتؤویه وتؤوی وفأووا الی الکهف که

ورش آنرا ابدل میکند قوله والواو عنه یعنی ورش بدل می آورد واو

از همزه فاء الفعل وقتیکه این همزه مفتوح باشد وماقبلش مضموم مانند

مؤجلا ویؤید ویؤلف ومؤذن که اگر شرطی ازین شرطها ساقط

باشد ابدال کنند مانند تأخر ویؤده والفؤاد **قوله** ویبدل

للسوسی یعنی اگر ماقبلش مفتوح باشد بدل الف کنند واگر مضموم بواو

واگر مکسور بیاء خواه این همزه فاء الفعل باشد مانند مؤمن ویؤمن ویأکل

دوخواه عین الفعل

خواه عین الفعل مثل بئس وبئر ولؤلؤ وخواه لام الفعل مانند جئت وشئنا

غیر از حرفی چند که ایشانرا مهمل گذاشته اند یعنی بدلشان نکرده اند

وآن پنج نوع است **اول** آنکه سکونش از برای جزم باشد وآن شش لفظ است

در نوزده محل ۱ لفظ تسؤ در سه محل حسنة تسؤهم در آل عمران ودر توبه

وان تبد لکم تسؤکم در مائده ۲ لفظ نشأ بنون در سه موضع در شعرا

ان نشأ ننزل ودر سبا ان نشأ نخسف ودر یس ان نشأ نغرقهم ۳ لفظ

یشأ بیاء در ده مکان ان یشأ یذهبکم در نساء ودر انعام وان یشأ

یرحمکم وان یشأ یعذبکم هر دو در سبحان وان یشأ الله یختم علی قلبه

وان یشأ یسکن الریح هر دو در شوری ۴ لفظ یهیئ در کهف ۵

لفظ ننسأها در بقره ۶ لفظ ام لم ینبأ در نجم **دوم** آنکه سکونش از برای

بنا باشد وآن پنج لفظ است در یازده موضع ۱ وهیئ لنا در کهف ۲

وانبئهم باسمائهم در بقره ۳ نبئنا بتأویله در یوسف ونبئ عبادی

ونبئهم عن ضیف هر دو در حجر ونبئهم ان الماء در قمر ۴ ارجئه

در اعراف ودر شعرا ۵ اقرأ کتابک در سبحان واقرأ باسم واقرأ وربک

هر دو در علق **سیم** آنکه اگر ابدال کنند ثقیل تر باشد از ابدال وآن

تؤوی الیک در احزاب وتؤویه ومن فی الارض در معارج

وتؤوی وتؤویه اخف بهمزه

وریا بترک الهمز یشبه الامتلاء

وَوَالاهُ فِي بِئْرٍ وَفِي بِئْسَ وَرْشُهُمْ
وَفِي الذِّئْبِ وَرْشٌ وَالْكِسَائِي فَأَبْدَلَا

وَفِي لُؤْلُؤٍ فِي الْعُرْفِ وَالنُّكْرِ شُعْبَةٌ
وَيَأْلِتْكُمُ الدُّورِي وَالْإِبْدَالُ يُجْتَلَى

وَوَرْشٌ لِئَلَّا وَالنَّسِيءُ بِيَائِهِ
وَأَدْغَمَ فِي يَاءِ النَّسِيءِ فَثَقَّلَا

وَإِبْدَالُ أُخْرَى الْهَمْزَتَيْنِ لِكُلِّهِمْ
إِذَا سَكَنَتْ عَزْمٌ كَآدَمَ أُوهِلَا

چهارم آنکه اگر ابدال نمایند معنی متغیر نشود اما از لغتی بلغتی دیگر رود و آن موصدة است
در البلد است و در الهمزة و همچنانکه یاد کرده شد ابدال واو مختار اختیار کرده اند و
در ترک ابدال ایشان این علتها گفته اند و یاد نکرده دو موضع در البقرة و در سورة ابراهیم
هزه همچنین ابدال نکنند زیرا که این نیز همچون و دیا سعناش متغیر میشود و ابن
غلبون در کتاب خود تذکره آورده بیاد ساکنه ولیکن صحیح نیست چنانچه گفته شد
قوله ووالاه فی بئر الخ یعنی ورش قرا موافقت سوسی نموده در ابدال لفظ
بئر معطلة در حج و در ابدال بئس هر جا که واقع شود و در هر جا که واقع گردد و ورش
و کسائی هر دو موافقت نموده اند در ابدال الذئب در سه محل در یوسف قوله
وفی لؤلؤ الخ شعبه موافقت سوسی نموده در ابدال لفظ اللؤلؤ لؤلؤ معرف
و لؤلؤ منکر هر جا که واقع گشته و دوری از ابو عمرو لا یألتکم در حجرات همزه
ساکنه بعد از یا خوانده و سوسی با ابدال این همزه خوانده بر اصل خود قوله
وورش لئلا الخ یعنی ورش همزه را از لفظ لئلا بدل کرده بیا در سه محل
لئلا یکون للناس در البقرة و در النساء و لئلا یعلم در حدید و همچنین ورش
بدل کرده همزه را بیاء در لفظ انما النسیء در توبه و بعد از ان یا را در یا ادغام
کرده قوله وابدال الخ یعنی هر جا که دو همزه مجتمع شوند در یک کلمه و همزه دوم ساکن
باشد همزه دوم ساکنه را بدل کنند بحرفی که مناسب حرکت ما قبل همزه باشد

وَحَرِّكْ لِوَرْشٍ كُلَّ سَاكِنِ آخِرٍ
صَحِيحٍ بِشَكْلِ الْهَمْزِ وَاحْذِفْهُ مُسْهِلَا

وَعَنْ حَمْزَةٍ فِي الْوَقْفِ خُلْفٌ وَعِنْدَهُ
رَوَى خَلَفٌ فِي الْوَصْلِ سَكْتًا مُقَلَّلَا

وَيَسْكُتُ فِي شَيْءٍ وَشَيْئًا وَبَعْضُهُمْ
لَدَى اللَّامِ لِلتَّعْرِيفِ عَنْ حَمْزَةٍ تَلَا

وَشَيْءٍ وَشَيْئًا لَمْ يَزِدْ وَلِنَافِعٍ
لَدَى يُونُسٍ آلْآنَ بِالنَّقْلِ نُقِّلَا

باشد بر سبیل وجوب از همه قراء مثل آدم که اصلش أأدم بوده و همزه دوم را
بواو کرده اند اگرچه اوهل در قرآن وارد نیست ولیکن غرض مثالست والله اعلم
باب نقل حركة الهمزة الى الساكن قبلها یعنی این بابست در بیان نقل اعراب همزه
بحرف ساکن که واقع است از پیش همزه و چون سکت نیز تعلق بهمزه داشت او را
نیز درین باب آورده قوله وحرک لورش الخ یعنی اگر حرف ساکن صحیح
یعنی نه حرف مد باشد در آخر کلمه واقع شود و همزه در اول کلمه دیگر متحرک ساکن
سازند و از برای ورش آن ساکن را باعراب این همزه و همزه را بیندازند
خواه که این ساکن لام تعریف باشد من الأرض و خواه تنوین مانند مبین
ان اعبدوا الله و خواه دیگر حروف معجمه مثل قد افلح و من آمن دخلوا
الی ربنا ابنی آدم که یکی ازین شرطها که گفته شد نباشد نقل نکنند
قوله وعن حمزة الخ الابیات الثلثة یعنی در آن ساکن که ورش نقل کند
در حالین روایت کرده اند از حمزه که او را وقف هم نقل دارد و هم
عدم نقل و ابو الفتح روایت کرده که خلف بر این ساکن مذکور سکت
دارد و وقتیکه این ساکن پیوسته باشد بآن کلمه که همزه در اول اوست
خواه که بر این کلمه که همزه در اوست وقف کند یا وصل و همچنین خلف
سکت کند بر همزه در لفظ شیء هر اعراب که باشد در حالت وصل

ووقف بروم چه حکم اسکان واشمام خواهد آمد پس خلاد را عدم سکت باشد

بر این جمله قوله وبعضهم یعنی ابو الحسن بن غلبون گفته که حمزه از هر دو روایت

در مانین سکت در لام تعریف دارد و در حالت وصل ووقف بروم در لفظ

شیء در حالت اعراب سه گانه یعنی در غیر اینجا مراد و فصل بدان که از لفظ نظم چنین

معلوم شد که خلف را در حالت وقف در لام تعریف و خواه در غیر لام

سکت ونقل هر سه باشد و خلاد را در لام تعریف همین سه وجه باشد

و چنین است زیرا که از دیگر کتب معتبره معلوم گشته که هم خلف را و هم

خلاد را در لام تعریف عدم نقل نیست پس حاصل آن شد که خلف و خلاد را

در حالت وقف در لام سکت باشد نقل لا غیر و در غیر لام خلف را

وجوه سه گانه و خلاد را نقل و عدم نقل و در حالت وصل خلف را بر لام

و بر لفظ شیء سکت فقط و بر غیر لام و شیء سکت و عدم

سکت و خلاد را بر لام و بر شیء سکت و عدم سکت و بر غیر لام

و شیء عدم سکت این مسئله را نیکو بدان والله اعلم قوله ولنافع

یعنی نقل کرده اند از نافع الآن در دو موضع یونس به نقل خوانده پس قالون

مخالفت اصل خود کرده باشد و ورش موافقت قوله وقل عاداً

الاولى باسکان الخ الابیات الثلثة یعنی بگو کوفیان وابن عامر عاداً الاولى

وقل عاداً الاولى باسکان لامه وتنوینه بالکسر کاسیه ظللا

وادغم باقیهم وبالنقل وصلهم وبدؤهم والبدء بالاصل فضلا

لقالون والبصری وتهمز واوه لقالون حال النقل بدءاً وموصلا

عاداً الاولى را در والنجم باسکان لام و بکسر تنوین میخوانند یعنی عاد الاولى مثل صلحا

لهم و قالون خواه در وصل و خواه در ابتدا ابدال از واو و همزه میآورد یعنی عاداً

الؤلى و هر یکی ازین باقیان خواه که وصل کنند و خواه که ابتدا حرکت همزه را

نقل بلام میکنند و همزه را می اندازند ولیکن ابتدا باصل که آن عدم نقل است

ترجیحش بر وجه نقل نهاده اند از برای قالون و ابو عمرو قوله وتبداء

تمهید قاعده بر خاصیه است یعنی در هر موضعی که نقل حرکت ساکن همزه بلام

تعریف نماید اگر اعتبار حرکت عارضی نمیکند ابتدا او همزه نماید یعنی

گویا لام همچنان است مثل الانسان والارض و اگر اعتبار میکند ابتدا

بلام نماید و لنسان و لرض گویند و در بئس الاسم الفسوق از همه

قراء این دو اعتبار جایز است پس بنا براین قاعده ابو عمرو را در ابتدا

سه وجه باشد ۱ الأولى ۲ الولى ۳ لولى و ورش هم وجه آخرین موافق

او باشد و قالون را همچنین سه وجه ۱ الأولى ۲ الؤلى ۳ لؤلى و این

لطیفه نیز بدان که ورش اعتبار عروض حرکت نماید بر اصل خود باشد

در طول و توسط و قصر و اگر نماید او را بغیر از قصر نرسد و الله

الموفق والنصیر باب وقف حمزة وهشام على الهمز یعنی بابیست

در ذکر وقف حمزه و هشام بر همزات و آن جهت از میان حروف

وتبدأ بهمز الوصل فی النقل کله وان کنت معتداً بعارضه فلا

ونقل ردا عن نافع وکتابیه بالاسکان عن ورش اصح تقبلا

تخفیف مخصوص بهمزه گشته که آن شدة و صعوبتی که همزه دارد دیگر حروف ندارد
بنابران تخفیف مخصوص بوقف شده که وقف است که محل تغییر است مثل
حذف حرکات و صلات و ابدال تنوین وغیره حاصل آنکه همزه یا در میان
میباشد یا در آخر و هر یکی ازین دو نوع یا ساکن باشد یا متحرک و متحرک
یا ماقبلش هم متحرک باشد یا ساکن و این ساکن یا حرف صحیح باشد یا حرف
علة و این حرف علة یا اصلی باشد یا زایده و همزه متطرفه ساکن الاصل است
ماقبلش ساکن واقع نمیشود پس متحرک باشد چنانچه اشاره باین میکند قوله

قوله وحمزة عند الوقف یعنی و حمزه تخفیف میکند در حالت
وقف همزه را یعنی همزه که اصلش تخفیفش از آن او است و قیاسی باشد این
همزه در وسط یا در طرف از روی منزل و اشاره به تخفیف همزه ساکنه ماقبل
متحرک نموده قوله فابدله عنه الخ یعنی اگر همزه ساکن الاصل باشد در آخر
و ماقبلش متحرک باشد مثل نبأ و هیئ یا عارض السکون باشد مانند
بدأ و بنهزأ والنبأ و مانند ولقد استهزئ و نبوّئ و
شاطئ و مثل اللؤلؤ در حالت رفع و جر یا همزه در میان باشد
خواه که فاء الفعل باشد یا عین الفعل یا لام الفعل مانند یاکل و مؤمن
و بئس و جئت نظر کند اگر ماقبلش مفتوح است ابدال الف نماید

نماید و اگر مضموم است بواو و اگر مکسور است بیاء و همزه مفتوحه متطرفه ساکن الاصل
متطرفه که ماقبل همزه شان مضموم باشد در ان واو نشده و یکی ثالث و
بنوع متحرک ماقبل ساکن نموده قوله وحرک به الخ یعنی چون همزه متحرک باشد
و ماقبلش ساکن خواه که این ساکن صحیح باشد یا حرف علة اصلی و خواه که همزه
در میان باشد یا در آخر وظیفه آنست که حرکت همزه را نقل کند بماقبلش
و همزه را بیندازد مانند الخبء و دفء و بین المرء و مانند یسامون
و مسئولا و مثل شیئا و شیء و شیئ یعنی در هر سه حالت و مثل المسیء
و یفیء و مثل سوء والسوء و مثل استیئس و سیئت والسوءی والسوء
و سوءاتکم قوله حتی یعنی از انچه نقل میکنند ما باز کرده لفظ همان زائد
اولی قوله سوی انه استثناء است از قوله و حرک به یعنی ماقبلش همزه را
متحرک سازد باعراب همزه مگر آنکه ماقبل همزه الف باشد که هنگام اگر در وسط است
مثل نساءکم و سواء و ملجاء و ابناءکم و نساءکم در تسهیل
کرده الف مد و قصر جایز باشد و اگر در طرف است حکمش بیان شد بقوله
و یبدله الخ یعنی اگر این همزه در طرف باشد مانند شاء والدماء و ابناء
والسفهاء و سواء و من الماء و من ماء ابدال میکند حمزه آن

همزه را مشبع حرکه ازجنس همزه است یعنی بالف وچون ابدال کرد اجتماع دو الف لازم آمد
پس اگر الف اول را می اندازد قصر میباید کرد واگر الف دوم را می اندازد
هم مد وهم قصر جایز می آید واگر هیچ کدام را نمی اندازد مد تام میکند
پس مد بدو اعتبار باشد وقصر بدو اعتبار وجماعتی توسط نیز اجازه
داده اند پس مجموع سه وجه باشد قوله وبدلا عنهم الخ یعنی بدان همزه است که ماقبل او
حرف علت زائیده باشد یعنی هر زمان که ماقبل همزه متحرک واو یا یا زائدین
واقع شود خواه که همزه در وسط باشد یا در طرف همزه آن همزه را ابدال میکنند
بواو با یا وبعد از آن واو را در واو ویا را در یا ادغام میکنند مثل قروء وغیره
وبریء والنسیء وبریئون وهنیئا ومریئا وخطیئة مثال ولی
متوسط در آن نیست بدانکه همزه متحرک ماقبل متحرک که در وسط باشد نه
صورة است زیرا که همزه یا مفتوح است وماقبلش یا مفتوح یا مضموم یا مکسور یا
همزه مضموم است وماقبلش همچنین سه حرکت یا همزه مکسور است وماقبلش همچنین
تسهیل واز این نه صورت دو صورة آنست که ابدال میکنند چنانچه بیان کرده
قوله وبسمع الخ یعنی می شنوانده امام حمزه رحمة الله قاری که همزه مفتوحه اگر ماقبلش مکسور است
مبدل بیا میشود واگر مضموم است مبدل بواو مثل فئة ورئاء الناس ولئلا ولیبطئن ومثل مؤجلا
ویؤلف وفؤادک واشاره باین هفت صورة بلا نموده قوله وفی غیر هذا

هذا الخ یعنی در غیر این دو صورة که مذکور شد حمزه تسهیل بین بین میکند یعنی اگر
مفتوح است بین الهمزة والالف واگر مکسور است بین الهمزة والیاء واگر مضموم است
بین الهمزة والواو ومانند بدأکم وبذرؤکم ونطعمن وتستهزؤن
ومانند انشأکم ومثل لؤلؤ بؤسهم وسئلت قوله وشذ یعنی هشام
موافقت حمزه مینماید در تخفیف همزه متطرفه خواه در ابدال خواه در نقل وخواه در تسهیل
وغیره بدانکه حمزه در همزه ساکن متوسط در اثاثا ورئیا در مریم از قاعده متطرفه خروج
نموده ناظم از این بیان فرموده بقوله ورئیا الخ یعنی در اهلا واو بعد از ابدال
ورئیا که کرده شده اند یعنی یا را در یاء اظهار مینماید وهیا میکند وبعضی
بعضی دیگر ادغام میکنند ورئیا میخوانند وهمچنین در انبئهم در البقرة
ودر نبئهم در حجر ودر قمر چون همزه را ابدال بیاء کرد جماعتی ضم ها را
بر حال خود باقی میدارند بر اصل وطایفه ها را مکسور میخوانند از جهت مناسبت یاء
قوله وقلده الخ یعنی ودرست که جماعتی از راویان مثل سلیم روایت
کرده اند که عادة حمزه آن بود که هرجا که تخفیف همزه بطریق قیاس عربیت
مینمود بطریق رسم مصاحف عثمانیه نیز مینماید کما اشار الیه بقوله فی الیاء
یلی الخ البیتین یعنی بنا بر آن که همزه تخفیف میکند بطریق رسم متابعة
مینماید در واو و در یاء در حذف رسم خط مصحف را یعنی در جایی که بواو

مرسوم است وقف بواو میکنند در موضعی که بیاء وقف بیاء و در محلی که بحذف
وقف بحذف ولکن وقتیکه از عربیت بیرون نروند و روایت باشد
که قراء بآن کلمات این کیفیت کرده باشند مانند هزؤا و کفؤا و یعبؤا
و موبلا و بنبی در من نباء المرسلین و مستهزؤن و ناظم علیه الرحمه که ذکر
الف ننموده ازان جهت است که چون ذکر واو و یاء که فرع بودند نمود از ان
الف که اصل است بطریق اولی النشأة و یسألون عن انبائکم و هر که این بحث را
مستوفی خواهد این باب را از منهاج النشر بنظر کیمیا خاصیت مشرف فرماید
قوله و الاخفش یعنی اخفش نحوی همزه مضمومه ماقبل مکسور ابدال بیاء
کرده مثل یستهزئون و سنقرئک و مکسوره ماقبل مضموم را قلب بواو نموده
مانند سوئل در سئلت قوله و من حکی یعنی و کسی که در مضمومه کالیاء
را و در مکسوره کالواو در الحکایت کرده ایشان بجز مشکل نموده زیرا که
او ملاحظه حرکت ماقبل همزه کرده و قیاس اعتبار حرکت نفس همزه است قوله
و مستهزؤن الحذف الخ یعنی در مستهزؤن و در مانند او مثل انبئونی
و لیستنبؤنک که بعد از همزه واو مرسوم است حذف همزه را نقل کرده اند
از جهت موافقت رسم و بعد ازان طایفه ماقبل همزه را مضموم ساخته اند
مانند متکؤن و جمعی مکسورش گردانیده اند مثل مستهزؤن اما وجه اول

وجه اول معروف است و دوم مجهول پس در مثل مستهزؤن پنج وجه باشد
تسهیل کالواو و کالیاء و ابدال بیاء و حذف ضم ماقبل و حذف کسر ماقبل ولیکن
وجه دوم و پنجم صحیح نیست و ابدال همزه بواو نیز نقل کرده اند یعنی یستهزوون
بدو واو و این بغایت ضعیف است و در مثل سنقرئک سه وجه باشد
کالواو و کالیاء و ابدال بیاء ولیکن وجه دوم صحیح نیامده و در مانند سئلت
سه وجه باشد کالیاء و کالواو و ابدال بواو خالصه اما وجه دوم صحیح نیست
قوله و ما بتلقی الخ ابین سین تاسیس قاعده دیگر است یعنی چون همزه مبتدا
بسبب حرف زاید یا بسبب کلمه که بر سر او در آید متوسط گردد اهل اداء فرقه شده اند
بعضی اعتبار اصل نمایند که مبتدا است و تحقیقش میخوانند و بعضی اعتبار
حال میکنند که متوسط است و تخفیفش میکنند مانند هؤلاء و ها انتم
و یا آدم و یا ایها و لانتم و لابیهم و فبای و فامنوا و آ آمن
و کانهم و انتم و الارض اما تخفیف در صوره چهارم با بدال بیاء است
و در اخرین بنقل و در بواقی بتسهیل بین بین تنبیه در مثل
هؤلاء و یا آدم در حالت تسهیل مد و قصر باشد پس سه وجه شود در
ها انتم افزون از ان در حالت تسهیل باشد و مد و قصر غرض که تصور نکند
که گر او مثل هؤلاء است اما تحقیق نیز در او باشد و ناظم نموده که بهجا را

ازبرای کسی ذکر کردم که انها تامل نمایند قیاس از خود کنند قوله واشمم
ورم الخ یعنی اشمام کن در کلمات مهموزه در مرفوع و مضموم و روم کن در مرفوع
و مضموم و مجرور و مکسور وقتیکه همزه که وقف بران میکنی مبدل بحرف مد
نکرده باشند اشمام و روم دران نروند و ان دو قسم است اول
اگر ماقبل او الف باشد مثل یشاء و من الماء دوم اگر ماقبلش متحرک باشد
مثل ان امرؤ و یبتدئ والملأ پس در مثل دفء و شیء در حالت
نقل و در مثل بریء در حال ادغام اسکان و روم و اشمام هر سه
باشد و در مانند بین المرء در حال نقل و در فرق در حالت ادغام
اسکان و روم و ناظم رحمه الله ترا فرموده که بشناس باب وقف
حمزه را در حالتیکه او چون محفل است که انواع و اشخاص در ان
حاضر اند قوله وما واو الخ یعنی هر آن همزه که ماقبل او واو ساکن اصلی
یا یاء ساکن اصلی باشد مانند شیء و سوء و استیئس و سوء
پس بعضی از اهل اداء ان واو و یاء را حمل بر واو و یاء غیر اصلی نموده
اند و ادغامشان کرده اند پس در مثل کهیئة و سوأ انکه همزه متوسطه
نقلی باشد یا ادغام و در مثل شیء و سوء یا نقل باشد یا ادغام و در
یکی از نقل و ادغام اگر مرفوع اند اسکان و اشمام و روم پس شش وجه باشند

واشمم ورم فیما سوی متبدل بها حرف مد واعرف الباب محفلا

وما واو اصلی تسکن قبله او الیاء فعن بعض بالادغام حملا

واگر

واگر مجرور اند اسکان و روم پس چهار وجه باشند قوله وما قبله التحریک
یعنی هر آن همزه متطرفه که از پیش او متحرک باشد مثل اللؤلؤ و شاطئ والملأ
یا از پیش او الف باشد مانند انشاه و علی سواء پس بعضی از اهل اداء این همزه را
تسهیل با روم پس در مثل یستهزءون و شاطئ ابدال باشد با روم
و تسهیل و در مثل السفهاء و من الماء پنج وجه باشد ان سه وجه اول
که گفته شد و روم با تسهیل و با مد با قصر و در هر جا که صورة همزه بواو
مرسوم باشد و از پیش همزه الف باشد مانند العلمؤا و نشؤا والبلؤا همزه را
دوازده وجه باشد ان پنج مذکور و اسکان واو با مد و وسط و قصر و اشمام
واو با همین سه وجه روم با قصر و در بلاؤ همین دوازده وجه باشد با تسهیل
همزه اول و اگر پیش از واو الف نباشد یعبؤا و اتوکؤا اشمام و روم
و در مانند انائ اللیل و ایتائ ذی القربی همان پنج وجه مذکور با
با چهار وجه دیگر آن ابدال همزه است بیاء و در او اسکان با مد و وسط
و قصر و روم با قصر چنانچه نه وجه باشد من نبائ المرسلین
چهار وجه ابدال الف و روم با تسهیل و ابدال بیاء با اسکان
یا با روم بدانکه روم حکم وصل دارد و این فایده دهد هر جا که در
وصل تر باشد در زمان تخفیف در حالت روم نیز تر باشد

وما قبله التحریک او الف محرکا طرفا فالبعض بالروم سهلا

مگر کلی از حال خود گشته باشد مثل قروء و بریء که در وصل مد باشد
و در حالت روم قصر همان همزه که در وسط است در حالت روم از
حال خود نگردد زیرا که در حال وصل نمیگردد و چون جماعتی بوده اند
که در هیچ حالت روم را جایز نمیداشتند ناظم رد ایشان مینماید قو
ومن لم یرم الخ یعنی آنکسی از قراء و غیرهم که در هیچ حالت روم را جایز
نداشته و اعتماد بر سکون محض نموده و الحاق کرده مضموم و مکسور را
بمفتوح در عدم روم پس بدرستی که شاذ شده مذهب او و مخالف
قیاس آمده در این حالت که در شذوذ و ندرة بنهایة رسیده قوله و
فی الهمز الخ یعنی از تخفیف همزه انواع است و در نزد جماعتی که عالم اند
بتخفیف همزه ظاهر میگردد تخفیف از آن همزه که دیگران از آن جاهل بوده اند
مثل آنکه آن چیز پیدا در روز نورانی نمیبیند در شب ظلمانی نمیدانند که چه تفاوت
کند قوله در نزد حمزه در هؤلاء سیزده وجه صحیح آمده تخفیف همزه
اول با دو وجه همزه دوم و تخفیف اول با قصر و اما مدش و چهار
وجه همزه دوم از برای آنکه چون هر دو همزه را تسهیل کند مد اول با قصر
دوم یا بعکس جایز نیست باب الاظهار والادغام یعنی باب است در ذکر
اظهار و ادغام که مخصوص است ببعض حروف و منقسم است بسه قسم اول

ومن لم یرم واعتد محضا سکونه
والحق مفتوحا فقد شذ موغلا

وفی الهمز انحاء وعند نحاته
یضیء سناه کلما اسود الیلا

ادغام

ادغام حرفی از یک کلمه نزد حروف کلمات دوم ادغام حرف است در
حرفی دیگر از یک کلمه یا از دو کلمه سیم در احکام نون ساکنه و تنوین قسم
اول اینست که ناظم رحمه الله اشاره بآن کرده بقوله سأذکر الفاظا الخ یعنی زود باشد
که ذکر کنم من الفاظی چند که مدغم میشود حرفها آن در این حرفها یا مظهر میگردد در حالتیکه
روایت کرده شده اند و جلوه داده شده اند آن حروف نزد ائمه قراء
بادغام و اظهار قوله فدونک الخ پس فرا گیر تو از الفاظ موعوده کلمه اذ را
در بیتی چند که مخصوص اند با و و فرا گیر آن حروفی که ذال اذ در آنها
مدغم میشود و فرا گیر آنچه مذکور میگردد بعد از آن از ابیات و قید کن
آنرا بسبب تقییدی که اشاره کرده اند بآن در حالتیکه آن چیز منقاد تابع
باشد و آسان قوله سأسمی الخ یعنی زود باشد که یاد کنم مجموع حروفی که
تعلق بکلمه اذ دارد در یک بیت بعد از آن نام برم من قراء را بنامهای رمزهای
ایشان و اگر چنانچه برمزی ذکر کنم ایشان را از کلمه سما و رمز که در اول آن واو
باشد تا فاصله باشد میان رمز قراء که مدغم فیه اذ است مانند
وادغم ضنکا واصل تؤم دره که ضاد ضنکا رمز است و کلمه وصل در میانه
آورده تا فاصله باشد میان ضاد و میان تا و دال که اذ در او مدغم میشود
یا مظهر میگردد و قوله سیما یعنی بطریقی یاد کنم آنها را که صاف آید و

باب اظهار الذال وادغامها
سأذکر الفاظا تلیها حروفها
بالاظهار والادغام تروی وتجتلا

فدونک اذ فی بیتها وحروفها
وما بعد بالتقیید قده مذللا

سأسمی وبعد الواو تسمو حروف من
تسمی علی سیما تروق مقبلا

وفي دال قد ايضا وتاء مؤنث
وفي هل وبل فاحتل بالذهن احيلا

باشد بيان آن سامع را قوله وفي دال قد يعني ميكنم مثل آنچه كردم در ذال
إذ در دال قد نيز وهمچنين در تاء تأنيث ودر لام هل وبل ذكر
ذال إذ قوله نعم الخ كلمه ايجاب است وچون ناظم وعده فرموده بود
كه ادغام واظهار را ذكر كند گويا سائل استدعاء وفا بوعده ميكند
پس ناظم جواب ميگويد كه آري ذكر ميكنم آنچه ترا وعده كرده بودم و بعد ازين
ذكر حروف مدغم فيه اذ ميكنند وآن شش حرف است كه در
اوايل كلمات اين بيت است تا وزاي وصاد ودال وسين و
جيم مانند اذ تبرء واذ زين واذ صرفنا واذ دخلوا واذ سمعتموه
واذ جعلنا ومعني لغوي بيت اين است كه برفت حوري كه نام او
زينب است كه صفت او اين است كه غالب آمده عتاب او بر هر جمالي
بلند در حاليكه صاحب جمال پيوسته است تا آن كس كه عمل كند تا پيوسته
شود با وي قوله فاظهارها الخ يعني اظهار ميكنند نافع وابن كثير وعاصم
ذال اذ را نزد آن شش حرف مذكوره وكسائي وخلاد اظهار
ميكنند ودر نزد جيم فقط ومعني لغوي بيت آنست كه اظهار كردن زينب
خوشبوئي را ميكرد مانند دائم وزيدن بوي خوش او را واظهار وصف
كنندة كه ظاهر شد بوي خوش قول او را قوله وادغم الخ يعني از

نعم اذ تمشت زينب صال دلها
سمي جمال واصلا من توصلا

فاظهارها اجرى دوام نسيمها
واظهر ريا قوله واصف جلا

وادغم ضنكا واصل توم دره
وادغم مولى وجده دائم ولا

از باقي قرّاء ادغام ميكنند خلف ذال اذ را در تا ودر دال ودر نزد چهار حرف
ديگر اظهار حرف ديگر اظهار ميكند قوله وادغم يعني وادغام كرده است
ابن ذكوان ذال اذ را در نزد دال فقط ودر باقي اظهار ميكند ومعني
لغوي آنست كه پوشيد محب اين حور را كه زينب است سخن او را وعتاب
نكشت او را اين معني كه او را از او استغناء نمايد وبديگري مشغول شود تا كسي
بر ستر او مطلع نگردد قوله وقد سحبت يعني حروفي كه دال قد را در آنها ادغام
ميكنند واظهار مينمايند هشت اند سين وذال وضاد وظا
وزاي وجيم وصاد وشين مانند قد سمع الله ولقد ذرأنا
ولقد ضل فقد ظلم ولقد زينا ولقد جعلنا ولقد صرفنا
قد شغفها ومعني لغوي بيت آنست كه كشيده زرنب دامن دراز خويش را در حاليكه
گشته بود اين درخت خوش بوي مانند زرنب كه از صفت او اين است كه
كشيده بود صبا او را در حاليكه آرزومند ميكرد عاشق ببوي او ودور
ميكرد از او نوبتي بعد از نوبتي ديگر قوله فاظهرها يعني اظهار كرده است
اين حروف هشتگانه را در نزد دال قد نافع وعاصم وقالون وابن كثير
وادغام كرده است ورش در نزد ضاد وظا ودر نزد شش حرف
ديگر اظهار ميكند ومعني لغوي بيت آنست كه ظاهر گردانيد حال زرنب را

وقد سحبت ذيلا ضفا ظل زرنب
جلته صباه شائقا ومعللا

فاظهرها نجم بدا دل واضحا
وادغم ورش ضر ظمآن وامتلا

تا در کو ظاهر کرد وصال او را دلالت کرد محب را ببوی او و در حالتیکه این تا دوی کشف کننده
بود محب را این امر و بر بستن جامی از دست زینب در بهشت سخنی
عاشق که بود در دنیا نشسته و برگشته از آب وصل او و قوله وادغم
مر و الخ یعنی ادغام کرد ابن ذکوان دال قد را در نزد ضاد و ظا و زای و ذال
و در چهار حرف دیگر اظهار میکند و معنی لغوی اینست که نوشیده سبب وصل
این زینب کسی که دفع کننده عطش عشق او بود سخنی که جمع شده او را
شدائد حرارتها اشواق که غالب آمده بود در سینهٔ او قوله وفی حرف الخ
یعنی آمده است خلاف از ابن ذکوان در ولقد زینا السماء الدنیا در سورة
الملک یعنی باظهار و ادغام و هشام اظهار کننده است لقد ظلمک را
در سوره ص در حالتیکه تحمل کننده است این روایت را پس ابو عمرو
و حمزه و کسائی که باقی در مجموع ادغام کنند ذکر تاء التانیث
قوله وابدت الخ یعنی تاء تانیث ساکن را اظهار میکند و ادغام میکند
در شش حرف سین و ثاء و صاد و زای و ظا و جیم مانند
انبتت سبع کذبت ثمود لهدمت صوامع خبت زدناهم
کانت ظالمة نضجت جلودهم و معنی لغوی اش اینست که روشن کرد
زینب روشنائی دندانی که صاف شده ابهاء ازرق او و جمع کرده این آبها

ابهاء ازرق آب دهن است که خوش است بوی خمر آن و ذکر خمر درین محل
از جهة آنست که عرب را چنین عادتست که تشبیه میکنند آب دهن را بخمر
قوله فاظهارها الخ یعنی پس اظهار کرده اند تاء تانیث را در نزد این
شش حرف ابن کثیر و عاصم و قالون و ادغام کرده است ورش در نزد
ظا فقط و معنی لغویش اینست که ظاهر کردن زینب دندان خویش را در است
که زیاده میشود درخشیدن او در نزد سخن گفتن و همچنانچه زیاده میشود درخشیدن
و روشنائی بدر وقتیکه تمام است و ابر پوشیده و ورش تاء را در نزد ظاء
در حالتیکه او ظهر اثبات است و بخشنده قوله واظهر الخ یعنی و اظهار کرد
ابن عامر تاء تانیث را در نزد سین و جیم و زای در بواقی اظهار
و معنی بیت از روی لغت اینست که روشن گردانید عالمی که او ثابت
و پناه متقیان است و تمام است ابر آن حجاب و آن جودی که آن علم است
و آن عالم پاکیست که هرگز ملوث طمع ملوث نشده و وفا کننده است
بوعده ها در حالتیکه این عالم ملجاء بازگزیدگان است ببوی و
مکان حلول اهل روزگار است قوله واظهر و رواه الخ یعنی و اظهار
کرده است راوی ابن عامر که هشام است لهدمت صوامع را
در سورة الحج و در قوله تعالی فاذا وجبت جنوبها در سورة الحج

ابن ذکوان را خلافست یعنی هم ادغام وارد و اظهار پس ابو عمرو و حمزه و کسائی
که باقی‌اند در همه ادغام کنند ذکر لام هل وبل قوله ألا هل و بل
یعنی اختلاف کرده‌اند در اظهار و ادغام لام هل و بل در نزد هشت
حرف تاء و ثاء و ظاء و زای و سین و نون و طاء و ضاد پس
حرف ثاء مخصوصست بهل مانند هل ثوب و لام هل و بل مشترکند
در ادغام تاء و نون مانند هل ترى بل تأتیهم هل ننبئکم
بل نحن و بل مخصوصست به پنج حرف باقی مثل بل ظننتم بل زین بل
سولت بل طبع الله بل ضلوا قوله فادغمها الخ یعنی پس ادغام
کرده است حمزه در نزد تاء و سین و ثاء قوله و بل الخ یعنی ادغام کرده
خلاد قراء بل طبع الله علیها در سوره النساء ولیکن بخلاف زیرا که اظهار
نیز ازو روایت کرده‌اند قوله وفی هل ترى یعنی ادغام کرده است
ابو عمرو و لام هل در دو موضع هل ترى من فطور در سوره الملک
فهل ترى لهم من باقیة در الحاقه قوله وأظهر لدى الخ یعنی و
اظهار میکند هشام لام هل و بل را در نزد نون و ضاد هرجا که
واقع شود در سوره الرعد هل تستوی الظلمات را نیز اظهار
میکند و در باقی حروف ادغام مینماید باب اتفاقهم فی ادغام اذ

وقد

وقد و تاء التأنیث و هل و بل قوله ولا خلف الخ یعنی هیچ خلاف
نیست در ادغام ذال اذ در ذال دیگر مانند اذ ذهب در طاء نیز مثل اذ ظلموا
و همچنین هیچ خلافی نیست در ادغام دال قد در نزد دال دیگر مثل وقد دخلوا
قوله وقامت الخ یعنی و هیچ خلافی نیامده است از قراء در ادغام تاء تأنیث
در نزد تاء دیگر در بحث تجارتهم و در دال مانند اجیبت دعوتکما و در طاء
همچنانچه قالت طائفة و همچنین هیچ خلافی وارد نشده از هیچکس از رواه در ادغام
هل و بل در نزد راء و لام مثل بل لا تکرمون و فهل لنا و بل ربکم و
مثال لام هل در راء در قرآن نیامده است و لام قل هم از این قبیل است
مثل قل ربی قل لئن اجتمعت قوله فلا بد یعنی چون دو حرف از یک
جنس بیکدیگر رسند و حرف اول ساکن باشد همه قراء اتفاق کرده‌اند
ادغام آن خواه که این دو حرف در یک کلمه باشد و خواه در دو کلمه مانند یدرککم
الموت فلا یسرف فی القتل ولا یغتب بعضکم و امثال و این وقتی است
که حرف اول نه حرف مد باشد که آن زمان اظهار واجبست مانند
قالوا وأقبلوا والذی یوسوس باب ادغام حروف قربت مخا
رجها یعنی این بابیست که مذکور میشود و اظهار و ادغام حروفی چند که نزدیکست
مخارج ایشان بیکدیگر قوله و ادغام الخ یعنی ادغام میکند خلاد و کسائی

وابو عمرو باء مجزومه را در فاء در پنج موضع یعنی نغلب فسوف در النساء وان

تعجب فعجب در الرعد قال اذهب فمن در سبحان وفاذهب فان در طه

ومن لم یتب فاولئك در الحجرات تا خلاف را در حجرات دو وجه است ادغام و

اظهار **قوله** ومع جزمه الخ یعنی ادغام میکند ابو الحارث از کسائی لام یفعل را

در حالتیکه مجزوم بود در دال ذلك در شش موضع ومن یفعل ذلك

در البقره ومن یفعل ذلك فلیس در آل عمران ومن یفعل ذلك

عدوانا ومن یفعل ذلك ابتغاء مرضات در النساء ومن یفعل ذلك

یلق در الفرقان ومن یفعل ذلك در المنافقون وادغام میکند کسائی

فاء مجزومه را در باء در یک موضع در سبا ان نشأ نخسف بهم الارض

پس دیگران در همه باظهار خوانند **قوله** وعذت الخ یعنی ادغام میکند حمزه

وکسائی وابو عمرو ذال را در تاء در عذت بربی در المؤمن ودر الدخان ودر فنبذتها

در طه ودیگران باظهار وادغام میکند ابو عمرو وهشام وحمزه وکسائی ثاء را در تاء در

اورثتموها در الاعراف والزخرف وباقیان در مجموع سوی بخلاف ورا مجزومه را در لام مثل

واصبر لحکم ربك ونغفر لکم **قوله** ویس اظهر الخ یعنی اظهار کن تو نون را از یس ون

در نزد واو والقرآن وواو والقلم از برای حفص وحمزه وابن کثیر وابو عمرو وقالون پس

دیگران ادغام کنند که ورش در نون والقلم که او را اظهار نیست **قوله** وحرمی الخ

ومع جزمه یفعل بذلك سلموا
ونخسف بهم راعوا وشذا تثقلا

وعذت علی ادغامه ونبذتها
شواهد حماد واورثتموا حلا

له شرعه والراء جزما بلامها
کواصبر لحکم طال بالخلف یذبلا

ویس اظهر عن فتی حقه بدا
ونون وفیه الخلف عن ورشهم خلا

وحرمی نصر صاد مریم من یرد
ثواب لبثت الفرد والجمع وصلا

الخ یعنی اظهار میکنند نافع وابن کثیر وعاصم صاد در ذکر در سوره مریم وهمچنین اظهار میکنند

ثاء را در نزد تاء در ومن یرد ثواب هر جا که واقع شود پس باقیان بادغام خوانند

قوله وطس الخ یعنی واظهار کن نون طس را در نزد میم در الشعراء و

والقصص از برای حمزه وهمچنین اظهار کن ذال را در تاء در قوله تعالی اتخذتم و

واتخذت در هر جا که ازین لفظ مشتق باشد از برای حفص وابن کثیر پس دیگران

بادغام خوانند **قوله** وفی ارکب الخ یعنی اظهار کرده اند باء را در نزد میم در ارکب

معنا در سوره هود بزی وقالون وخلاد بخلاف از هر سه شان وابن عامر و خلف

وورش هر سه بخلاف وهمچنین اظهار کرده اند ثاء را در نزد ذال در یلهث

ذلك در الاعراف هشام وابن کثیر وورش بخلاف وقالون بخلاف ودیگران

بادغام کرده اند **قوله** وفی البقرة الخ یعنی بگو تو که یعذب من یشاء در البقره باظهار

باء در نزد میم قراءت ابن کثیر است ولیکن بخلاف وورش بخلاف **باب**

احکام النون الساکنة والتنوین یعنی این بابیست در بیان احکام نون

ساکنه وتنوین واحکام ایشان ادغام است واظهار واخفاء وقلب چنانچه مذکور خواهد شد

ومعنی اظهار روشن گفتن است ومعنی ادغام واخفاء پوشیدن ومعنی قلب بگردانیدن

حرفیست بحرفی وفرق میان ادغام واخفاء آنست که در ادغام تشدید است

ودر اخفاء نیست وبعضی گفته اند که اندك است **قوله** وکلهم الخ یعنی اجماع کرده اند

وطس عند المیم فاز اتخذتم
اخذتم وفی الافراد عاشر دغفلا

وفی ارکب هدی بر قریب بخلفهم
کما ضاع جا یلهث له دار جهلا

وقالون ذو خلف وفی البقرة فقل
یعذب دنا بالخلف جودا وموبلا

وکلهم التنوین والنون ادغموا
بلا غنة فی اللام والرا لیجملا

مجموع قراء برادغام نون ساکنه وتنوین در لام و در راء بی غنه و در یاء و نون و میم
و واو با غنه مانند ان یشاء علیم یا ایها و من ربهم غفور رحیم و من
ماء و دابة من و من لدن و نذیر لکم و من وال بینات و ابکارا و
من نور و توبة نصوحا ادغام کرده است خلف نون و تنوین را در نزد واو
و یاء بی غنه قوله وعندهما الخ یعنی اتفاق کرده اند همه قراء اظهار نون ساکنه
در نزد واو و یاء وقتیکه بیکدیگر رسند در یک کلمه مانند قنوان و صنوان
و دنیا از برای آنکه تا ملتبس نشود بمضاعف در حالتیکه مشدد بود یعنی اگر
ادغام کنند صنوان و دنیا گویند و آن زمان معلوم نگردد که در واو است
یا نون است و یا نون است و یاء که در یکدیگرشان ادغام کرده اند قوله وعند
الخ یعنی اظهار کرده اند نون و تنوین را در نزد حروف حلقیه شش گانه که در
اوایل کلمات مصرع اول مذکور است از برای همه قراء و آن همزه است و هاء
و حاء و عین و غین و خاء خواه که در یک کلمه بهم رسد یا در دو کلمه
مانند فلیه امن بناون من امن و جرف هار منها من هاد
والحرحقیق علی انعمت من عین من غیر بوسد خاشعة والمنخنقة
عفو غفور من ماء غیر اسن قوله وقلبهما یعنی قلب میکنند همه قراء
نون و تنوین را بمیم وقتی که بباء رسد خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه مانند

وکلٌّ بینمو ادغموا مع غنة وفی الواو والیا دونها خلف تلا
وعندهما للکل اظهر بکلمة مخافة اشباه المضاعف اثقلا
وعند حروف الحلق للکل اظهرا الا هاج حکم عم خالیه غفلا
وقلبهما میما لدی البا واخفیا علی غنة عند البواقی لیکملا

مانند انبئهم من بعد من باس الله و اخفا کرده اند نون ساکن و تنوین را
در نزد باقی حروف که مانده ولیکن با غنه مانند من شاء و مخلوق جدید انتم
من قال باب الفتح والامالة وبین اللفظین یعنی این بابیست که ذکر میکند
در او فتح و اماله بین اللفظین را یعنی بین فتح و اماله که از او اماله بین بین
و اماله صغری میخوانند قوله وحمزة الخ یعنی حمزه از میان قراء و کسائی که بعد از
اوست اماله کرده اند هر الفی را که منقلب باشد از یا اینجا که باشد اصل الف یا
قوله وتثنیة یعنی واگر از الفات منقلب آن یاء از همان بوده تو خواهی که
اظهار اش بشناسی پس تثنیه اسما کشف میکند ولا هر گردانند ذوات الیاء را
مانند فتی وعمی چون تثنیه کنی فتیان وعمیان گوئی بخلاف عصا
وسنا که اینجا عصوان وسنوان گوئی قوله وان رددت و اگر این الفات
ذوات الیاء از افعال باشند پس اگر بسته دهی این افعال را بنفس خود
برسی تو بمقام معرفت و کشف از حال آن الفات رمی وسعی که چون
رد کنی اظهار بنفس خود یا مخاطبه کنی رمیت وسعیت گوئی بخلاف
دعا که دعوت گوئی قوله هدی الخ ناظم رحمه الله تمثیل نموده به فعل و اسم
یعنی مثال افعال همچون هدی و اشتریه که چون رد کنی بنفس خود هدیت
و اشتریت گوئی و مثال اسما مانند هوی و هدی که چون اظهار

وحمزة منهم والکسائی بعده اما لا ذوات الیاء حیث تاصلا
وتثنیة الاسماء تکشفها وان رددت الیک الفعل صادفت منهلا
هدی واشتراه والهوی وهداهم وفی الف التانیث فی الکل میلا

تشبكن هويان وهديان كونه قوله وفي الف يعني هر حركتي كه جاري باشد
فعل خواه بفتح فا يا بضم فا يا بكسر فا و در او الف تانيث موجود باشد پس حمزه وكسائي
ازرا اماله ميكنند مانند دعوى وانثى وذكرى بدليل تثنيه كه دعويان
وانثيان وذكريان ميكويند قوله وان ضم الخ يعني هر آنچه بر وزن فعالى باشد
بضم فا يا بفتح فا مانند اليتامى وكسالى ونصارى واسارى پس همچنين اماله كرده‌اند
حمزه وكسائي ازرا قوله وفي اسم يعني وهمچنين اماله ميكنند حمزه وكسائي در اسمي
كه مستعمل بود در استفهام مانند انى كه بمعني كيف باشد و در لفظ متى صريحه
واستفهاميه نيز ودر عسى ودر بلى نيز قوله وما رسموا الخ يعني واقع كرده‌اند
حمزه وكسائي اماله را در هر كلمه كه در مصحف بياء نوشته‌اند واكرچه كه الف منقلب
از ياء نباشد الضحى وسجى وضحى وطحيها وتليها كه ذوات الواو اند مكر
اسم ويك فعل وسه حرف اكرچه بياء شان نوشته‌اند اما اماله شان نميكنند
وآنها لدى مذ هر جا كه واقع شود وما زكى منكم من احد ابدا در سوره
النور والى وحتى وعلى قوله وكل ثلاثي يعني هر فعل ثلاثي مزيد فيه
خواه كه چهار حرفي باشد يا بيشتر پس درستي كه ازرا اماله كرده‌اند از براي
حمزه وكسائي مانند نجيها وانجيه الله من النار واذا ابتلى ابراهيم وما نند
آن قوله ولكن احيا يعني لفظ احيا اكرچه ثلاثي مزيد فيه است لكن حمزه وكسائي با هم

باهم وقتي ازرا اماله ميكنند كه واقع باشد بعد از واو مثل اماتت واحيا اكر واقع باشد
بعد از فاء يا بعد از چيزي ديكر كسائي تنها ازرا اماله ميكند مانند فاحياكم وثم احياكم
وفاحيا به ومثال آن قوله ورؤياي الخ يعني كسائي تنها اماله ميكند لفظ
رؤياي والرؤيا هر جا كه واقع شوند ولفظ مرضاة را نيز خواه كه منصوب يا مجرور
يا مضاف مانند ابتغاء مرضات الله ومرضات ازواجك ومرضاتي قوله
خطايا نيز هر جا كه بيايد وبهر نوع كه بيايد يعني خواه خطايا وخطاياهم وخطاياكم
ومانند آن قوله ومحياهم الخ يعني وهمچنين كسائي منفرد ميشود باماله
محياهم ومماتهم در الجاثية وباماله حق تقاته در آل عمران وباماله وقد
هدين در الانعام وحيث اين امر مشكل بر آن كسيكه تامل نمايد در آن زيرا
كه اين فرق ميان ايشان متابعة نقل است قوله وفي الكهف الخ يعني
وهمچنين كسائي منفرد كشته باماله وما انسانيه در سوره الكهف وباماله
ومن عصاني در ابراهيم كه از پيش سوره الكهف است وباماله واوصاني
بالصلوة در سوره مريم وباماله اتاني الكتاب در مريم واتاني الله خير در طس
النمل قوله اذعت به الخ يعني فرا كير آن علمي كه فاش كردانيدم ازرا تا به مدتي كه
خوش آن در حالتي كه اين بوي همچون بوي عود هندي بود قوله وحرف
يعني وحروف تليها وحرف طحيها در سورة والشمس وسجى در والضحى ويعرف دحيها

وَفِيهَا وَفِي طس اٰتَانِيَ الَّذِي
آذَعْتُ بِهِ حَتَّى تَضَوَّعَ مَنْدَلا

وَأَمَّا ضُحَاهَا وَالضُّحَى وَالرِّبَا مَعَ
الْقُوَى فَأَمَالاَهَا وَبِالْوَاوِ تَخْتَلاَ

والنازعات این هر چهار را اماله کرده اند از برای کسائی قوله واما ضحیها
یعنی موافقت کرده است حمزه وکسائی را در اماله ضحیها در والنازعات ودر والشمس ودر والضحی
والضحی والربا هر جا که واقع شوند ودر اماله شد با القوی واز برای آن
ذکر این چهار کلمه جداگانه کرد اگرچه که در عموم قوله فاما الاها واخری داخل بودند
که بعضی ازین مثل الربوا آخر آیه بود ونیز تا معلوم کرده که این کلمات از ذوات
الواو اند قوله ورؤیاك الخ یعنی اماله کرده است حفص قراءه که او راوی است از کسائی لفظ
رؤیاك را در اول سوره یوسف ولفظ مثوای را وانه ربی احسن مثوای
را هر دو هم در یوسف ومحیای را در آخر الانعام وکمشکوة را در سوره النور
وهدای را در البقره وطه قوله ومما الخ یعنی واز انها که حمزه وکسائی ازرا
اماله کرده اند آخرهاء اینها سوره طه است وسوره والنجم وسوره والشمس وسوره
سبح اسم ربك الاعلی وسوره واللیل وسوره والضحی وسوره اقرء والنازعات
وعبس والقیامة والمعارج چنانچه یازده سوره است قوله یا منهال الخ یعنی
یعنی ای عالم بسیار نفع دهنده که خلاص گشتی ورستگار شدی در حالتی که
تو بخشنده بعلم خود قوله رمی صحبة الخ یعنی اماله کرده اند ابو بکر وحمزه
وکسائی ولکن الله رمی در سورة الانفال فهو فی الاخرة اعمی را در سبحان
قوله سوی الخ یعنی حمزه وکسائی وابو بکر مکانا سوی را در سوره طه وان یترك

وَرُؤْيَاكَ مَعْ مَثْوَايَ عَنْهُ لِحَفْصِهِمْ ... وَمَحْيَايَ مِشْكَاةٍ هُدَايَ قَدِ انْجَلاَ
وَمِمَّا أَمَالاَهُ أَوَاخِرُ آيِ مَا ... بِطه وَآيِ النَّجْمِ كَيْ تَتَعَدَّلاَ
وَفِي الشَّمْسِ وَالأَعْلَى وَفِي اللَّيْلِ وَالضُّحَى ... وَفِي اقْرَأْ وَفِي وَالنَّازِعَاتِ تَمَيَّلاَ
وَمِنْ تَحْتِهَا ثُمَّ الْقِيَامَةِ ثُمَّ فِي الْـ ... ـمَعَارِجِ يَا مِنْهَالُ أَفْلَحْتَ مُنْهِلاَ
رَمَى صُحْبَةٌ أَعْمَى فِي الاسْرَاءِ ثَانِياً ... سُوًى وَسُدًى فِي الْوَقْفِ عَنْهُمْ تَسَبَّلاَ

سدی را مثل سدی را در سوره القیمة اگر وقف کنند اماله کنند والا فلا زیرا
که منون اند قوله وراء الخ یعنی حمزه منفرد گشته باماله راء تراء الجمعان
در سوره الشعراء در حالتی که وقف کنند همزه را وکسائی را در وصل
در فتح همزه خلافی نیست ولیکن اگر وقف کنند همزه را اماله کرده اند وورش
نیز در وقف بر اصل خود باشد یعنی او را اماله میان میان باشد وابو عمرو
وابو بکر وحمزه وکسائی اماله میکنند ومن کان فی هذه اعمی که در سوره
الاسراء در اول این دو موضع واقع است قوله وما بعد یعنی حمزه و
کسائی وابو عمرو اماله کرده اند مجموع الفاتی را که بعد از راء واقع باشد خواه که
اسم باشد یا فعل وخواه که در میان بود یا در آخر مانند ذکری وبشری
واشتریه وادریك واشترته بها ومانند آن قوله وحفصهم یوالی
یعنی حفص قراء موافقت ایشان میکند در اماله بسم الله مجریها در سوره
هود قوله نأی الخ یعنی اماله کرده اند حمزه وکسائی بخلاف الف ونای بجانبه
را در سوره سبحان ودر حم السجده وشعبه موافقت ایشان مینماید در سوره
سبحان واماله کرده اند خلف وکسائی نون نای را نیز در موضعین قوله
اناه له الخ یعنی غیر ناظرین اناه در سوره الاحزاب باماله قرائت هشام وحمزه و
وکسائی وبگو تو که او کلاهما در سوره سبحان حمزه وکسائی ازرا اماله کرده اند

وَرَاءُ تَرَاءَى فَازَ فِي شُعَرَائِهِ ... وَأَعْمَى فِي الاسْرَا حُكْمُ صُحْبَةٍ أَوَّلاَ
وَمَا بَعْدَ رَاءٍ شَاعَ حُكْماً وَحَفْصُهُمْ ... يُوَالِي بِمَجْرَاهَا وَفِي هُودَ أُنْزِلاَ
نَأَى شَرْعُ يُمْنٍ بِاخْتِلاَفٍ وَشُعْبَةٌ ... فِي الاسْرَا وَهُمْ وَالنُّونَ ضَوْءُ سَناً تَلاَ
إِنَاهُ لَهُ شَافٍ وَقُلْ أَوْ كِلاَهُمَا ... شَفَا وَلِكَسْرٍ أَوْ لِيَاءٍ تَمَيَّلاَ

از جهة کسره کافیا از برای آنکه الف منقلبست از یاء قوله وذو الراء الخ یعنی

که بعد از راء واقع باشد مثل اسری ونصاری وبشری وورش آنرا

اماله بین بین میکند ودر ولو اریکهم کثیرا در سورهٔ الانفال ودر لفظی

که منقلب از یا باشد ورش را خلافست یعنی او را دو وجه باشد فتح واماله بین

بین قوله ولکن یعنی ولیکن آخر ها ابتهاآن سور یازده گانه که از

پیش مذکور گشت که فتح یعنی ورش آنها را اماله بین بین فقط مگر آخرها آن ابتهاها

که در او هاء ضمیر مؤنث باشد مانند تلیها وضحیها که ورش آنرا دو وجه

مگر چیزی که در او راء باشد مانند ذکریها که اماله فقط میکند قوله وکیف الخ

یعنی اماله بین بین کن از برای ابو عمرو لبصری هر اسمی که بر وزن فعلی باشد خواه

که مفتوح بود مانند دعوی ونجوی وخواه که مضموم مثل انثی وموسی

وخواه که مکسور مانند عیسی واحدی وهمچنین اماله بین بین کن از

برای او در اواخر ایها وسور یازده گانه مذکوره مگر فیها وعلی وفعلی وغیر

آن که در ایشان راء باشد که در آنجا اماله محض مقرر شده از برای ابو عمرو مگر نحو

والشعری والذکری والبشری قوله ویا ویلتی یعنی در اماله بین بین

کن از برای دوری از ابو عمرو واین چهار کلمه را یا ویلتی وأنّی که بمعنی کیف است

ویا حسرتی علی ما فرطت ویا اسفی علی یوسف قوله وعن غیره فیها

وکیف أتت فعلی وآخر آی ما / تقدم للبصری سوی راهما اعتلا

ویا ویلتی أنّی ویا حسرتی طووا / وعن غیره قسها ویا أسفی العلا

فیها یعنی از غیر دوری قیاس کن تو این کلمات را بر اصول ایشان یعنی از برای

حمزه وکسائی اماله خالصه کن از برای ورش جهت دو وجه فتح وبین بین واز

برای دیگران فتح خالص قوله وکیف الثلاثی یعنی هر گونه که بیاید هر فعل ماضی

سه حرفی خواه که متصل باشد بضمیر یا متصل نباشد اماله کن آنرا از برای حمزه

مگر واذ زاغت الابصار در سورهٔ الاحزاب وام زاغت عنهم الابصار

در سورهٔ ص که اماله نمیکند واین افعال ماضیه ممالهٔ کلمات اند خاب وخافوا

علیهم وضاقت وحاق وطاب لکم وزاغوا وشاء وجاء

وزاد قوله وجاء ابن ذکوان الخ یعنی ابن ذکوان موافقت حمزه میکند

در اماله جاء وشاء قوله فزادهم الخ یعنی ابن ذکوان موافقت حمزه میکند

در اماله زاد وزادهم وزادوهم وهر چه از این لفظ باشد ولیکن بحرف اول

مگر فزادهم الله مرضا که ابن ذکوان را در آنجا اماله فقط است وحمزه وکسائی

وابو بکر اماله میکنند بل ران علی قلوبهم را در سورهٔ التطفیف قوله

وفی الفات الخ یعنی در راء کسائی وابو عمرو اماله میکنند هر الفی متوسطه را

که واقع باشد این الفات الف متطرفه مکسوره خواه که بعد از راء ضمیر باشد

یا نه قوله کابصارهم یعنی این الف پیش از راء مانند ابصارهم است

وعاقبة الدار وکمثل الحمار والی الکفار والنار والاخیار

وحاق وزاغوا جاء شاء وزاد فُز / وجاء ابن ذکوان وفی شاء میّلا

وفی الفات قبل را طرف اتت / بکسر امل تُدعی حمیدًا وتقبلا

وداشمال آن قوله وافتش لتفصلا یعنی قیاس کن برانچه ذکر کردم آن چیزرا
که ذکر کردم تا غالب شوی در علم قوله ومع کافرین یعنی از انجا که همی از کسائی
وابو عمرو ازا نیز اماله کرده اند لفظ الکافرین است معرف بلام تعریف وکافرین
بلام وقتیکه در اخرشان یا باشد هرجاکه باید قوله وهار یعنی اماله کرده اند
حرف هار را در سوره التوبة ابن ذکوان بخلاف وکسائی وابو بکر وابو عمرو وقالون
بخلاف قوله وجبارین الی یعنی اماله کرده است همی از کسائی کلمه جبارین
را در المائدة والشعراء والجار ذی القربی والجار الجنب را در النساء قوله
وورش یعنی ورش مجموع باب را یعنی از انجا که وفی الفات قبل را طرف
تا اینجا همه بین بین فقط میخواند قوله وهذان یعنی این هردو لفظ که جبارین والجار
است از ورش دو وجه است بین بین وفتح قوله ومعه یعنی حمزه موافقت
میکند در اماله دار البوار والقهار در سوره ابراهیم والمؤمن قوله
واضجاع الی یعنی اماله هر الفی که در کلمه باشد که دران کلمه مکرر بود مانند الابرار
والاشرار قرائت ابو عمرو وکسائی است قوله والتقلیل یعنی ورش و
حمزه درین کلمه که را مکرر است اماله بین بین میکنند قوله واضجاع الی
یعنی اماله انصاری الی الله در آل عمران ودر الصف از ان همی است از کسائی
وهمچنین اماله وسارعوا الی مغفرة در آل عمران ونسارع لهم در قد افلح

وَمَعْ كَافِرِينَ الكَافِرِينَ بِيَائِهِ
وَهَارٍ رَوَى مُرْوٍ بِخُلْفٍ صَدٍ حَلاَ

بَدَارِ وَجَبَّارِينَ وَالجَارِ تَمَّمُوا
وَوَرْشٌ جَمِيعَ البَابِ كَانَ مُقَلِّلاَ

وَهَذَانِ عَنْهُ بِاخْتِلاَفٍ وَمَعْهُ فِي
البَوَارِ وَفِي القَهَّارِ حَمْزَةُ قَلَّلاَ

وَإِضْجَاعُ ذِي رَاءَيْنِ حَجَّ رُوَاتُهُ
كَالاَبْرَارِ وَالتَّقْلِيلُ جَادَلَ فَيْصَلاَ

وَإِضْجَاعُ أَنْصَارِي تَمِيمٌ وَسَارِعُوا
نُسَارِعُ وَالبَارِي وَبَارِئِكُمْ تَلاَ

فی الخ والباری المصور در سوره الحشر وبارئکم در دو موضع در البقره از دوری
از کسائی است قوله واذانهم فی آذاننا والجوار را هرجاکه واقع شوند در
وقف وازبرای همین دوری قوله یواری الخ یعنی وهمچنین اماله کرده اند یواری
سوأة اخیه را وفاواری سوأة اخی را در المائده از دوری ولکین
بخلاف زاو قوله ضعافا یعنی ذریة ضعافا در النساء وآتیک به
در دو موضع در سوره النمل خلاد این هر سه را باماله میخوانند قوله مشارب
یعنی مشارب افلا در یس ومن عین آنیة در سوره هل اتیک حدیث
الغاشیة هشام از ابن عامر هردو را باماله میخوانند قوله وفی الکافرون
یعنی همچنین هشام باماله میخواند ولا انتم عابدون را در دو موضع
ولا انا عابد در سوره الکافرون قوله وخلفهم یعنی خلاف کرده
اهل دال از ابو عمرو در اماله لفظ الناس وقتیکه مجرور بود وبعضی از او
اماله کرده اند وبعضی فتح ترجیح وجه باشد اماله وفتح وسوسی را فتح فقط قوله
حمارک یعنی اماله کرده است ابن ذکوان لفظ حمارک را در البقره وکمثل
الحمار را در الجمعه ومن بعد اکراههن را در سوره النور ولفظ المحراب
وعمران را هرجاکه واقع شوند وکلمه الاکرام را در دو موضع در الرحمن
قوله وکل الخ یعنی این شش وجه مذکوره از ابن ذکوان خلاف کرده

وَآذَانِهِمْ طُغْيَانِهِمْ وَيُسَارِعُو
نَ آذَانِنَا عَنْهُ الجَوَارِي تَمَثَّلاَ

يُوَارِي أُوَارِي فِي العُقُودِ بِخُلْفِهِ
ضِعَافاً وَحَرْفَا النَّمْلِ آتِيكَ قُوِّلاَ

بِخُلْفٍ ضَمَمْنَاهُ مَشَارِبُ لاَمِعٌ
وَآنِيَةٍ فِي هَلْ أَتَاكَ لِأَعْدِلاَ

وَفِي الكَافِرُونَ عَابِدُونَ وَعَابِدٌ
وَخُلْفُهُمُ فِي النَّاسِ فِي الجَرِّ حُصِّلاَ

حِمَارِكَ وَالمِحْرَابِ إِكْرَاهِهِنَّ وَالْـ
حِمَارِ وَفِي الإِكْرَامِ عِمْرَانَ مُثِّلاَ

وَكُلٌّ بِخُلْفٍ لِابْنِ ذَكْوَانَ غَيْرَ مَا
يُجَرُّ مِنَ المِحْرَابِ فَاعْلَمْ لِتَعْمَلاَ

کرد لفظ المحراب هر جا که مجرور باشد که دوری اراو اماله فقط است قوله فاعلم یعنی بدان
ای متعلم آنچه را ذکر کردم تا عمل کنی بدان نه آنکه آن را وسیله مناظره و مجادله سازی
قوله ولا یمنع ناظم رحمه الله میگوید که سکونی که عارض شود در وقف مانع اماله نمیشود
نمیکرده و آن را از برای کسره که بعد از الف واقع است اماله کرده اند الأبرار
در والنازعات یعنی گوئی که اماله از برای کسره میکنند و چون وقف کرده شد
کسره که موجب اماله بود زائل گشت پس اماله جائز نباشد بلکه باشد زیرا که سکون
عارضی است و هر چه عارض است حکم را متغیر نکرده اند قوله وقبل الی یعنی پیش از الفی که واقع
باشد این الف پیش از حرف ساکن که این الف را در وصل اماله کنند
پس تو وقف کن بر این کلمه که الف در او است بآن طریقه که در حصول قراء
مؤثر گشته یعنی اماله کن از برای آن کسی که اماله میکنند و بفتح بخوان از
برای آن کسی که اماله نمیکنند و اماله بین بین کن از برای آن شخص که بین بین
میخواند قوله و ذو الراء یعنی در لفظی که پیش او راء باشد خلاف کرده اند در اماله
او از سوسی در حالت وصل یعنی بعضی اماله را روایت کرده اند و بعضی فتح را از سوسی و هر دو وجه با
و مثالها این قسم در متنی که بعد از این است میآید قوله کموسی الخ یعنی
اینها که گفتیم مانند موسی الهدی است و عیسی ابن مریم و القری
التی بارکنا و ذکری و این هر سه نظیر مثال آنست که موسی را دو وجه

ولا یمنع الاسکان فی الوقف عارضا امالة ما للکسر فی الوصل میلا

وقبل سکون قف بما فی اصولهم وذو الراء فیه الخلف فی الوصل یجتلا

کموسی الهدی عیسی ابن مریم والقری الذی بارکنا فافهم محصلا

هر دو وجه است در وصل قوله وقد فخموا الی او اولاد با آنکه مراد از تفخیم درین بیت
فتح است و غرض از تدقیق اماله یعنی هر آن کلمه منون که اماله در او ممتنع بود از برای تنوین
چون بر او وقف کنند و الف محذوف باز گردد در او هر دو وجه مرویست یعنی
بعضی اماله را روایت کرده اند از جهة آنکه مانع اماله که تنوین بود زائل شد و بعضی
فتح را روایت کرده اند زیرا که الف عوض از تنوین است نه بدل از یاء قوله
و تفخیمهم اشاره است بوجه سیم یعنی قومی دیگر این منون موقوف علیه را
در حالت رفع و جر اماله خوانده اند و در حالت نصب بفتح و مثالها در بیت لاحق آورده
قوله مسمی یعنی و لکنهم اهل اداء گفته اند که این دو وجه خوانند مذهب نحویان است
و مذهب قراء اماله تنها است یعنی مسمی و مولی مرفوع آمده اند اینجا بجهة
اجل مسمی عنده و لایغنی مولی و نیز مجرور آمده اند مانند الی اجل مسمی
و عن مولی قوله و منصوبه یعنی او کانوا غزی در آل عمران و سدی
کلما جاء در المؤمنون مثال منونات منصوب اند قوله ثم تلا یعنی متغیر شده
و بعضی از بعضی دیگر باب مذهب الکسائی فی امالة هاء التأنیث
فی الوقف یعنی این بابیست که ذکر میکند در او مذهب کسائی و در اماله
هاء تأنیث در وقف و این هاء در وصل تا میباشد قوله و فی هاء یعنی
اماله کسائی در هاء تأنیث است چون وقف کنند بر آن و ماقبل او یکی از این

وقد فخموا التنوین وقفا ورققوا وتفخیمهم فی النقل اجمع اشملا

مسمی ومولی رفعه مع جره ومنصوبه سمی وکان غزی تلا

وفی هاء تأنیث الوقوف وقبلها ممال الکسائی غیر عشر لیعدلا

ازین ده حرف که مذکور خواهد گشت نباشد و همچنین یکی از چهار حرف دیگر خوانش کرده
نباشد زیرا که این چهار حرف را چند شرطست که بعد ازو خواهد آمد **قوله** و یجمعها
یعنی این حروف ده گانه است که استثنا کرده این چهار کلمه آنرا جمع کرده و حروف
اینست **ح ق ض غ ا ط ع ص خ ظ** و مثالهای آن النطیحة والحاقة و
قبضة و بالغة والصلوة و بسطة والقارعة و خاصة والصاخة
و موعظة و معنی لغوی این چهار کلمه اینست که سزاوارست که عذاب کننده کافر را
که ذبح کرده باشد در معصیت خوردن حرام بفشارش گور و تنگی آن **قوله**
واکهر یعنی هر زمان که ماقبل ها تانیث از آن حروف اکهر یعنی همزه یا کاف یا ها
یا راء باشد و ماقبل این حروف یاء ساکنه یا کسره باشد که آنرا اماله میکنند مانند
خطیئة والملائکة و فاکهة والآخرة و مثالها ماقبل و یاء ساکن باشد در قرآن
نیامده پس ماقبل این حروف یاء ساکن یا کسره باشد اماله کنند والله اعلم **قوله**
والاسکان یعنی اگر در میان کسره و میان یکی ازین چهار حرف ساکن واقع شود
این ساکن که مانع اماله نگردد **قوله** و یضعف یعنی حروف اکهر ضعیف میشود از
سبب کردن اماله وقتیکه این حروف بعد از فتح یا ضم واقع باشند مثل التهلکة و
الشوکة و بررة و محشورة **قوله** لعبرة الی چهار مثال آورده و دو از آن ساکن
که در میان کسره و حروف اکهر واقع است یعنی لعبرة و وجهة و دو از آن یاء ساکن

یاء ساکن یعنی و آن یکن منکم مانند در سوره الانفال و الایکة در النحل و الشعراء
و ص و ق **قوله** و بعضهم یعنی از اهل اداء حکم را عام غیر از الف مانند الحیوة
والزکوة زیرا که در اینجا اگر اماله کنند اماله الف باشد نه اماله ها و پس هر کس
که خواهد که میان هر دو روایت جمع کند هر جا که یکی از آن حروف باشد
قصر میخوانند و اگر ماقبل حروف اکهر یا یاء یا کسره باشد مانند اماله تنها
میخوانند و اگر این هر دو نباشد هر دو وجه میخوانند در باقی حروف اماله تنها میخوانند

باب مذاهبهم فی الراءات

یعنی این بابست که مذکور میشود راءها و مذهبهای
قراء در اماله که واقع است در راءات **قوله** و رقق راء یعنی ورش ترقیق
میکند هر راءی که پیش از او یاء ساکنه باشد پیوسته بکلمه مانند کثیر
و غیر و حیران و لاضیر و فالمغیرات و قدیرا یا آنکه پیش از راء کسره
از کلمه جدا نتوان کرد مانند الآخرة و فاقرة و ناصرات بخلاف برءام و
بروح **قوله** و لم یوا یعنی حرف ساکن که واقع شود در میان کسره و در میان
راء ورش آنرا فاصله نمی شمارد و آن راء را ترقیق میکند مانند
اکراه و سدره و لعبرة مگر آنکه این ساکن حرفی از حروف استعلا باشد
که بعد ازین ذکر او می آید که آن زمان تفخیم کند مانند قطرا و اصرهم و فطرة
الله مگر آنکه این ساکن از حروف استعلا خا بود که ورش آنرا ترقیق

میکند مثل اخراج قوله وفخمها این مسئله مخالف اصل ورش است
یعنی ورش تفخیم میکند هر رائی را که در اسم عجمی باشد واگرچه ماقبل او مکسور باشد
مانند ابراهیم واسرائیل وعمران وارم ذات العماد والفجر وارم
عجمی نیست همین است قوله وکررها یعنی وهمچنین ورش تفخیم میکند هر رائی که تکرار
کرده در کلمه که راء در راء مکرر باشد مانند فرارا وضرارا واسرارا ومدرارا
قوله وتفخیمه الخ یعنی ورش تفخیم کرده است لفظ ذکرا وسترا ووزرا
آنچه مانند این باب است از انچه که واقع است حرف ساکن در میان راء مفتوح
منون ودر میان کسره غیر از کلمه صهرا در سوره الفرقان که بر ترقیق آن
اجماع کرده اند قوله وفی شرر عنه یعنی همه قراء ترقیق میکنند راء
اول را در انها ترمی بشرر ودر المراء از ورش از جهت کسره راء دوم
واین نیز مخالف اصل اوست قوله وحیران یعنی بعضی از قراء قبول کرده اند
لفظ حیران را در سوره الانعام بالتفخیم از ورش واین نیز هم مخالف اصل
اوست پس هر وجه باشد قوله وفی الراء یعنی روایت کرده اند از ورش
واحکام حرف راء غیر ازین موضع که ذکر کردم مذهبی چند دیگر که شاذ است
در اداء ارتفاع آن وقبول کردن آن وبعضی ازان آنست که مانند سراعا (حراما?)
وطهرا که تثنیه است ومانند افتراء که بعد از الف همزه است ومانند

وفخمها في الاعجمي وفي ارم وتكريرها حتى يرى متعدلا

وتفخيمه ذكرا وسترا وبابه لدى جلة الاصحاب اعمر ارحلا

وفي شرر عنه يرقق كلهم وحيران بالتفخيم بعض تقبلا

وفي الراء عن ورش سوى ما ذكرته مذاهب شذت في الاداء توقلا

مانند سراعا که بعد از الف عین است ومانند حذرکم ولعبره که بیان کرده
در راساکن واقع است درین مجموع تفخیم میکند وبعضی لفظ وزر را تفخیم میکند
هرجا که واقع شود وغیر اینجا بسیار گفته اند قوله ولا بد الخ یعنی هر راء ساکن
که واقع باشد بعد از کسره اصلی مانند فرعون ومریه وشرذمه
وواصبر پس لابد وناچار است از ترقیق آن از برای همه قراء قوله ومن
حرف الخ یعنی رائی که واقع شود بعد ازین راء حرفی از حروف هفتگانه استعلا
که بعد ازین مذکور میشود پس قراء او را تفخیم کرده اند خواه که راء ساکن باشد
وهیچ فاصله نباشد مانند لبالمرصاد وقرطاس وفرقه وخواه که
متحرک بود وفاصله الف باشد مثل الصراط وفراق والفراق و
اعراضهم ودر واقع نشده است حرف استعلاء درین نوع الا حرف صاد
وطاء وقاف چنانچه دیدی قوله ویجمعها یعنی جمع میکند حروف استعلا
این کلمات که گویا قظ خص ضغط یعنی ق ظ خ ص ض غ ط ومعنی
لغوی این کلمات اینست که اقامه کن در آبستان در خانه تنگ واین عبارة
اشاره بدین معنی میکند که قانع شو از دنیا به اندکی وقصد زینت آن
مکن قوله وخلفهم یعنی اختلاف کرده اند در سوره الشعراء در وکان کل فرق
یعنی ترقیق میکنند از برای آنکه راء درمیان دو کسره واقع است وبعضی

ولا بد من ترقيقها بعد كسرة اذا سكنت يا صاح في السبعة الملا

وما حرف الاستعلاء بعد فراؤه لكلهم التفخيم فيها تذللا

ويجمعها قظ خص ضغط وخلفهم بفرق جرى بين المشايخ سلسلا

وَمَا بَعْدَ كَسْرٍ عَارِضٍ اَوْ مُفَصَّلٍ
فَفَخِّمْ فَهَذَا حُكْمُهُ مُتَبَذِّلَا

تفخیم میکند از جهة حرف استعلاء که قاف است قوله وما بعد کسر الخ یعنی تفخیم
کن از همه قراء هر رائی که از کسره عارض واقع شود مانند امرأة وارجعوا وام
ارتابوا والذی ارتضی لهم یا اگر این را بعد از کسره منفصل وقوع یابد مانند
بروح القدس وبربهم والربك ولرفيك قوله وما بعده
الخ یعنی هر رائی که بعد از و یا کسره یا یاء ساکن یا متحرک واقع شود مانند مرجعکم
والبحرين ومریم پس نیست قراء را هیچ دلیلی محکم بر ترقیق آن راء که تا آن دلیل
ظاهر شود قوله وما القياس الی یعنی نیست قیاس را هیچ مدخلی در قرائت واگرنه
تو نیز رائی را نیز ترقیق کردندی و گفتندی که همچون مریم است زیرا که هیچ فرق نیست
میان آن یاء مفتوح واقع شده پیش از راء یا بعد از راء قوله فدونك یعنی
چون چنین است قیاس را هیچ مدخل در قراء نزارد لازم باش تو آن چیز را که ائمه قراء روایت
بران رفته اند قوله وترقيقها الی یعنی اجماع کرده اند و ترقیق را در حالت وقف راء
او مکسور در حالة وصل خواه که کسره لازم بود مانند الحريق والفريق یا عارض باشد
مثل وانذر الناس قوله وتفخيمها یعنی در راء مکسوره در حالت وقف بسکون
از برای همه قراء است وقتیکه پیش از راء ضمه باشد مانند سرر وسرد یا فتحه
باشد مانند مطر وحذر واگر پیش از او کسره باشد اشاره این فرموده قوله
ولكنها یعنی راء مکسوره یا مضموم یا مفتوحه بود مانند مقتدر وقل هو القادر

القادر وقد قدر یا ماقبلش فتحه یا الف بود مانند من انصار والنار یا ماقبل
یاء ساکنه بود مانند بشیر وقدیر ونذیر همه قراء وقف میکنند بر هر یکی ازین
اقسام ثلاثه بر ترقیق قوله ورومهم یعنی اگر وقف کنی بر راآت اقسام ثلاثه بروم پس
میبایست تو حکم میکردی در وصل یعنی رائی که در حالت وصل او را تفخیم میکردی پس چون
وقف بروم کنی همچنین را او را تفخیم کن مانند الانصار و هر رائی که در حالت
وصل ترقیق میکردی مثل مقتدر چون وقف بروم کنی همچنین او را
ترقیق زیرا که روم حکم وصل دارد قوله وفی ماعدا یعنی باش تو عمل کننده
بر اصلی که آن تفخیم است در آن چیز که غیر ازین مواضع است که تقریر کردیم تا
درین باب از چیزی چند که موجب تقریر بود زیرا که ترقیق خلاف اصل است
و چون سبب مفقود گردد البته رجوع باصل باید کرد باب اللامات یعنی
این بابیست که میگردد در او احکام لامات قوله وغلظ یعنی تغلیظ میکند ورش
هر لام مفتوحه را که ماقبل و ضاد یا طاء یا ظاء باشد و هر یکی ازان حروف ثلاثه
مفتوح باشد یا ساکن خواه که لام درمیان کلمه باشد مانند صلوتهم یحافظون
ومطلع الفجر و خواه که در آخر باشد مثل ان یوصل وبطل وظل وجهه
قوله وفی طال یعنی در طال علیهم و در فان ارادا فصالا در البقره
و در ان یصلحا بینهما در النساء و از الفی که حایل گردد در میان حرف استعلاء

إِذَا فُتِحَتْ اَوْ سُكِّنَتْ كَصَلَاتِهِمْ
وَمَطْلَعِ اَيْضًا ثُمَّ ظَلَّ وَيُوصَلَا

حایل خلاف است از ورش تفخیم از برای قوه حرف استعلا و ترقیق از جهة الف که فاصله شده
قوله وعندما یسکن یعنی و همچنین خلافست از ورش یعنی تفخیم است و ترقیق در لام
مفتوحه که در وقف ساکن کرده مانند ان یوصل فظل و بطل تفخیم از برای آنکه
سکون عارض است و عارض را اعتبار نیست و ترقیق از برای آنکه لام مفتوحه
را تفخیم میکند و اینجا ساکن است قوله والمفخم فضلا یعنی در این قوله وحکم
یعنی و در اسمی مقصوره که الف ایشان منقلب شده باشد از یاء و پیش از این الف لام مفتوحه
و از پیش لام صاد حکم ایشان همچون طال فصالا است که در ایشان دو وجه است
و تفخیم اولیٰ است و این قسم در قران شش وجه است مصلی در البقره یصلیها
مذموما در سبحان و یصلی نارا در الغاشیه ولا یصلیها الا الاشقی
در و اللیل و سیصلی نارا ذات در تبت قوله وعند رؤس الآی
یعنی کلمه چنین که ذکر کردیم اگر در آخر آیه واقع شود در ان سورها یازده گانه ترقیق اولیٰ است
از ورش از برای تناسب باقی آخرهای آیه و این در قران در سه موضع واقع است
در سوره القیمه ولا صلی در سبح اسم فصلی و در اقرا اذا صلی قوله
وکل یعنی همه قراء ترقیق میکنند لام را از لفظ الله چون واقع شود بعد از
حرف مکسوره مانند بسم الله والحمد لله قل اللهم مانند قوله یروق
یعنی ترقیق میکنند لام چنین را تا نیکو شود آن لام به ترقیق قوله کما فخموه الخ

یعنی ترقیق میکنند لام الله را بعد از کسره همچنانکه تفخیم میکنند لفظ الله را چون
واقع میشود بعد از حرف مضموم یا مفتوح خواه که این لفظ متصل باشد بما قبل
یا منفصل مانند بالله و تالله و قل اللهم و قال الله و رسل الله
و قالوا اللهم و مانند آن قوله فتم یعنی پس تمام شد جمیع مسائل متفرقه در
ترقیق و تفخیم همچنانکه تمام میشود نظام شمل اللهم اجمع شملنا امین

باب الوقف علی اواخر الکلم

یعنی این بابیست که در او ذکر
وقف بر آخرهای کلمات و اگر تو گوئی که حکم را عام گرفته و از این جمله
یکی وقف بر الف که مبدل را از تنوین میشود و در کلمات منصوبه
و در اینجا ذکر نکرده بلکه ذکر روم و اشمام فقط کرده جواب بگوییم که متابعه صاحب
تیسیر نمود چه او نیز ذکر این قسم نکرده قوله والاسکان الخ یعنی اصل وقف
سکون است و ترک حرکت و لفظ وقف از وقفت عن الامر مشتق است
یعنی باز ایستادم از آن کار پس وقف از تحریک ترک تحریک بود قوله تعزلا
یعنی حرف معزول گشت از حرکت قوله وعند ابی عمرو یعنی در نزد ابو عمرو و
کوفیان در وقف طریقی نیکو هست از روم و اشمام یعنی ایشان وقف میکنند
بروم و اشمام و آن طریق خوش پسندیده است قوله واکثر یعنی بیشتر
مشایخ زمان با مشایخ قرائت آن مشایخ که ایشان اهل الله

و مردم راه یافته میشوند ببرکت علم ایشان همچنانچه در راهها بنشانها راه
بمقصد خود میبرند دیده اند روم و اشمام را از بعضی قراء و لهذا چیزی که تمسک بآن
نمایند ولیکن نصی از ایشان وارد نشده درین معنی **قوله** و رومک
یعنی روم آنست که در حالت وقف بشنوانی تو کسی را که نزدیک بود و گوش با تو کند آن
حرکت موقوف علیه را بآوازی پنهان ضعیف چنانچه در صفت او گفته اند که کور
دریابد و کر در نیابد **قوله** والاشمام یعنی اشمام آنست که با هم آری تو هر دو لب خود را
پس از آن که حرف متحرک را ساکن کرده باشی در حالتیکه نزد اشمام کردن
هیچ آوازی نباشد که تا آن را ضعیف کردانند بلکه اشمام اشارتست بحرکت از
غیر آواز دادن چنانچه گفته اند که اعمی در نیابد اما اصم دریابد بعکس روم **قوله**
وفعلهما یعنی فعل روم و اشمام وارد است در مضموم مانند من قبل و من
بعد و در مرفوع مانند عذاب عظیم نستعین و روم در مکسور نیز روا رود
مانند هؤلاء و در مجرور نیز مثل یوم الدین **قوله** و لم یره یعنی جایز نمیدارد
هیچ قاری از قراء روم را در مفتوح مانند که امام نحو است استعمال کرده
میشود و هم در کلمه اعراب و بناء **قوله** وما نوع یعنی نگردانیده اند حرکات
سته را که فتح است و نصب و ضم و رفع و کسر و جر از برای هیچ چیز مگر
برای آنکه تا دلالت کنند بر حرکت لازمه که منتقل نمیگردد کلمه از آن حرکت

ورومک اسماع المحرک واقفا بصوت خفی کل دان تنولا

والاشمام اطباق الشفاه بعید ما یسکن لا صوت هناک فیصحلا

وفعلهما فی الضم والرفع وارد ورومک عند الکسر والجر وصلا

ولم یره فی الفتح والنصب قارئ وعند امام النحو فی الکل اعملا

وما نوع التحریک الا للازم بناء واعرابا غدا متنقلا

حرکت بسبب اختلاف عوامل و از برای آن حرکت اعرابیه و حرکت بنائیه را هر دو
ذکر کرد که اگر یکجا ذکر کردی و دیگر جا ذکر نکردی در حرف آن بودی که تصور کرده شدی
که مگر آن قسم دیگر را این حکم نیست **قوله** وفی هاء الخ یعنی در نمیرود روم
و اشمام در تاء تانیث که در وقف بدل بهاء میشود مانند رحمة و نعمة و همچنین در میم
جمع در نمیرود وقتی که میم را وصل بواو کرده باشد یا از پس میم ساکن باشد
و بعد از آن بر این هم قسم وقف کننده مثل منکم و منهم و انتم الاعلون
در حرکت عارضی نیز در نمیرود مانند قل اعوذ بالله و ان اعبد الله **قوله** وفی
الهاء الخ یعنی امتناع نموده اند قومی از اهل اداء روم و اشمام در هاء ضمیر مضموم که
ماقبل او هم مضموم باشد مانند قلبه یا ماقبل او ضمه بود یعنی واو مثل عقلوه و هاء
ضمیر مکسور که ماقبل او کسره باشد مثل من ربه یا ماقبل او یاء باشد مانند
فیه بخلاف هاء ضمیری که ماقبل او مفتوح بود مانند فعقروه که روم و اشمام در او
جایز است **قوله** و بعضهم یعنی قومی دیگر دیده اند وجهی که محل روم و اشمام است
در جمیع احوال مذکوره قیاس بر دیگر حروف **باب الوقف علی مرسوم**
الخط یعنی این بابیست که مذکور میشود در او وقف بر کلمه چند در مصاحف
عثمان بآن کیفیت نوشته شده **قوله** وکوفیهم الخ یعنی کوفیان و ابو عمرو
و نافع گشته اند خواه آن وقف بر متابعت خط مصحف در وقتی که مضطر میشود

وفی هاء تانیث ومیم الجمیع قل وعارض شکل لم یکونا لیدخلا

وفی الهاء للاضمار قوم ابوهما ومن قبله ضم او الکسر مثلا

او اماهما واو ویاء وبعضهم یری لهما فی کل حال محللا

وکوفیهم والمازنی ونافع عنوا باتباع الخط فی وقف الابتلا

قاری از برای انقطاع نفس یا از برای امتحان وقف کند بر رسم از برای آنکه تا دلالت کند
بر اینکه این کلمه چگونه نوشته است در مصحف شریف مثل آنکه نعمت و رحمة که بتا نوشته
وقف بر آن میکنند تا معلوم شود که بتا نوشته و همچنین در کلمه که موصول نوشته باشد
یا مفصول مثل یومهم الذی یوعدون و یوم هم علی النار یفتنون
وقف بر آن میکنند تا دانسته اید که از آن اول موصول آمده و از دوم مفصول قوله
ولابن کثیر الی یعنی ارکه بیه نزد ابن کثیر و ابن عامر و اگرچه وارد شده است از ایشان
هیچ نقلی و لیکن مرسوم یا متفق علیه باشد مانند ویمح الباطل در سوره حم عسق
ویدع الانسان در سبحان که وقف بر اینجا بحذف واو است با جماع
و یا مختلف فیه بود مثل عمّا که در همه قرآن موصول است الا در سوره الاعراف
عن ما نهوا عنه مانند اما که در مجموع قرآن متصل است الا و اما نرینک
در سوره الرعد و این باب از برای بیان آن چیزیست که در آن خلاف کرده
و از این جهت گفت که ما اختلفوا الخ یعنی آنچه خلاف کرده اند در وقف بر او
سزاوار است که تفصیل کنند و تبیین نمایند شرح آن را قوله اذا کتبت الخ
یعنی چون باشد هاء تانیث در مصاحف مکتوب بتا پس وقف کن بر آن تا به هاء
نزد ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی مانند مرات و رحمت و سنت و نعمت
و قرت و ابنت و الغرفت و مانند آنها قوله و فی اللات همچون استثناءات

استثنائات است از قاعده مذکوره یعنی در همه جاهایی که وقف کن بهاء از برای ایشان مگر در
افرایتم اللات در سوره والنجم و لفظ مرضات هر گونه که بیاید خواه منصوب و خواه
مجرور و خواه مضاف یعنی مرضاتی و لفظ ذات از ذات بهجة در سوره
النمل و لات حین مناص در سوره ص که در اینجا همه وقف بتا دارند
فقط است قوله هیهات یعنی بزی موافق کسائی در وقف بر هیهات بتا و دیگران
بتاء قوله و قف الی وقف کن بر یا ابت هر کجا که واقع شود بهاء از برای ابن عامر
و ابن کثیر و باقیان بتا وقف کنند قوله و کاین الوقوف الخ یعنی و کاین هر جا
که واقع شود در قرآن وقف بر او بنون است نزد غیر ابو عمرو و ابو عمرو وقف میکند
بر آن بیا یعنی کای قوله و مال یعنی وقف میکند ابو عمرو بخلاف کسائی
بخلاف بر مال از قوله تعالی مال هذا الرسول در سوره الفرقان و مال هذا
الکتاب در سوره الکهف فمال هولاء القوم در سوره النساء و فمال
للذین کفروا در سوره المعارج و دیگران بر مال قوله و بایها یعنی وقف میکنند
کسائی و ابو عمرو بر یا ایه الساحر ادع لنا در سوره الزخرف و ایه المؤمنون
در سوره النور و ایه الثقلان در سوره الرحمن بالف و دیگران بغیر الف
ستة موضع مذکور لاغیر قوله و فی الهاء الی یعنی مضموم میکردند ابن عامر را
از ایها در این مواضع ثلاثه در حالت وصل پس میگوید یا ایه الساحر از برای

اتباع حرکت ما قبل قوله وقفا الی یعنی وقف کن نزد غیر کسائی وابو عمرو بر ویکانه
لا یفلح و ویکان الله یبسط الرزق هر دو در سورة القصص برآنکه کلمه همچنانچه
نوشته است قوله وبالیاء یعنی وقف کن از برای کسائی بر یاء وی زیرا که وی نزد
او یک کلمه است و وقف کن از برای ابو عمرو بر کاف ویک زیرا که ویک
نزد او کلمه مستقله است قوله وأیا یعنی وقف میکند حمزه وکسائی بر ایا از قوله
ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی در سبحان وغیر ایشان وقف میکنند بر ایا ما و بواد
یعنی وقف میکند کسائی بر وادی از قوله تعالی علی واد النمل در سورة النمل بیاء و دیگران بر واو
بغیر یاء قوله وفیمه الی یعنی وقف کن بهاء سکت بر ماء استفهامی که الفا و محذوف شده
از جهت دخول حرف جر بر او از برای بزی از ابن کثیر ولیکن بخلاف مانند فیم انت مم خلق
عم یتساءلون لم اذنت لم تحرم بم یرجع وباقیان بترک هاء وقف میکنند باب مذاهبهم
فی یاءات الاضافة یعنی این بابیست که مذکور میشود در او مذاهب قراء در حکم
یاء متکلم واکر بعضی مفعول واقع است مانند لیبلونی انما یاء متکلم را تعبیر به [illegible]
زیرا که او بیشتر است قوله ولیست یعنی یاء اضافه نه لام الفعل است و نه از آن جهت
اخبار فرموده که تا بیرون رود حرف آخر اصلی از حروف کلمه از آنها که وزن
کرده میشود و افعل مانند الفی الی واوحی الی یا فعل مضارع مانند لم
من یأتی آمنا و تنظر انی اهدی و فلان ادری اقریب یا اسم مانند

مانند الداعی والمهتدی والزانی قوله وما هی الی یعنی و نیز نیست یاء اضافه
از نفس اصول کلمه و از آن جهت این گفت که تا بیرون رود حرف آخر اصلی از آنها که
که وزن کرده میشود مانند الذی والتی واللائی وما هی مانند آن قوله ولکنها
الی یعنی نشانه یاء اضافه آنست که همچنانچه حرف ها و کاف زیاده ملحق شده او
نیز زیاده ملحق شده و دیگر آن که این یاء مضاف الیها واقع میگردد همچنانچه این
هر دو حرف باشند و یکی نشانه دیگر آن که اگر بجای این یاء کاف یا هاء را در آورند
معنی نیکو بود مانند آخرنی که اگر آخرک یا آخره گویند نیکو است بخلاف
ادری که ادرک و ادره نیکو نیست پس فراق ظاهر شد قوله وفی مائتی
یعنی خلاف قراء در روایت وارد از ده یاء اضافه است و صاحب تیسیر روایت
و چهارده میگیرد از آنجمله که او فیما آتینی الله خیر در النمل و فبشر عبادی الذین
در سورة الزمر یاءات اضافه میگیرد و صاحب قصیده از یاءات زوائد زیرا
که در مصاحف هر دو یاء او محذوف اند قوله احکیه الی یعنی ذکر میکنیم این آیات را
در باب یاءات الاضافه ودر اواخر سورة ها علی التفصیل واین مواضع مختلف فیها شش
قسم است زیرا که این یاء بعد از او همزه قطع بود و این همزه را مفتوح بود یا مضموم
یا مکسور و یا بعد از او همزه وصل بود و او نیز بالام تعریف بود یا بی لام تعریف
و یا آنکه بعد از او همزه نباشد قوله فتسعون الی شروع است در بیان

قسم اول از اقسام سته بعض از یاءات دیگر اند که یاء که ذکر کردیم نمودیم یاء اضافت
که بعد از او همزه مفتوحه در آید مانند انی اعلم وانی اعطل ونافع وابن کثیر وابو عمرو
اینها را مفتوح میکردانند مگر موضعی چند که از این اصل خارج میشود و با آنکه بعضی از ایشان
هرسه آنرا مفتوح میکردانند یا کسی دیگر با ایشان موافقت نماید در فتح قوله فادنی
الی یعنی هیچ خلافی نیست در سکون این چهار یاء واگرچه بعد از ایشان همزه مفتوحه است
واین چهار یاء ارنی انظر الیک است در سوره الاعراف ولا تفتنی الا در توبه
بانت وفاتبعنی اهدک در سوره مریم وترحمنی اکن در سوره هود علیه السلام
قوله ذرونی اقتل از اینجا شروع است در بیان موضع هست که ذرونی اقتل
در حم المؤمن وادعونی استجب لکم هم در این سوره وفاذکرونی اذکرکم در
البقره مفتوح میکردانند ورش وبزی یاء را از اوزعنی ان اشکر
نعمتک در سوره النمل والاحقاف پس دیگران بسکون خوانند
قوله لیبلونی ءاشکر در سوره النمل واسبیلی ادعوا
در یوسف مفتوح کردان از برای نافع قوله وعنه وللبصری الخ یعنی از
نافع واز ابو عمرو فتح همت یاء را اختیار کرده اند وآن یاءات هشتگانه
اولا اول دراتی اراتی احمل وانی ارانی اعصر وحتی یاذن لی
هرسه در یوسف وضیفی الیس در سوره هود ویسر لی امری در طه

ط ومن دونی اولیاء در آخر سوره الکهف واجعل لی آیه در سوره آل عمران
ومریم تمام شد یاءات هشتگانه قوله واربع اذ جمت چهار یاءاند که نافع
وابو عمرو وبزی اینها را مفتوح میکردانند ولکنی اریکم در سوره هود والاحقاف
ومن تحتی افلا تبصرون در الزخرف وانی اریکم بمحیط در سوره هود
قوله وفی فطرنی یعنی نافع وبزی فطرنی افلا در سوره هود مفتوح میکردانند
ودیگران ساکن میکردانند قوله وبعدها الی یعنی نافع وابن کثیر لیحزننی
ان تذهبوا واتعداننی ان اخرج را در سوره الاحقاف وحشرتنی اعمی
در طه وتامرونی اعبد را در سوره الزمر بفتح یاء میخوانند ودیگران بسکون
قوله اذ هطی سما بان یاءات چندیست که کسی بر مدلول سما زیادت
میشود یعنی نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن ذکوان مفتوح میکردانند یاء را از انی
اعظک در سوره هود ونافع وابن کثیر وابو عمرو وهشام بفتح یاء مالی ادعوکم
الی النجوة در سوره المؤمن میخوانند ونافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر یاء لعلی
را مفتوح میکردانند در شش موضع لعلی ارجع ولعلی اتیکم در طه
والقصص ولعلی ابلغ در حم المؤمن قوله معی ابدا در سوره التوبه ومن معی
او رحمنا با قراءت ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر ونافع وحفص است قوله
وتحت النمل یعنی عندی اولم یعلم در سوره القصص که در تحت النمل است

ابو عمرو و نافع بخلاف و ابن کثیر بخلاف آنرا بفتح یاء میخوانند قوله و ثنتان دیگر شروع
مینماید در بیان قسم دوم از اقسام سته و این آنست که بعد از یاء همزه مکسوره باشد
پس میگوید که پنجاه و دو یا از اصل شصت و یک یاء که از ایشان همزه مکسوره
می آید نافع و ابو عمرو و انها را مفتوح میکردانند مانند منی الا انی اله و لکن شد
گرسه منفرد شود این حکم یا زیاده گردد و ان شاء درین حکم وا زبرای آن قید
شصت و یک یاء کردیم که نه یاء دیگرانند که هیچ خلاف در سکون ایشان نیست
قوله بناتی الخ یعنی مفتوح میکردانند نافع یاء بناتی ان کنتم در الحجر و انصاری
الی الله در ال عمران و الصف و لعبادی انکم متبعون در الشعراء و لعنتی الی
در سوره ص و آنچه بعد از وان شاء آید یعنی ستجدنی ان شاء الله در
الکهف و القصص و الصافات قوله و فی اخوتی الخ یعنی مفتوح میکردانند ورش یاء را
در اخوتی ان ربی در سوره یوسف قوله یدی یعنی یاء یدی الیک در سوره
المایده منقول است از حفص و نافع و ابو عمرو که خداوندان حمایت اند قوله و فی
رسلی یعنی نافع و ابن عامر یاء را بفتح میخوانند و رسلی ان الله قوی عزیز در
سوره المجادله قوله و امی و اجری الخ یعنی یاء امی الهین در سوره المائده و الاجر
الا همه جا که یاء در قرآن ساکن کردانیده اند از برای ابن کثیر و حمزه و کسائی و ابو بکر
پس دیگران بفتح خوانند قوله دعائی و اباءی یعنی ساکن کردان دعائی الا فرارا در سوره نوح

نوح و اباءی ابراهیم و اسحق و یعقوب در سوره یوسف از برای کوفیان پس
بفتح قوله و حزنی و توفیقی الخ و حزنی الی الله در سوره یوسف و ما توفیقی
الا بالله بسکون یاء قرائت ابن کثیر و کوفیان است قوله و کلهم
یصدقنی یعنی همه قراء ساکن میکردانند یاء یصدقنی انی در سوره القصص
و انظرنی الی یوم الدین در الاعراف و الحجر و ص و اخرتنی الی اجل
در المنافقین و ذرونی اقتل و تبت الیک در الاحزاب و ما تدعوننی
در سوره یوسف و تدعوننی الی النار و یدعوننی الیه هر دو
در سوره المومن قوله و عشر یلیها دیگر شروع در بیان قسم سیم و آن
یاء است که از ان همزه مضمومه و آن ده موضع است انی اعیذها
در ال عمران و انی ارید و فانی اعذبه هر دو در سوره المائده و انی
امرت در الانعام و در الزمر و عذابی اصیب در الاعراف و انی اشهد در سوره هود
و انی اوفی الکیل در سوره یوسف و انی القی الی در النمل و انی اریدان در القصص
قوله فعن نافع یعنی مفتوح کردان این آیات مختلف فیها که واقع است پیش
از لام تعریف چهارده است قوله فاسکنها فاش یعنی این چهارده یاء
قرائت حمزه است و حفص موافقت میکند با او در عهدی الظالمین
در البقره قوله و قل لعبادی یعنی ابن عامر و کسائی موافقت مینماید با حمزه در اسکان

یاء قل لعبادی الذین آمنوا در سورهٔ ابراهیم ابو عمرو و کسائی موافقت کرده‌اند او را در
اسکان یاء یا عبادی الذین آمنوا در سورهٔ العنکبوت و یا عبادی الذین
اسرفوا علی انفسهم در سورهٔ الزمر قوله آیاتی یعنی ابن عامر تنها موافقت
حمزه را در اسکان یاء ساصرف عن آیاتی الذین در سورهٔ الاعراف **قوله**
وخمس عبادی چنان تعداد یاءات چهارده گانه میکند که در آن خلاف کرده‌اند
یعنی شمار پنج کلمات عبادی را در پنج موضع سه موضع که مذکور گشت و دو موضع دیگر
عبادی الصالحون در الانبیاء و عبادی الشکور در سبا و عهدی
و آیاتی که اینجا مذکور شد و ان ارادنی الله بضر در الزمر و ربی الذی
یحیی و یمیت در البقره و آتانی الکتاب در مریم و ان اهلکنی الله در تبارک
الملک و مسنی الضر در الانبیاء و مسنی الشیطان در سورهٔ ص و
ربی الفواحش در الاعراف **قوله** وسبع بهمز الوصل بیان قسم پنجم میکند که بودن
یاء همزه وصل است در حالتیکه این منفردات از لام تعریف قوله و فخمهم
اخی یعنی مفتوح میکردند ابن کثیر و ابو عمرو و اخی اشدد به در طه و انی
اصطفیتک علی الناس در سورهٔ الاعراف و مفتوح میکردند ابو عمرو
و یا لیتنی اتخذت مع الرسول در سورهٔ الفرقان **قوله** و نفسی یعنی
نافع و ابن کثیر و ابو عمرو مفتوح میدارند یاء نفسی اذهب و لذکری اذهبا در سورهٔ طه

و در الفرقان ان قومی اتخذوا نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و بزی را بفتح میخوانند و
بعدی اسمه احمد در سورهٔ الصف نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابو بکر بفتح یاء
میخوانند **قوله** و مع غیر همز بیان قسم ششم است که بعد از آن همزه وصل نیست
یعنی خلاف قراء در سی موضع است ازین قسم قوله و محیای یعنی ورش محیای
در سورهٔ الانعام مفتوح میکردند و لیکن بخلاف و غیر نافع مفتوح دارند بخلاف
پس معلوم شد که ورش را دو وجه باشد فتح و سکون و قالون را سکون فقط
قوله وعم یعنی نافع و ابن عامر و حفص وجهی لله را در آل عمران و وجهی
للذی را در الانعام بفتح یاء میخوانند و دیگران بسکون **قوله** و بیتی یعنی بیتی
للطائفین در البقره و در سورهٔ الحج حفص و نافع و هشام آن هر دو را مفتوح میکردند
و بیتی مؤمنا در سورهٔ نوح هم بفتح یاء قرائت حفص و هشام **قوله** و مع شرکائی یعنی
ابن کثیر شرکائی قالوا در حم سجده و من ورائی و کانت امرأتی عاقرا
در سورهٔ مریم بفتح یاء مفتوح میکردند حفص و هشام و نافع و لی دین را در قل
یا ایها الکافرون و لیکن بخلاف و بزی بخلاف **قوله** و مماتی یعنی و مماتی در
سورهٔ الانعام بفتح یاء نافع تنها میخوانند قوله و فی النمل مالی یعنی مالی لا
اری الهدهد در سورهٔ النمل بفتح یاء ابن کثیر در سورهٔ النمل بفتح یاء ابن کثیر
و هشام و کسائی و عاصم میخوانند و دیگران باسکان **قوله** ولی نعجة یعنی ولی نعجة

ولی نعجة ماکان لی اثنین مع معی
ثمان علا والظلة الثان عن جلا

وماکان لی من علم ہرو در سورہ صاد وماکان لی علیکم در سورہ ابرٰهیم واهشت
موضع معی اول معی بنی اسرائیل در الاعراف ومعی عدوا در برائت ومعی صبرا
سه موضع در الکهف وذکر من معی در الانبیاء وان معی ربی سیهدین
در الشعرا ومعی ردءا در القصص این مجموع حفص تنها بفتح یاء میخواند والظلة الثمان یعنی
ومن معی من المؤمنین در هم سورہ الشعرا حفص و ورش بفتح میخوانند قوله ومع تؤمنوا
الی یعنی ولیؤمنوا لی یعنی ولیؤمنوا بی لعلهم در البقره وان تؤمنوا لی فاعتزلون
در سورہ الدخان بفتح یاء ہردو شان ورش تنها میخواند وحفص وحمزه وکسائی وابن
کثیر بحذف یاء وفتح ولی فیها مارب اخری در سورہ طه روایت کرده اند ازرای
ورش وحفص قراء ومالی لا اعبد الذی فطرنی را در سورہ یس ساکن کرد این
یاء او را از برای حمزه تا تمام کرد انیدن احکام یاءات اضافه را **باب مذاهبهم فی الزوائد**
یعنی این بابیست که ذکر کرده میشود در او مذهبهای قراء در یاءات زواید بر رسم واین یاء
در اسما با لام التعریف باشد مانند المنادی یا با اضافه باشد مثل دعائی یا در فعلها
مانند یاتی چند که نام نهاده اند ایشان را در علم قرائت زواید زیرا که این یاءات معزول
گشته اند از آنکه بنویسند ایشان را در مصاحف قوله ونقف یعنی ثابت میدارند
این یاءات زواید را در حالت وصل و وقف ابن کثیر بخلاف وهشام بخلاف وهمچنین
حمزه ثابت میدارد یاء را در حالت وصل و وقف در اول سورہ النمل یعنی اتمدونن

اتمدونن بمال قوله وفی الوصل یعنی ثابت میدارند ابو عمرو وحمزه وکسائی ونافع
این یاءات را در حالت وصل وحذف نمیکنند در حالت وقف و باقیان بحذف میخوانند
در هر دو حالت قوله وجملتها یعنی مجموع این یاءات محذوفه در رسم شصت ودو موضع
است در باب این مسئله را نقل آن کن قوله فیسری یعنی واللیل اذا یسر در والفجر
ومهطعین الی الداع در اقترب ومن ایاته الجوار در سورہ الشوری والجوار در
سورہ الرحمن وکورت است که ما بعد ایشان ہردو ساکن است یعنی تمکن نیست اثبات
یاء در ایشان ہردو در حالت وصل ویوم ینادی المنادی من مکان قریب
در سورہ قاف وعسی ان یهدین ربی وفعسی ربی ان یؤتین وعلی ان
تعلمن مما این ہر سه در الکهف وان اخرتنی الی یوم القیمة در سورہ الاسری
الا تتبعن در طه ثابت میدارند یاء را در این الفاظ که نافع وابن کثیر و
ابو عمرو ہر یکی بر رسم خود یعنی ابن کثیر در حالتین خواند وایشان ہردو دیگر در وصل قوله
فی الکهف یعنی لنا نبغی فارتدا در الکهف ویوم یات لا تکلم در سورہ ہود
کسائی ونافع وابو عمرو واثبات یاء میخوانند در وصل وابن کثیر در حالتین قوله ودعائی
یعنی وتقبل دعاء در سورہ ابراهیم ہم حمزه و ورش وابو عمرو باثبات یاء میخوانند
در وصل وبزی در حالتین قوله وفی اتبعونی اهدکم در سورہ المؤمن ابن کثیر
در حالتین وابو عمرو وقالون در وصل قوله وان ترنی یعنی وان ترنی

وَآخَرْتَنِي الْإِسْرَا وَتَتَّبِعَنْ سَمَا
وَفِي الْكَهْفِ نَبْغِي يَأْتِ فِي هُودَ رُفِّلَا

انا افلّ در الکهف باثبات یا همچنین منقولست از ایشان هرسه یعنی ازابن کثیر
در حالین و در ابو عمرو و قالون در وصل قال انمّد و فی تمن بمال در سوره النمل باثبات
یا نافع و ابو عمرو میخوانند در وصل و ابن کثیر و حمزه در حالین قوله و بلبع یعنی یوم یدع
الداعی در سوره القمر باثبات یا در وصل قرائت ورش و ابو عمرو است و در حالین
روایت بزی است قوله وفی الفجر الی یعنی جابوا الصخر بالواد و فرعون
در و الفجر بزی باثبات یا میخواند در حالین و ورش در وصل قوله وفی الوقف
یعنی قنبل نیز باثبات یا میخواند در حالین الّا انکه او را در وقف حذف یا نیز هست
قوله واکرمنی معه یعنی ثابت میدارد نافع یا اکرمنی و اهاننی را در سوره الفجر
در وصل و بزی در حالین و حذف این هر دو یا از برای ابو عمرو اعدلست از اثبات
پس از اینجا معلوم شد که او را حذف و اثبات هر دو باشد اما حذف بهتر است
قوله وفی النمل ثابت میدارند یا را در حالتیکه یا مفتوح بود قوله تعالی
فما اتانی الله خیر در سوره النمل حفص و نافع و ابو عمرو در حالت وصل اما در حالت
وقف اختلافست میان ایشان در حذف و اثبات یعنی ایشان از هر سه
وقف هم حذف و هم اثبات باشد و ورش در حالت وقف بحذف خوانده
رهبر خوش و مع کالجواب یعنی ثابت میدارند یا را در وجفان کالجواب
وسواء العاکف فیه والباد ابن کثیر در حالین و ورش و ابو عمرو در وصل قوله

وفی الفجر بالوادی دنا جریانه
وفی الوقف بالوجهین وافق قنبلا

واکرمنی معه اهاننی اذ هدی
وحذفهما للمازنی عدّ اعدلا

وفی النمل آتانی ویفتح عن اولی
حمی وخلاف الوقف بین حلا علا

ومع کالجواب البادی حق جناهما
وفی المهتدی الاسرا وتحت اخو حلا

قوله وفی المهتدی یعنی فهو المهتد در سوره سبحان و در الکهف باثبات یا میخوانند نافع
و ابو عمرو و در حالت وصل قوله وفی اتبعن یعنی ومن اتبعنی و قل در آل عمران یا باثبات
یا در حالت وصل منقول است از ایشان یعنی از نافع و ابو عمرو قوله وکیدون ثم
کیدون فلا تنظرون در سوره الاعراف باثبات یا در حالت وصل قرائت
ابو عمرو است و در حالین هشام است و لیکن بخلاف از او در حالین قوله وتؤتون
یعنی ابن کثیر ثابت میدارد یا را در حتی تؤتون موثقا من الله در سوره یوسف
در حالین و ابو عمرو در حالت وصل قوله وفی هود یعنی باثبات یا میخوانند در فلا تسئلنی
ما لیس در سوره هود ابو عمرو و ورش در حالت وصل قوله وتخزون فیها یعنی
ولا تخزون فی ضیفی در سوره هود و اشرکتمونی من قبل در سوره ابرهیم
وقد هدان در سوره الانعام فاتقونی یا اولی الالباب در البقره واخشونی
ولا تشتروا در المائده باثبات یا در این جمله در حالت وصل ابو عمرو و فقط میخواند
قوله عنه وخافونی یعنی وخافونی ان کنتم در آل عمران باثبات یا در حالت
وصل روایت کرده اند از ابو عمرو و من یتقی ویصبر در سوره یوسف باثبات یا در
حالین قنبل تنها میخواند و او را جاری مجری فعل صحیح داشته اند باکتفا نمودن در حالت
جزم بحذف حرکت لام الفعل قوله وفی المتعال یعنی باثبات یا در حالین در الکبیر
المتعال در سوره الرعد ازان ابن کثیر است و یوم التلاق و یوم التناد

وفی اتبعن فی آل عمران عنهما
وکیدون فی الاعراف حج لیحملا

بخلف وتؤتون بیوسف حقه
وفی هود تسألنی حواریه جملا

وتخزون فیها حج اشرکتمون قد
هدان اتقون یا اولی اخشون مع ولا

وعنه وخافون ومن یتقی زکا
بیوسف وافی کالصحیح معللا

وفی المتعال دره والتلاق والتنـ
ـاد درا باغیه بالخلف جهلا

ومع دعوة الداع دعانی حلا جنا ... ولیسا لقالون عن الغر سبلا
نذیری لورش ثم تردون ترجمون ... فاعتزلون ستة نذری جلا
وعیدی ثلاث ینقذون یکذبون قال ... نکیری اربع عنه وصلا
فبشر عباد افتح وقف ساکنا یدا ... واتبعون حج فی الزخرف العلا
وفی الکهف تسألنی عن الکل یاؤه ... علی رسمه والحذف بالخلف مثلا

هر دو در حم المؤمن باثبات یا و در لیکن ابن کثیر میخوانند و در حالت قالون بخلاف و ورش بخلاف
قوله ومع دعوة یعنی اجیب دعوة الداع اذا دعان باثبات یا میخوانند و ابو عمرو
و ورش در وصل قوله ولیسا یعنی نیست اثبات هر دو یا مر قالون را بسبب نقل راویان
مشهور که خلاف کننده کان اند در طرق نقل و از جهت آن عن الغر گفت که روایت کردند
از قالون اثبات هر دو یا با اثبات اول بی دوم و اثبات دوم بی اول و لیکن هیچ کدام مشهور نیست
قوله نذیری لورش یعنی اثبات آلیف نذیری در تبارک الملک و ان کدت لتردین
در والصافات و ترجمون و فاعتزلون در الدخان و نذری در شش موضع در سورة
القمر و وعید در سورة ابراهیم و نخف وعید و من یخاف وعید هر دو در سورة
ق و لا ینقذون و فی ان در یس وان یکذبون قال در سورة القصص فکیف
کان نکیری در سورة الحج و سبا و فاطر و تبارک الملک این مجموع از برای ورش است
در حالت وصل قوله فبشر عبادی الذین یستمعون در سورة الزمر و ناکس
گردان یا را در حالتیکه ثابت باشد در وقف از برای سوسی قوله واتبعون یعنی
واتبعون هذا صراط مستقیم در سورة الزخرف باثبات یا در وصل
ابو عمرو میخوانند قوله وفی الکهف یعنی اثبات یا در فلا تسألنی عن شیء
در الکهف منقول است از همه قراء هم چنانچه مرسوم است در همه مصاحف قوله
والحذف بالخلف مثلا یعنی حذف یا نقل کرده اند از ابن ذکوان در حالت وصل

وفی نرتع خلف زکا وجمیعهم ... بالاثبات تحت النمل یهدینی تلا
فهذی اصول القوم حال اطرادها ... اجابت بعون الله فانتظمت حلا
وانی لارجوه لنظم حروفهم ... نفائس اعلاق تنفس عطلا
سامضی علی شرطی وبالله اکتفی ... وما خاب ذو جد اذا هو حسبلا
[illegible]

وصل و وقف اما بحذف زیرا که اثبات نیز ازو روایت کرده اند قوله وفی
نرتع خلف یعنی خلاف قنبل دارد یرتع و یلعب در سورة یوسف زیرا
که ازو بعضی اثبات را روایت کرده اند و بعضی حذف را قوله بالاثبات یعنی
همه قراء خوانده اند ان یهدینی سواء السبیل در سورة القصص باثبات یا
زیرا که یا در همه مصاحف ثابت است در او قوله فهذی ناظم علیه الرحمه میگوید که
آنچه ذکر کردم ترا از ابواب مقدمه قواعد قراء و اصول ایشان است
که دعوه کردم من آنها را از برای نظم پس اجابت کردند مرا در حال اطراد و انقیاد آنها
بتوفیق خدای پس گشته این ابواب و اصول منظوم در حالتیکه مشابه زیورها
قوله وانی لارجوه یعنی امید میدارم بخدای تعالی از برای آسان گردانیدن نظم
قرائت منفرده ایشان از منظومه در حالیکه آن حروف مشابه اند بچیزی چند نفیس که بر گردن
گردنهای خالی از زینت را نفیس یعنی هر کس که حفظ کرد علم این قصیده را
گشت همچون کسیکه در گردن او زیورهای نفیس است بعد از آن که در گردن
هیچ نبود از زینت قوله سامضی یعنی زود بود که مرور کنم بر آن چیزی که شرط
کرده ام از رموز و قیود و اکتفا از سند بخدا و میگردانم من خدا را کفایت
کننده مهمات قوله وما خاب یعنی محروم نگردد هیچ بزرگواری
در مطلوب خود چون اکتفا بخدای تعالی کند و او را کافی مهمات خویش گرداند

یکوید حسبی الله باب فرش الحروف سورة البقرة قوله وما یخدعون
الفتح یعنی میخوانند ابن عامر و کوفیان وما یخدعون الا انفسهم را باسکان خا
در میان فتح یا و فتح دال و دیگران همچون حرف اول میخوانند یعنی یخادعون
الله بضم یا و فتح خا و الف بعد از خا و الف بعد از خا و کسر دال قوله و خفف
کوف یعنی میخوانند کوفیان که عاصم و حمزه و کسائی اند بما کانوا یکذبون را
بفتح یا و اسکان کاف و تخفیف ذال و دیگران بضم یا میخوانند و فتح کاف و تشدید
ذال قوله وقیل وغیض یعنی اشمام میکنند هشام و کسائی کسر قاف را از قیل
هر جا که واقع شود و کسر غین را از غیض الماء و کسر جیم از وجیئ هر جا که باید واضح
که [illegible] و ابن ذکوان موافقت ایشان میکند در اشمام حا از وحیل
بینهم و در اشمام و کسر سین از وسیق الذین در دو موضع در سوره الزمر و نافع
با ایشان هم رسته میکند در اشمام کسر سین از سیئ بهم در هود و العنکبوت و در
اشمام کسر سین از سیئت وجوه الذین در سوره الملک و باقیان بخلاف
کسر میخوانند قوله وها هو یعنی کسائی و قالون و ابو عمرو حرف ها را از هو و هی و فهی که
باشد بعد از واو مانند وهو وهی و بعد از فا مانند فهو و فهی و بعد از
لام مثل لهو و لهی از برای کسائی و قالون و ابو عمرو قوله و ثم هو و هنا یعنی ساکن
میکردانند ها را از ثم هو یوم القیمة من المحضرین در سوره القصص کسائی و قالون

و قالون قوله وضم غیرهم یعنی ضم دادن ها هو و کسر دادن ها هی قرائت غیر ایشان است
قوله وعن کل یمل یعنی از همه قراء منکشف گشته لفظ هو بضم ها قوله تعالی ان یمل هو
در سوره البقرة قوله وفی فازل اللام یعنی مخفف کردان حمزه لام را از فازلهما
الشیطان و زیاده کردان الف بعد لام و دیگران بتشدید لام خوانند و حذف
الف قوله و آدم یعنی مرفوع کردان لفظ آدم را در قوله فتلقی آدم من ربه و
منصوب کردان لفظ کلمات را مکی زیرا که جمع مؤنث نصب او بکسرت است از برای
غیر ابن کثیر قوله وللکل عکس نحو لا یعنی ابن کثیر را عکس این قرائت است
یعنی نصب آدم و رفع قوله و یقبل را یعنی میخوانند ابن کثیر و ابو عمرو و لا
یقبل منها شفاعة که واقع است در اول این سوره بتاء و دیگران بیاء قوله وعدنا
یعنی هر جا که واقع شود در قرآن لفظ واعدنا خواه که بعد از او ضمیر باشد یا نباشد مثل
و واعدنا کم و واعدنا ابو عمرو یعنی که بعد از واو است حذف میکند و دیگران
باثبات این الف میخوانند قوله و اسکان یعنی اسکان همزه بارئکم در دو موضع این
سوره و اسکان را یامرکم و یامرهم و تامرهم و ینصرکم و یشعرکم هم از ان
ابو عمرو است قوله و کم جلیل یعنی بسیار مشایخ و اکابر که کشف کرده اند
انه مذهب او در حالت اختلاس است یعنی نقل کرده اند از دوری از ابو عمرو و اختلاس را
و این اختیار سیبویه است زیرا که این حرکت اعراب است و جایز نیست که حذف کرد

وخفف کوف یکذبون ویاؤه بفتح وللباقین ضم وثقلا
وقیل وغیض ثم جیء یشمها لدی کسرها ضما رجال لتکملا
وحیل باشمام وسیق کما رسا وسیئ وسیئت کان راویه انبلا
وها هو بعد الواو والفا ولامها وها هی اسکن راضیا باردا حلا
وثم هو رفقا بان والضم غیرهم وکسر وعن کل یمل هو انجلا
وفی فازل اللام خفف لحمزة وزد الفا من قبله فتکملا
وآدم فارفع ناصبا کلماته بکسر وللمکی عکس تحولا
ویقبل الاولی انثوا دون حاجز وعدنا جمیعا دون ما الف حلا
واسکان بارئکم ویامرکم له ویامرهم ایضا وتامرهم تلا
وینصرکم ایضا ویشعرکم وکم جلیل عن الدوری مختلسا جلا

بجا بمانند قوله و فیها و فی الاعراف یعنی میخوانند ابن کثیر و عاصم و حمزه و کسائی نغفر لکم
در این سوره و اعراف بنون مفتوحه و بفاء مکسوره پس دیگران بضم نون خوانند فتح فا قوله
و فهنا یعنی میخوانند نافع که از باقیان است بتذکیر یعنی بیاء مضمومه و فاء مفتوحه در سوره و میخواند
ابن عامر شامی و درین سوره بتانیث یعنی بتاء مضمومه و فاء مفتوحه و در سوره الاعراف
نافع و ابن عامر متفق اند در تانیث نغفر لکم قوله و جمعا یعنی ابدال میکند همه قراء
غیر از نافع همزه را بیاء در لفظ النبی خواه که جمع باشد مانند النبیین و النبیون
و خواه که مفرد باشد مثل نبی و النبی و ابدال میکند همزه را بواو در لفظ النبوة
بر قاعده تصریف همچنین نسخ خطیئة پس نافع بهمزه خواند زیرا که همزه اصل است
قوله و قالون فی الاحزاب یعنی قالون مخالفه اصل خود در وهبت نفسها
للنبی و لا تدخلوا بیوت النبی هر دو در سوره الاحزاب بسبب آنکه چون
تسهیل همزه اول شود همزه نزدیک بیاء شد پس گویا که دو یا جمع شده
پس ابدال میکند همزه را بیاء و یاء را در یاء ادغام میکند و لیکن در حالت
وصل که اگر وقف کند بر اصل خود بهمزه خوانند قوله و فی الصابئین
یعنی قراءة کبر همزه را در لفظ الصابئین در بقره و در الحج و در لفظ الصابئون
در المائدة از برای همه قراء غیر از نافع زیرا که نافع بحذف همزه میخواند
قوله و هزؤا یعنی میخواند حمزه لفظ هزوا و کفوا را باسکان زاء و فاء پس حالت

قاری مضموم کردن زاء و فاء را از برای حمزه اما حمزه اگر وقف کند بر هزوا او کفوا
ابدال کند همزه را بواو اتباعا للرسم قوله و حفص الخ یعنی حفص در حالت وقف
و وصل بواو میخواند قوله و بالغیب یعنی میخواند ابن کثیر عما تعملون که از او فتطمعون
مراد است بیاء غیبه و دیگران بتاء خطاب و قوله و عنه یعنی میخوانند نافع و ابو بکر از ابن
کثیر عما تعملون اولئک الذین را بغیبه و دیگران بخطاب قوله قوله خطیئة یعنی
خطیئة فاولئک اصحاب النار بتوحید قرائت غیر نافع است پس نافع خطیئاته
بجمع خواند قوله و لا تعبدون یعنی میخواند حمزه و کسائی و ابن کثیر لا تعبدون الا الله
را بغیبه و دیگران بخطاب قوله و قل حسنا یعنی میخواند حمزه و کسائی قوله
للناس حسنا بفتح حاء و سین و دیگران حسنا بضم حاء و اسکان سین
قوله و تظاهرون یعنی میخوانند عاصم و حمزه و کسائی بتخفیف ظاء تظاهرون
علیهم بالاثم درین سوره و بتخفیف ظاء و ان تظاهرا علیه در سوره التحریم
پس باقیان در هر دو موضع بتشدید خوانند قوله و حمزه اسری یعنی میخواند
حمزه اسری در موضع اساری در قوله تعالی و ان یاتوکم اساری تفادوهم
قوله و ضمهم یعنی میخوانند نافع و کسائی و عاصم تفادوهم را بضم تاء و بالف بعد از
فاء پس چون ماقبل الف دائم مفتوح میباشد فتح فاء لازم آید از الف و دیگران
تفدوهم میخوانند بفتح تاء و سکون فاء بحذف الف قوله و جبت لک

وينزل خففه وتنزل مثله
ومنزل حق وهو في الحجر ثقلا

يعنی هر جا که بیاید بتو در قرآن لفظ القدس مثل بروح القدس پس تو بدان و بگو
معلوم است که باسکان دال و قرائت ابن کثیر است و ضم دال قرائت باقیان قوله
وینزل یعنی هر مضارع که مشتق باشد از تنزل خواه که در اول وی یاء باشد
یا نون یا تاء و خواه که بناء فاعل باشد یا مفعول مانند ننزل یا ننزل و منزل
و منزل ابن کثیر و ابو عمرو بتخفیف میخوانند از باب انزال و دیگران بتشدید از باب
تنزیل قوله وهو فی الحجر ثقلا یعنی وما ننزله الا بقدر معلوم در سورهٔ حجر
همه کس بتثقیل یعنی بتشدید میخوانند در آن هیچ خلافی نیست قوله وخفف البصری
یعنی ابو عمرو بصری در دو موضع در سبحان و ننزل من القرآن ما هو شفاء و حتی
تنزل علینا کتابا بتخفیف میخوانند و دیگران بتشدید قوله والذی فی الانعام
یعنی علی ان ینزل آیة در سورهٔ الانعام ابن کثیر فقط بتخفیف میخوانند و دیگران
بتشدید قوله ومنزلها یعنی قال الله انی منزلها در سورهٔ المائدة و ینزل
الغیث در دو سوره لقمن و الشوری ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و کسائی این هر سه را
بتخفیف خوانده اند و دیگران بتشدید قوله وجبریل فتح یعنی میخوانند حمزه و
کسائی و ابو بکر لفظ جبریل را هر کجا که واقع شود بفتح جیم و فتح راء و باثبات همزهٔ مکسوره
بعد از راء فعلئیل الا آنکه ابو بکر یاء را بعد از همزه حذف میکند و بر وزن
فعلل میخوانند و ابن کثیر جبریل بر وزن ادریس قوله ودع یاء یعنی حذف کن

وخفف للبصری بسبحان والذی
فی الانعام للمکی علی ان ینزلا
ومنزلها التخفیف حق شفاؤها
وخفف عنهم ینزل الغیث
وجبریل فتح الجیم والراء بعدها
وعی همزة مکسورة صحبة ولا
بحیث اتی والیاء یحذف شعبة
ومکیهم فی الجیم بالفتح وکلا
ودع یاء میکائیل والهمز قبله
علی حجة والیاء یحذف اجملا

کن یاء او همزه را نیز که از پیش او ست از لفظ میکائیل از برای حفص و ابو عمرو
پس دیگران باثبات یاء و همزه خوانند الا نافع که او باثبات همزه و حذف یاء
میخواند یعنی میکائل ولکن خفیف یعنی میخوانند ابن عامر و حمزه و کسائی لکن
الشیاطین کفروا را بتخفیف ولکن آن هنگام از جهت دفع التقاء ساکنین کسر
لازم نون لکن بود و برفع الشیاطین قوله والعکس یعنی عکس این قید ها که نشد
و فتح نون لکن است و نصب الشیاطین قرائت حاضر است و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو را
قوله وننسخ به یعنی ما ننسخ من آیة بضم نون اول و کسر سین قرائت ابن عامر است
پس دیگران بفتح نون و سین خوانند قوله وننسها یعنی او ننسها نأت بخیر
مثل ننسخ است یعنی بضم نون اول و کسر سین و بغیر همزه ابن عامر و کوفیان
و نافع میخوانند پس غیر ایشان بفتح نون و سین و باثبات همزه بعد از سین خوانند
یعنی ننسأها قوله علیم یعنی واسع علیم وقالوا اتخذ الله ابن عامر حذف میکند
واو اولی را از وقالوا و دیگران وقالوا باثبات واو میخوانند قوله وکن فیکو
یعنی منصوب میکرد ابن عامر نون مرفوع را در چهار موضع در این سوره یقول
کن فیکون وقال الذین و در کن فیکون ویعلمه الکتاب و در سورهٔ مریم
کن فیکون وان الله ربی و ربکم و در سورهٔ الطول یعنی حم المؤمن کن فیکون
الذین الی الذین قوله وفی النحل مع یاسین یعنی منصوب میکرد ابن عامر

ولکن خفیف والشیاطین رفعه
کما شرطوا والعکس نحو سما العلا
وننسخ به ضم وکسر کفی وننسها مثله من غیر همز
علیم وقالوا الواو الاولی سقوطها
وکن فیکون النصب فی الرفع کفلا
وفی آل عمران عنی کن فیکون وفی
وفی الطول عنه وهو باللفظ نصبه
وفی النحل مع یاسین بالعطف نصبه

وَدُنْتَاَلُ ضَمُّوا التَّاءَ وَاللَّامَ حَرَّكُوا
بِرَفْعٍ خُلُودًا وَهْوَ مِنْ بَعْدِ نَفْيِ لَا

وکسائی لفظ فیکون در سورهٔ النحل یعنی اذا اردناه ان یقول له کن فیکون در سورهٔ یسین
اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و باقیان برفع میخوانند در موضع شش کلمه قوله
وتسال یعنی میخوانند غیر نافع ولا تسال عن اصحاب الجحیم بالضم تاء و رفع لام بر بناء
مفعول بر صیغه نفی پس نافع بفتح تا خوانده وجزم لام بصیغه نهی قوله وفیها یعنی ابدال میکند
هشام یاء را از اسم ابراهیم بالف در سی وسه موضع یازده موضع در البقره و
موضع در النساء قوله او اخر یعنی واتبع ملة ابراهام واتخذ الله ابراهام و
اوحینا الی ابراهام در اول سوره بخلاف آل ابراهیم الکتاب که در ان خلاف
و در آخر سورهٔ الانعام دینا قیما ملة ابراهیم و دو موضع در سورهٔ التوبه وما کان
استغفار ابراهیم وان ابراهیم لاواه حلیم قوله اخیرا یعنی دو موضع که در آ
در آخر بخلاف اوائل که در انها خلاف نیست و در زیر سورهٔ الرعد یعنی ابراهیم رب
اجعل و دو موضع در آخر سورهٔ النحل ان ابراهیم کان امة و ابراهیم حنیفا
وسه موضع در سورهٔ مریم واذکر فی الکتاب ابراهیم وعن الهتی یا ابراهیم
ومن ذریة ابراهیم واسرائیل در آخر سورهٔ العنکبوت یعنی ولما جاءت
رسلنا ابراهیم و در سورهٔ والنجم وابراهیم الذی وفی در سوره الشوری وما وصینا
به ابراهیم و در والذاریات حدیث ضیف ابراهیم المکرمین و در سورهٔ
الحدید ولقد ارسلنا نوحا وابراهیم و در اول سورهٔ الممتحنه یعنی اسوة حسنة

وفیها وفی نص النساء ثلاثة
اواخر ابراهام لاح وجملا
ومع آخر الانعام حرفا براءة
اخیرا وتحت الرعد حرف تنزلا
وفی مریم والنحل خمسة احرف
وآخر ما فی العنکبوت منزلا
وفی النجم والشوری وفی الذاریات
والحدید ویروی فی امتحانه الاولا

وَوَجْهَانِ فِيهِ لِابْنِ ذَكْوَانَ هٰهُنَا
وَوَاتَّخِذُوا بِالْفَتْحِ عَمَّ وَاَوْغَلَا

حسنة فی ابراهیم بخلاف حرف دوم که در انها خلاف نیست قوله ووجهان یعنی
نقل کرده اند از ابن ذکوان دو وجه را در لفظ ابراهیم در سورهٔ البقره فقط بخلاف
جاهای دیگر که او را در انها یک وجه است قوله وواتخذوا یعنی میخوانند نافع و ابن
عامر واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی را بفتح خاء و دیگران بکسر خاء قوله
وارنا وارنی یعنی ساکن کوانیده اند ابن کثیر و سوسی حرف رءه را از لفظ
وارنا مناسکنا و لفظ ارنی هر جا که بیاید در سوره فصلت ارنا اللذین بسکون
راء از سوسی و ابن کثیر و ابو بکر و ابن عامر است پس دیگران بکسر را خوانند قوله
واخفاهما یعنی و باختلاس حرکت را میخوانند از ارنا و ارنی دوری از ابو عمرو
وتخفیف میخوانند ابن عامر لفظ فامتعه قلیلا ثم را پس دیگران بتشدید خوانند قوله اوصی
الی یعنی واوصی در هر موضع ووصی بها ابراهیم قرائت ابن عامر و نافع است
پس دیگران ووصی خوانند قوله وفی ام تقولون یعنی میخوانند ابن عامر
وحفص وحمزه وکسائی ام تقولون ان ابراهیم را بتاء خطاب پس دیگران بیاء
غیبت خوانند قوله ورؤف یعنی میخوانند حمزه وکسائی وشعبه و ابو عمرو لفظ رؤف را
هر جا که واقع شود در قرآن بقصر بر وزن عضد و دیگران بر وزن عطوف قوله
وخاطب یعنی ابن عامر وحمزه وکسائی عما تعملون ولئن اتیت را بخطاب میخوانند
و دیگران بغیبت قوله ولام مولاها یعنی ابن عامر هو مولاها فاستبقوا

وارنا وارنی ساکنا الکسر دم یدا
وفی فصلت یروی صفا دره کلا
واخفاهما طلق وخف ابن عامر
فامتعه اوصی بوصی کما اعتلا
وفی ام یقولون الخطاب کما علا
شفاء ورؤف قصر صحبته حلا
وخاطب عما یعملون کما شفا
ولام مولیها علی الفتح کملا

وفي التاء ياء شاع والريح وحدا
وفي الكهف معها والشريعة وصلا

وفي النمل والأعراف والروم ثانيا
وفاطر دم شكرا وفي الحجر فصلا

وفي سورة الشورى ومن تحت رعده
خصوص وفي الفرقان زاكيه هللا

وأي خطاب بعد عم ولو ترى
وفي إذ يرون الياء بالضم كللا

وفي يعملون الغيب حل وساكن
بحرف فيه يطوع وفي الطاء ثقلا

الخيرات رابفتح لام ميخوانند وآن هنگام تغلب كه مثيحو ياء بالف بر بناء اسم مفعول و ديگران بكسر
لام بر بناء اسم فاعل قوله وفي يعملون يعني عما يعملون ومن حيث خرجت بياء
غيبة ابو عمرو ميخوانند وديگران بخطاب قوله وساكن بحرف فيه يعني ميخوانند حمزه
وكسائي ومن يطوع خيرا در دو موضع بياء و تشديد طاء و سكون عين پس ديگران
تطوع بتاء و تخفيف طاء و عين خوانند قوله والريح وحدا يعني ميخوانند حمزه وكسائي
وتصريف الريح در دو جا در اين سوره و در سوره الجاثيه و نذروه الريح در سوره
الكهف بتوحيد و باقيان الرياح در هر سه موضع بجميع قوله وفي النمل يعني ميخوانند
ابن كثير و حمزه وكسائي ومن يرسل الريح در سوره النمل والله الذي يرسل
الريح فتثير در سوره الروم والله الذي ارسل الريح در سوره فاطر اين جمله را
بتوحيد و ديگران الرياح قوله وفي الحجر فصلا يعني ميخواند حمزه تنها وارسلنا
الريح لواقح در سوره الحجر بتوحيد وديگران الرياح بجمع قوله وفي سورة
الشورى يعني ان يشاء يسكن الريح در سوره الشورى و به الريح في يوم عاصف
در سوره ابراهيم بتوحيد قرائت نافع است پس نافع الرياح بجمع خواند
قوله وفي الفرقان هو الذي ارسل الريح در سوره الفرقان بتوحيد ابن كثير
فقط ميخواند و باقيان قوله واي خطاب يعني ميخوانند نافع وابن عامر ولو يرى
الذين ظلموا بتاء خطاب وديگران بياء غيبة قوله وفي اذ يرون يعني اذ

يرون العذاب بضم ياء و قرائت ابن عامر است فقط پس باقيان بفتح خوانند
قوله وحيث اتى يعني لفظ خطوات هر جا كه باشد ساكن ميباشد طاء واز براي غير مذكورين
يعني حفص و قنبل وابن عامر وكسائي بضم طاء ميخوانند قوله وضمك يعني مضموم كردانيدن
اول ساكنين يعني حرف اول را از دو ساكن از براي حرف سيم كه مضموم كردانيده ميشود آن
بسبب لزوم كسر اين مضموم از براي حمزه و عاصم وابو عمرو است يعني كلمه كه در آخر
و حرف ساكن بهر حال كه اين لام باشد يا واو يا ياء تنوين يا دال و متصل شود باين ساكن
الفي كه ابتدا بهمزه الف ضمه لازم بود كه اگر ابتدا كرده شود آن الف كشيده از آن مضموم كرده شد
اين عكس آن ساكن اول را بكسر خوانند و ديگران بضم مانند قوله قل ادعوا الله
او انقص منه قليلا وقالت اخرج عليهن وان اعبدوا الله ومحظورا
انظر كيف ولقد استهزئ و مانند آن قوله سوى او يعني در موضعي كه بضم ابو عمرو
بكسر ميخواند مگر در لفظ او و قل مثل قل ادعوا الذين و اخرجوا من
ديار كم كه او در اين دو لفظ هر جا كه واقع شود بضم خواند قوله وبكسره لتنوينه
يعني ابن ذكوان مخالفت اصل خود ميكند در هر جا كه تنوين بود كه بكسر ميخواند
مثل فتيلا انظر ومتشابها انظر و اگر در دو موضع كه او را دو وجه است
يعني ضم وكسر هم دارد و آن دو موضع برحمة ادخلوا الجنة در سوره الاعراف
وخبيثة اجتثت در سوره ابراهيم قوله ورفعك يعني منصوب كرده اند

وحيث أتى خطوات الطاء ساكن
وقل ضمه عن زاهد كيف رتلا

وضمك أولى الساكنين لثالث
يضم لزوما كسره في ند حلا

قل ادعوا أو انقص قالت اخرج أن اعبدوا
ومحظورا انظر مع قد استهزئ اعتلا

سوى أو وقل لابن العلا وبكسره
لتنوينه قال ابن ذكوان مقولا

بخلف له في رحمة وخبيثة
ورفعك ليس البر ينصب في علا

ولكن خفيف وارفع البر عم فيهما

وموص ثقله صح شلشلا

حمزه وحفص لفظ البر از قوله تعالى ليس البر ان تولوا و دیگران برفع میخوانند قوله ولكن خفيف یعنی نافع و ابن عامر لفظ ولکن را از ولكن البر من آمن بالله ولكن البر من اتقى بتخفيف میخوانند و برفع البر و دیگران بتشدید میخوانند و نصب البر قوله وموص یعنی ابو بکر و حمزه و کسائی موص جنفا را بفتح واو و تشدید صاد میخوانند و دیگران بسکون واو و تخفیف صاد قوله وفدية نون یعنی میخوانند غیر نافع و ابن ذکوان وعلى الذين يطيقونه فدية طعام بتنوین فدیه و برفع طعام و نافع و ابن ذکوان ترک تنوین فدیه و بخفض طعام و باضافه میخوانند مساکین را یعنی میخوانند نافع و ابن عامر مساکین را بجمع و ترک تنوین در نون و بفتح نون مانند قنادیل ومصابیح و باقیان مسکین میخوانند بافراد و بتنوین نون و کسره قوله ونقل قران یعنی نقل میکنند ابن کثیر حرکت همزه را به را که پیش از همزه است در لفظ قران والقران هر جا خواه که معرف شد یا منکر و خواه مجرور باشد یا منصوب یا مرفوع قوله وفي تكملوا یعنی میخواند شعبه ولتكملوا العدة بتشدید میم و بفتح کاف و دیگران باسکان کاف و تخفیف میم قوله وکسر بیوت یعنی بیوت والبیوت یعنی خواه که محلی بالف ولام باشد یا مجرد بود از او مضموم کرده میشود در همه قران از برای حفص و ابو عمرو و ورش که میخوانند قوله ولا تقتلوهم یعنی ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام یعنی یقاتلوكم فيه فان قاتلوكم میخوانند حمزه و کسائی این الفاظ ثلثه را بحذف الف قاف وفتح تا او

وفدية نون وارفع الخفض بعد في طعام لدى غصن دنا وتذللا

مساكين مجموعا وليس منونا ويفتح منه النون عم وأنثا

ونقل قران والقران دواؤنا وفي تكملوا قل شعبة الميم ثقلا

وكسر بيوت والبيوت يضم عن حمى جلة وجها على الاصل اقبلا

ولا تقتلوهم بعده يقتلوكم فان قتلوكم قصرها شاع وانجلا

بفتح یا و ضم تا و ضم ... در لفظ اول و باقیان بالف در کلمات ثلثه و ضم تا او و ضم یا و کسر تا و ضم ... قوله وبالرفع یعنی میخوانند ابن کثیر و ابو عمرو فلا رفث ولا فسوق برفع و تنوین و باقیان بنصب از غیر تنوین قوله وفتحك یعنی بفتح میکنند نافع و کسائی و ابن کثیر سین را از قوله تعالى ادخلوا في السلم كافة و باقیان بکسره میخوانند قوله وحتى يقول یعنی میخواند نافع حتى يقول الرسول برفع يقول و دیگران بنصب وفي البلاد یعنی میخوانند نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم لفظ ترجع الامور را هر جا که واقع شود بضم تا و فتح جیم بر بنا مفعول و دیگران بفتح تا و کسر جیم بر بنا فاعل قوله واثم یعنی میخوانند حمزه و کسائی قل فيهما اثم كثير بثاء سه نقطه که بر بالای اوست و دیگران بباء میخوانند که یک نقطه در زیر اوست قوله قل العفو یعنی قل العفو برفع واو قرائت ابو عمرو است پس دیگران بنصب میخوانند و احمد بزی تسهیل میکند همزه لاعنتکم را و لکن بخلاف زیرا که تحقیق نیز از او روایت کرده اند قوله ويطهرن یعنی میخوانند نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و حفص حتى يطهرن را باسکان طاء و ضم هاء و تخفیف طاء و هاء و دیگران بفتح طاء و هاء و تشدید هر دو قوله والكل ادغموا یعنی همه قراء ادغام کرده اند راء اول را در راء دوم از تضار بعد لهما ولکن ابن کثیر و ابو عمرو بضم را میخوانند و باقیان بفتح را قوله وقصر آتيتم یعنی ابن کثیر میخواند ما آتيتم بالمعروف را ...

وبالرفع نونه فلا رفث ولا فسوق ولا حقا وزان مجملا

وفتحك سين السلم اصل رضى دنا وحتى يقول الرفع في اللام اولا

وفي التاء فاضمم وافتح الجيم ترجع الـ امور سما نصا وحيث تنزلا

واثم كبير شاع بالثا مثلثا وغيرهما بالباء نقطة اسفلا

قل العفو للبصري رفع وبعده لاعنتكم بالخلف احمد سهلا

ويطهرن في الطاء السكون وهاؤه يضم وخفا اذ سما كيف عولا

وضم يخافا فاز والكل ادغموا ...

وقصر اتيتم من ربا واتيتم ...

معاً قدر حرك من صحاب وحيث جا
بضم تمسوهن وامدده شلشلا

وصية ارفع صفو حرميه رضى
ويبصط عنهم غير قنبل اعتلا

وبالسين باقيهم وفي الخلق بصطة
وقل فيهما الوجهان قولا موصلا

يضاعفه ارفع في الحديد وههنا
سما شكره والعين في الكل ثقلا

وما آتيتم من ربا در سورة الروم بقصر همزه ودر هر دو موضع ودیگران بمد قوله معاً قدر
حرك يعنى ميخوانند حمزه وكسائى وحفص وابن ذكوان على الموسع قدره وعلى المقتر قدره
بفتح دال قدره در دو موضع ودیگران باسكان قوله وحيث جاء يعنى هرجا كه واقع
شود لفظ تمسوهن بضم تا وبالف بعد از ميم حمزه وكسائى ميخوانند ودیگران بفتح تاء
وبحذف الف قوله وصية يعنى مرفوع كوان ارمثال لفظ وصية لازواجهم
از برای ابوبكر ونافع وابن كثير وكسائى واز برای دیگران منصوب است قوله ويبصط
يعنى ويبصط واليه ترجعون بصاد هم از ایشان منقول است يعنى از ابوبكر
ونافع وابن كثير وكسائى غير از قنبل وباقيان بسين ميخوانند قوله وفى الخلق بصطة
يعنى وزادكم فى الخلق بصطة در سورة الاعراف بصاد هم ایشان ميخوانند ودیگران
بسين قوله وقل فيهما يعنى بگوی ای قاری كه آن دو وجه مذكور كه صاد است وسين
از خلاد وابن ذكوان روایت كرده اند يعنى هر یك را از ایشان دو وجه است قوله
يضاعفه يعنى يضاعفه له اضعافا در این سوره وفيضاعفه له واجر
كريم در سورة الحديد نافع وابن كثير وابو عمرو وحمزه وكسائى برفع فا ميخوانند
ودیگران بنصب قوله والعين فى الكل ثقلا يعنى ميخوانند ابن كثير وابن عامر
بتشديد عين وبحذف الف كه از پیش عين است از هر فعلى كه مشتق بود از مضاعفه
مثل نضعفه ويضعف لها العذاب ومضعفة ويضعفهم ودیگران

كما دار واقصر مع مضعفة وقل
عسيتم بكسر السين حيث أتى انجلا

دفاع بها والحج فتح وساكن
وقصر خصوصا غرفة ضم ذو ولا

ولا بيع نونه ولا خلة ولا
شفاعة وارفعهن ذا أسوة تلا

ولا لغو لا تأثيم لا بيع مع ولا
خلال بإبراهيم والطور وصلا

ومد أنا في الوصل مع ضم همزة
وفتح أتى والخلف في الكسر بجلا

وننشزها ذاك وبالراء غيرهم
وصل يتسنه دون هاء شمردلا

ودیگران بتخفيف عين وبالف از پیش عين ميخوانند پس در صورت در سوره حديد
چهار قرائت باشد فيضعفه از ابن كثير برفع وفيضعفه از ابن عامر بنصب
وفيضاعفه برفع از دیگران قوله وقل عسيتم يعنى فهل عسيتم ان كتب نافع
بكسر سين ميخوانند ودیگران بفتح سين هرجا كه واقع شود قوله دفاع يعنى
ميخوانند غير از نافع ولولا دفع الله الناس در اینجا ودر سوره الحج بفتح دال وسكون
فاو قصر ونافع بكسر دال وفتح فاء وبالف بعد از فاء قوله غرفة يعنى ميخوانند ابن
عامر وكوفيان الا من اغترف غرفة بضم غين غرفة ودیگران بفتح قوله ولا
بيع يعنى ميخوانند ابن عامر وكوفيان ونافع لا بيع فيه ولا خلة ولا شفاعة
در این سوره وان يأتى يوم لا بيع فيه ولا خلال در سوره ابراهيم ولا لغو
فيها ولا تأثيم در سوره والطور این جمله برفع وتنوين وابن كثير وابو عمرو كه باقى
مانده اند بنصب ميخوانند از غير تنوين قوله ومد انا يعنى ميخوانند نافع ضمير انا را
باثبات الف در حالت وصل چون بعد از او همزه مضمومه بود مانند انا احيى واميت
يا همزه مفتوحه بود مانند انا اقل منك يا همزه مكسوره بود مثل ان انا الا نذير نقل كرده اند
از قالون در آن دو وجه اثبات وحذف وورش را حذف است قوله وننشزها
يعنى ميخوانند حمزه وكسائى لم يتسنه وانظر را بحذف هاء در حالت وصل يعنى
يتسن اما در حالت وقف جميع قراء هاء ميخوانند در آنكه ها ثابت است ودیگران

وبالوصل تال علم مع الجزء شايع
فضر هن ضم الضاد بالكسر فصلا

در باین باثبات ها میخوانند قوله وبالوصل تال اعلو و دیگران بهمزه قطع و رفع میم قوله
فصرهن الیک بکسر صاد میخواند حمزه و دیگران بضم صاد قوله وجزءا یعنی میخوانند ابو بکر جزءا
جزءا را دراین سوره وجزء مقسوم را در سوره الحجر ومن عباده جزءا در سوره الزخرف
بضم زا و دیگران باسکان وحیث ما اکلها ذکری یعنی میخوانند ابن عامر و کوفیان
لفظ اکلها که مضاف بضمیر مؤنث بود هر جا که واقع شود بضم کاف و آنچه مضاف بضمیر نگر
بود یا مضاف نباشد مانند اکله و فی الاکل و اکل ابو عمرو با ایشان موافقت
مینماید و ضم کاف و دیگران باسکان کاف خوانند قوله وفی ربوة یعنی میخوانند
عاصم و ابن عامر بربوة اصحابها در این سوره والی ربوة در المؤمنین بفتح را و
دیگران بضم قوله وفی الوصل یعنی شدد کرده از مخاطب زبانی بزی در ولت
وصیر یعنی و یک تا که بعد از وی یاد کرده میشود جا بر آنکه در هر مقام تا و باشد تا
اول را و عام میکند در حرام و دیگران تخفیف میخوانند بنا بر آنکه تا اول محذوف است
و اما در حالت وقف هیچ خلافی نیست در تخفیف تا زیرا که ممکن است ابتدا کردن
و این موضع سر و یک کانو لا تیمموا الخبیث است در این سوره و ان الذین
توفیهم الملائکة در سوره النساء و لا تفرقوا و اختلفوا در ال عمران و فتفرق
بکم عن سبیله در سوره الانعام و لا تعاونوا علی الاثم در سوره المائدة
و کلمه تلقف در سه موضع در سوره الاعراف فاذا هی تلقف در سوره طه و القی

تنزل عنه اربع وتناصرون
وتارا تلظى اذ تلقون ثقلا

والقِ ما فی یمینک تلقف و در سوره الشعرا فاذا هی تلقف و کلمه تنزل در
چهار موضع ما تنزل الملائکة در سوره الحجر و علی من تنزل الشیاطین تنزل
علی در سوره الشعرا و تنزل الملائکة و الروح در سوره القدر ما لکم لا
تناصرون در والصافات و نارا تلظی در واللیل و اذ تلقونه بالسنتکم در سوره
النور و یوم یات لا تکلم در سوره هود و ان تولوا فانی اخاف و فان تولوا
فقد ابلغتکم هر دو در سوره هود فان تولوا فانما علیه در سوره النور و ان تولوهم
الممتحنة و لا تولوا عنه و انتم تسمعون در سوره الانفال و هم در این سوره
انفال و لا تنازعوا فتفشلوا و لا تبرجن تبرج الجاهلیة و لا ان
تبدل بهن هر دو در سوره الاحزاب و قل هل تربصون بنا الا در سوره
التوبه قوله و جمع الساکنین یعنی از آنجا که تکلم مع حرفی تولوا بعد ها
تا اینجا و کلمه باشد که جمع ساکنین میان ایشان منکشف گشته و ظاهر شد قوله
تمیز یروی یعنی یکی دیگر از تاآت سر و یک کان تمیز من الغیظ است در سوره
الملک و بعد از آن لما تخیرون است در سوره نون والقلم و عنه تلهی در سوره
عبس قوله قبله الهاء وصلا یعنی بزی وصل کرده است ها عنه را بواو در شان
تلهی بر مذهب خود و از برای آن این را بگوید تا کسی وهم کند که بزی ها
عنه را وصل میکند بواو از جهت ساکنی که بعد از و است هیچ پیچ در باب الکنایه گفته که

وَفِی الحُجُرَاتِ التَّاءُ فِی لِتَعَارَفُوا
وَتَبَّدَ وَلَا اخرٌ فَانٍ مِنْ قَبْلِهِ جَلَا

ومن دون وصل ضمها قبل ساكن قوله وفی الحجرات یعنی ودیگر قبل لتعارفوا
وازپیش ولا تجسسوا ولا تنابزوا هرسه در الحجرات النون سی وکیب موضع که مذکور
کرده بودیم تمام شد قوله وکنتم تمنون یعنی بزی را دو موضع دیگرست که تشدید تا
میخوانند ولیکن او را اختلافست در آنها و آن دو موضع ولقد کنتم تمنون الموت است
در آل عمران وفظلتم تفکهون در سوره الواقعه قوله نعما یعنی میخوانند ابن عامر وحمزه
وکسائی ان تبدوا الصدقات فنعما هی در سوره وان الله نعما یعظکم به در سوره النسا
بفتح نون وکسر عین ودیگران بکسر نون وعین ولکن ابوبکر وقالون وابوعمرو واخفا
کسر عین میکنند یعنی باختلاس میخوانند قوله ویکفر یعنی میخوانند حفص وابن عامر ویکفر
عنکم من سیئاتکم بیاء و باقیان بنون وازین باقیان نافع وحمزه وکسائی ونکفر بجزم
را میخوانند ودیگران برفع پس سه قرائت شد قوله ویحسب یعنی میخوانند نافع وابن کثیر
وابوعمرو وکسائی لفظ یحسب را وقتیکه فعل مستقبل بود بکسر سین در همه قرآن
خواه که متصل بضمیر باشد یا نه وخواه که بتا باشد یا بیا مانند ایحسب الانسان
ولا تحسبن فلا تحسبنهم ومانند آن باقیان بفتح سین خوانند قوله وقل فاذنوا
یعنی میخوانند حمزه وابوبکر فآذنوا بحرب من الله بالف بعد از همزه و بتحریک همزه بفتح
وبکسر ذال ودیگران فاذنوا بترک الف وباسکان همزه وفتح ذال قوله ومیسره
یعنی المیسره بضم سین قرائت نافع است پس دیگران بفتح خوانند قوله وتصدقوا

وَتَصَدَّقُوا خِفٌّ تَمَا تُرْجَعُونَ قُلْ
بِضَمٍّ وَفَتْحٍ عَنْ سِوَی وَلَدِ الْعَلَا

وتصدقوا میخواند عاصم وان تصدقوا خیر لکم بتخفیف صاد ودیگران قوله ترجعون
قل یعنی بگو ای مخاطب واتقوا یوما ترجعون بضم تاء وفتح جیم منقولست از غیر
ابوعمرو پس ابوعمرو بفتح تاء وکسر جیم خواند قوله وفی ان تضل یعنی میخواند حمزه
ودیگران بفتح همزه قوله وخففوا فتذکر یعنی میخوانند ابن کثیر وابوعمرو فتذکر احدیهما
بتخفیف کاف ودیگران بتشدید قوله وارفع الراء یعنی میخواند حمزه فتذکر بتشدید وبرفع
راء ونصب را قوله تجارة یعنی کوفیان منصوب میکردانند الا ان تکون تجارة
عن تراض منکم ودر النساء عاصم فقط منصوب میکرداند تجارة را وحاضرة درین سوره پس
دیگران برفع خوانند قوله وحق رهان یعنی میخوانند ابن کثیر وابوعمرو فرهن مقبوضة
بضم راء وهاء در موضع کسر وقطع وقصر ودیگران فرهان بکسر راء وفتح هاء والف بعد از هاء قوله
ویغفر یعنی میخوانند نافع وابن کثیر وابوعمرو وحمزه وکسائی فیغفر لمن یشاء ویعذب
من یشاء بجزم راء وباء وابن عامر وعاصم که باقی اند برفع هر دو اما قاعده اصل خواد عام
واظهار در یغفر لمن دانسته باشد و سوسی او غام فقط قوله والتوحید فی وکتابه
بلفظ مفرد ودیگران وکتبه بصیغه جمع میخوانند ابوعمرو وحفص وصدقت بکلمات
ربها وکتبه در سوره التحریم بجمع ودیگران وکتابه بتوحید قوله وبیتی
وعهدی تا ختم حدالله چون یائات اضافه را در باب یاء متصل یاد کرده ٥
در آخر سوره ها برای احتیاط اینها را درین سوره هشت یاء است بلیتی للطائفین

وَاَضْجَاعُكَ التَّوْرٰيةَ مَا رُدَّ حُسْنُهُ
وَقُلِّلَ فِي جَوْدٍ وَبِالْخُلْفِ بَلَّلَا

وعهدى الظالمين فاذكرونى اذكركم وربى الذى يحيى ربى لعلهم يرشدون
فانه منى الا من اغترف وانى اعلم ما لا وانى اعلم غيب السموات سوره
العمران قوله اضجاعك اماله كرده اند لفظ التورية را در اين سوره و هر جا كه واقع شود
ابن ذكوان و كسائى و ابو عمرو و اماله بين بين ميكنند حمزه و ورش و قالون بخلاف
قوله وفى يغلبون يعنى ميخوانند حمزه و كسائى سيغلبون و يحشرون الى جهنم
بياء غيبة و ديگران بتاء خطاب ميخوانند يعنى نافع يرونهم مثليهم بياء غيبة
پس نافع بتاء قوله و رضوان يعنى مضموم ميكردانند ابو بكر راء لفظ رضوان را هر جا كه
واقع شود مگر موضع دوم از سوره المائدة الا من اتبع رضوانه كه در كسر آن هيچ خلاف
نيست قوله ان الذين يعنى ميخواند كسائى ان الدين عند الله الاسلام را بفتح همزه
و ديگران بكسر قوله وفى يقتلون يعنى ميخواند حمزه در موضع و يقاتلون الذين يأمرون
قوله وفى بلد يعنى ابو بكر و ابن كثير و ابو عمرو و ابن عامر ميخوانند لفظ الميت معرف
و ميت منكر را بتخفيف مانند يخرج الحى من الميت و يخرج الميت من الحى و الى
بلد ميت و لبلد ميت و ديگران بتشديد قوله والميتة الخف خولا يعنى و اية
لهم الارض الميتة در سوره يس غير از نافع بتخفيف ميخوانند پس نافع بتشديد خواند
قوله و ميتا يعنى ميخوانند غير نافع او من كان ميتا در سوره الانعام و لحم اخيه
ميتا در سوره الحجرات بتخفيف پس نافع بتشديد خواند قوله و من لم يعش يعنى

وَكَفَّلَهَا الْكُوفِي ثَقِيلًا وَسَكِّنُوا
وَضَعْتُ وَضُمُّوا سَاكِنًا صَحَّ كُفَّلَا

يعنى بخود صاحب شده است در او صفت موت پس همه قراء آن را بتشديد ميخوانند مانند
وما هو بميت و انك ميت و انهم ميتون و ثم انكم بعد ذلك لميتون قوله
و كفلها يعنى ميخوانند كوفيان و كفلها زكريا بتشديد كفلها و ديگران بتخفيف
ميخوانند ابو بكر و ابن عامر و الله اعلم بما وضعت باسكان عين و ضم تاء و ديگران
بفتح عين و اسكان تاء قوله و قل زكريا يعنى ميخوانند حمزه و كسائى و حفص زكريا
هر جا كه واقع شود و ديگران بهمزه خوانند و مد او لازم آيد قوله صحاب و رفع يعنى رفع
گردانند زكريا را اول را كه آن و كفلها زكريا است از غير شعبه پس شعبه آن را
بنصب خوانند قوله و ذكر فناداه يعنى ميخوانند حمزه و كسائى فناديه الملائكة با
اماله و ديگران بضمير مؤنث قوله و من بعد يعنى ميخوانند حمزه و كسائى ان الله يبشرك
فى المحراب بعد از فنادته الملائكة بكسر همزه و ديگران بفتح قوله مع الكهف
يعنى ميخوانند ابن عامر و نافع و ابن كثير و ابو عمرو و عاصم يبشرك بيحيى و يبشرك بكلمة
منه و يبشر المؤمنين در اول سبحان و يبشر المؤمنين در اول الكهف بضم
ياء و فتح باء و كسر شين و تشديد شين و ديگران در موضع چهارگانه بفتح ياء و اسكان
باء و ضم شين و تخفيف قوله نعم عم يعنى ميخوانند عاصم و نافع و ابن عامر ذلك الذى
يبشر الله در حم شورى بتشديد و ديگران بتخفيف قوله و فى التوبة اعكسوا
يعنى ميخواند حمزه يبشرهم ربهم را در سوره التوبة و انا نبشرك بغلام اسمه

ویعلمه بالیاء نص أ ثمّة
وبالکسر انی اخلق اعتاد افضلا

در سورهٔ الحجر ولنبشّره المتّقین در سورهٔ کهیعص بعکس آن موضع یعنی بتخفیف و دیگران
بتشدید چرا که عکس تثقیل تخفیف است قوله ویعلمه بالیاء یعنی میخوانند عاصم و نافع ویعلّمه
الکتاب والحکمة بیاء و دیگران بنون قوله وبالکسر انّی یعنی میخوانند نافع انّی
اخلق لکم بکسر و باقیان بفتح وفی طائرا یعنی میخوانند همه قرّاء غیر از نافع فیکون طیرا
باذن الله را درین سوره فیکون طیرا باذنی را در سورهٔ المائده در موضع طائرا و نافع

وفی طائرا طیرا بها وعقودها
خصوصا وفیاء وفی نوفیهم علا

در هر دو موضع قوله وبالیاء یعنی میخوانند حفص فیوفیهم اجورهم بیاء و باقیان بنون قوله
والالف یعنی میخوانند قنبل و ورش لفظ ها انتم هر جا که واقع شود بغیر الف بر وزن
فعلتم و باقیان بالف بر وزن فاعلتم قوله سهل اخا یعنی نافع و ابو عمرو تسهیل میکنند
همزه را و از ورش نیز آمده است و باقیان بتحقیق همزه میخوانند پس حاصل آن شد
که قنبل را تحقیق همزه باشد بی الف و ورش را دو وجه باشد تسهیل همزه با الف

ولا الف فی ها هانتم زکا جنا
وسهّل اخا حمد وکم مبدل جلا

قوله وفی ها یعنی بر قرائت ابن ذکوان و کوفیان و بزّی ها در ها انتم از برای
تنبیه است که بر مضمر که انتم است در رفته زیرا که در مذهب ایشان الف را در میان
همزتین در نمی آورند و چون در اینجا در آورده اند پس این الف بعد از ها دلیل است
بر آنکه ها تنبیه است قوله و ابدل اکثر یعنی بر قرائت قنبل و ورش ها بدل از همزهٔ استفهام
باشد چنانکه ابدال کرده اند در اراق که هراق میگویند در ایاک که هیاک میگویند
و دلیل بر آنکه اصل ها همزه بوده است که ایشان هر دو بعد از ها الف را نیاورده اند

وفی هائه التنبیه من ثابت هدی
وابداله من همزة زان جمّلا

نیاورده اند که اگر در نزد ایشان از برای تنبیه بودی الف را از ها نیاوردندی و قنبل
که همزه را تسهیل نمیکند از برای آنست که این زمان اجتماع همزتین نیست و ورش
که تسهیل میکند نظر بر اصل میکند که همزه بوده قوله ویحتمل ها در ها انتم بر
قرائت جماعتی که غیر اینها اند بر قرائت ابو عمرو و قالون و هشام احتمال آن
دارد که بدل از همزه بود احتمال آن دارد که ها تنبیه باشد زیرا که در مذهب ایشان
آنست که ادخال الف بین الهمزتین در یک کلمه میکنند و الف در اینجا قرائت
ایشان ثابت است در مفتوحین ابو عمرو و قالون تسهیل کرده اند پس
مبدل از همزه بود اگر ها تنبیه بگیرند تسهیل ایشان بر خلاف اصل ایشان
باشد قوله وجیه یعنی بسیاری از قرّاء که ایشان را جاری و شهر بود که آن ها وجه را
از برای همه قرّاء ذکر کرده اند پس در وجه قالون و ابو عمرو و هشام بر آن طریق باشد

ویحتمل الوجهین عن غیرهم وکم
وجیه به الوجهین للکل حمّلا

که ذکر کردیم و احتمال ها تنبیه در قرائت ورش و قنبل آن که بگویند که ایشان
الف را حذف کرده اند از برای تخفیف و احتمال بدل در قرائت ابن ذکوان
و کوفیان و بزّی آن گویند که ایشان الف را آورده اند در میان همزه مبدله
در میان همزه ثابته بر خلاف اصل خود است و از برای اتباع منقول قوله
ویقصر فی التنبیه یعنی اگر چنانچه بگوییم که ها از برای تنبیه است پس از قنبل مد
منفصل کرده پس آن کسی که مذهب او قصر باشد قصر کند و آن کسیکه مذهب او

ویقصر فی التنبیه ذو القصر مذهبا
وذو البدل الوجهان عنه مسهّلا

وضم وحرك تعلمون الكتاب مع
مشددة من بعد بالكسر ذللا

قراءت هو و به خوانده قوله وذو البلد يعني كبيرا كه ما بعد بل از همزه كبير دو مذهب و تسهيل
همزه دوم است نزد او هر وجه جايز باشد مد و قصر زيرا كه برا و صادق است وا ن
حرف مد قبل همز مغير قوله وضم وحرك يعني ميخوانند ابن عامر و كوفيان
تعلمون الكتاب بضم تا و تحريك عين بفتح و كسر لام مشدده و باقيان بفتح تا و سكون
عين و تخفيف لام مفتوحه قوله ورفع ولا يامركم ان تتخذوا الملائكة رابع
و ديگران بنصب قوله وبالفتح يعني خوانده اند غير نافع لما آتيتكم من كتاب
را بتاء مضمومه بالف و خوانده است نافع آتيناكم بنون جمع و كسر لما يعني لما
آتيتكم بكسر لام قراءت حمزه است پس ديگران بفتح لام خوانند و ميخوانند حفص واليه تر
جعون را بياء غيبة و ديگران بتاء خطاب و ميخوانند ابو عمرو و حفص افغير دين الله
يبغون را بياء و ديگران بتاء قوله وبالكسر حج البيت يعني حج البيت بكسر حا
منقول است از حفص و حمزه و كسائي پس ديگران بفتح خوانند قوله وغيب ما تفعلوا
من خير فلن تكفروه و از براي حفص و حمزه و كسائي بغيب خوانده اند و از براي باقيان بخطاب
قوله يضركم يعني لا يضركم كيدهم شيئا بكسر ضاد و جزم را قراءت نافع و ابن كثير
و ابو عمرو است و غير ايشان ضاد و را را مضموم ميكردانند و تشديد را قوله وفيما
ههنا يعني بخوان در آن حرف كه در اين سوره است كه آن الملائكة منزلين است
وكررا
و در سوره العنكبوت انا منزلون از براي ابن عامر بكسر تشديد زا و از براي باقيان بتخفيف قوله

وكسر واو يعني واو من الملائكة مسومين حق ابن كثير و ابو عمرو و عاصم است پس ديگران
بفتح خوانند قوله قل سارعوا الا يعني بگو اي مخاطب كه وسارعوا الى مغفرة بحذف
واو پيش از سين قراءت ابن عامر و نافع است پس ديگران باثبات واو خوانند
قوله وقرح يعني ميخوانند حمزه و كسائي و شعبه ان يمسسكم قرح وقرح مثله و
القرح بضم قاف و ديگران بفتح قاف قوله ومع مد خوانده است ابن كثير لفظ
وكائن را هر كجا كه واقع شود بعد از كاف همزه مكسوره بعد از الف بر وزن
كاعن و ديگران همزه مفتوحه بعد از كاف و ياء مشدده مكسوره بعد از همزه
بر وزن كعين قوله وقاتل بعده يعني ميخوانند ابن عامر و كوفيان قاتل معه
بفتح قاف مضمومه و تاء مكسوره و بالف بعد از قاف از باب مفاعلة و ديگران قتل
بضم قاف و قصر و كسر تاء از قتل قوله وحرك يعني خوانده اند ابن عامر و كسائي
لفظ الرعب و رعبا هر جا كه باشد بتحريك عين بضم و ديگران باسكان قوله
ويغشى يعني خوانده اند حمزه و كسائي تغشى طائفة منكم بتأنيث پس ديگران
بتذكير خوانند قوله وقل كله لله يعني بگو كه كله لله برفع قراءت ابو عمرو است
پس ديگران بنصب خوانند قوله و بما يعملون يعني ميخوانند حمزه و كسائي و ابن كثير
بما يعملون بصير را بياء غيبة و ديگران بتاء خطاب قوله ومتم و متنا بضم
ميم هر كجا شوند و ديگران بكسر ميم قوله وحفص يعني حفص درين سوره بضم ميخواند

وَبِالْغَيْبِ عَنْهُ تَجْمَعُونَ وَضُمَّ فِي
يَغُلَّ وَفَتْحُ الضَّمِّ إِذْ شَاعَ كُفِّلَا

ودیگر مواضع بکسر قوله وبالغیب یعنی خیر مما یجمعون بیاء غیبه منقولست از حفص
فقط پس دیگران بتاء خطاب خوانند قوله وضم یعنی میخوانند نافع وحمزه وکسائی وابن عامر ان
یُغَلّ بضم یاء وفتح غین وباقیان بفتح یاء وضم غین قوله بما قتلوا اعنی تشدید در تاء ما
قتلوا اظل غادر قرائت روایت هشام است وتشدید در قتلوا که بعد ازین است
یعنی ولا تحسبن الذین قتلوا ودر آنچه که در آنچه که در سوره الحج است یعنی ثم
قتلوا اوماتوا آن هم قرائت ابن عامر است قوله والاخر یعنی وقتلوا لاکفرن عنهم
سیئاتهم در آخر این سوره وقد خسر الذین قتلوا اولادهم در سوره الانعام
ابن عامر وابن کثیر هر دو را تشدید میخوانند ودیگران بتخفیف قوله وبالخلف
یعنی میخواند هشام ولا تحسبن الذین قتلوا را بغیبه ولکن بخلاف زیرا که خطاب
نیز ازو روایت کرده اند قوله ویحزن یعنی خوانده است نافع لفظ یحزن را هر که واقع
غیر لا یحزنهم الفزع در سوره انبیاء بضم یاء وکسر زاء ودیگران بفتح یاء وضم
زاء مثل ولا یحزنک ولیحزننی ومثال آن قوله وخطاب یعنی میخواند
حمزه ولا تحسبن الذین کفروا ولا یحسبن الذین یبخلون را در دو

وَخَاطَبَ حَرْفَا يَحْسَبَنَّ فَخُذْ وَقُلْ
بِمَا يَعْمَلُونَ الْغَيْبُ حَقٌّ وَذُو مَلَا

موضع ودیگران بغیبه قوله بما یعملون یعنی بگوی آنرا که والله بما یعملون
خبیر بغیبه در او ثابت است از ابن کثیر وابو عمرو بس دیگران بخطاب
خوانند قوله یمیز یعنی خوانده اند حمزه وکسائی حتی یمیز الخبیث من الطیب در این

سَنَكْتُبُ يَاءٌ مَعْ فَتْحِ ضَمِّهِ
وَقَتْلَ ارْفَعُوا مَعْ يَا نَقُولُ فَيَكْمُلَا

در این سوره و لیمیز الله الخبیث من الطیب در الانفال بکسر یاء ساکنه وتشدید
ان وبفتح میم وضم یاء اولی وباقیان باسکان یاء وکسر میم وفتح یاء اول قوله
سنکتب یاء یعنی خوانده است حمزه سنکتب ما قالوا بیاء مضمومه وتاء مفتوحه
وقتلهم الانبیاء برفع لام ویقول ذوقوا بیاء غیبه ودیگران بنون
مفتوحه وضم تاء ونصب قتلهم ونون ونقول قوله وبالزبر الشامی یعنی
میخواند ابن عامر جاؤا بالبینات بزیادة باء قوله واکشف الرسم یعنی کشف کن رسم را
وتفحص نما رسم مصاحف تا بیان نماینده باشی بقول جمیل از برای آنکه اختلاف کرده اند
در بالکتاب بزیاده باء در مصحف شامی مرسوم است یا نه هشام روایت کرده است از
ابن عامر و او از ابو الدرداء بزیادة اثبات باء را در مصحف شامی وهرون بن موسی از
اخفش میگوید که زده کرده اند باء را در بالزبر فقط در مصحف شامی یعنی در بالکتاب
زیاده کرده اند قوله صفا حق یعنی میخوانند ابو بکر وابن کثیر وابو عمرو لیبیننه
للناس ولا یکتمونه بغیبه ودیگران بخطاب قوله فلا تحسبنهم الغیب
یعنی میخوانند ابن عامر وابن کثیر وابو عمرو ولا تحسبن الذین یفرحون بغیبه
غیر ایشان بخطاب پس در او چهار قرائت باشد لا یحسبن ادح
لا تحسبن ک لا تحسبن لف لا تحسبن قوله وحقا بضم الباء
یعنی میخوانند ابن کثیر وابو عمرو فلا یحسبنهم بمفازة بغیبه وضم باء ودیگران

هُنا قاتلوا اُخرْ شِفاءٌ وبَعدُ في
براءةَ اُخرْ يقتلونَ شمردلا

که از پیش معلوم شده ودیگران بخطاب فتح یا واز این دیگران نافع وکسائی بکسر سین میخوانند

وابن عامر وعاصم وحمزه بفتح سین پس درست باشد قوله هُنا قاتلوا یعنی خوانده اند

حمزه وکسائی درین سوره وقتلوا وقاتلوا لاکفرن عنهم در سوره التوبه فیقتلون

ویقتلون بتاخیر بناء معروف از مجهول وباقیان قوله ویاءاتها وجهی یعنی

یاءات اضافه که دراین خلاف کرده اند دراین سوره شش است اسلمت وجهی لله

وانی اعیذها بك وانی اخلق من الطین وفتقبل منی انك ورب اجعل

لی ایة ومن انصاری الی الله سورة النساء قوله وکوفیهم یعنی میخوانند کوفیان

از قراء تساءلون به را بتخفیف سین وباقیان بتشدید قوله وحمزة یعنی خوانده حمزه و

الارحام ان الله کان را بخفض میم قوله وقصر قیاما یعنی قصر قیما واز ایشان یعنی

قیما وانت نافع است وابن عامر پس باقیان بمد خوانند یعنی قیاما قوله وضم یصلون

یعنی مضموم کردان وسیصلون سعیرا ازبرای ابن عامر وابوبکر پس دیگران خوانند

قوله نافع یعنی خوانده است نافع وان کانت واحدة برفع ودیگران بنصب قوله

ویوصی بفتح الصاد یعنی یوصی بها او دین اول بفتح صاد صحیح گشته از بوبکر

وابن عامر وابن کثیر در یوصی بها او دین آخر حفص موافقت ابوبکر میکند

در فتح صاد پس دیگران بکسر خوانند قوله وفی ام مع یعنی میخوانند حمزه وکسائی وانه

فی ام الکتاب در سوره الزخرف وفی امها رسولا در سوره القصص وفلامه

ویاءاتها وجهی وانی کلاهما
ومنی وانصاری عبادی ولی اجعل

وقصر قیاما عم یصلون ضم کم
صفا نافع بالرفع واحدة جلا

ویوصی بفتح الصاد صح کما دنا
ووافق حفص فی الاخیر مجملا

وفی ام مع فی امها فلامه
لدی الوصل ضم الهمز بالکسر شمللا

وفی امهات النحل والنور والزمر
مع النجم شاف واکسر المیم فیصلا

وفلامه در هر موضع درین سوره بکسر حمزه ودر مواضع چهارگانه واین وقتی بود که حرف

جر را بالفظ ام وصل کنند که اگر فصل کنند همزه را مکسور کردن قوله وفی امهات

النحل من بطون امهاتکم ودر سوره النور او بیوت امهاتکم ودر سوره الزمر فی

بطون امهاتکم ودر سوره والنجم اجنة فی بطون امهاتکم بکسر همزه در مواضع اربع

درحالت وصل که اگر وقف دراین مواضع چهارگانه مکسور میکرداند میم را درحالت وصل

قوله وندخله یعنی خوانده اند نافع وابن عامر ندخله جنات تجری وندخله ونکفر

عنه سیئاته وندخله جنات در سوره الطلاق ونکفر عنه سیئاته وندخله

در سوره التغابن وندخله جنات ویعذبه عذابا الیما در سوره الفتح ابن حمله بنون

دیگران بیاء قوله وهذان خصمان در سوره الحج وان هذان لساحران در سوره

طه وهاتین علی ان در سوره القصص واللذان یاتیانها منکم دراین سوره

وارنا اللذین اضلانا در سوره حم السجده این چهار کلمه مشدد گردانیده میخوانند

ازبرای ابن کثیر قوله فذانك برهانان من ربك در سوره القصص ابن کثیر وابو عمرو

وتشدید میخوانند ودرحال تشدید در مجموع مد لازم آید ودیگران بتخفیف خوانند با مد

قوله وضم هنا یعنی مضموم گردانیده اند حمزه وکسائی کاف را دران ترثوا النساء

کرها دراین سوره وقل انفقوا طوعا او کرها در سوره التوبه مضموم میکردانند

کوفیان وابن ذکوان کاف را از حملته امه کرها ووضعته کرها در سوره

وندخله نون مع طلاق وفوق مع
نکفر نعذب معه فی الفتح اذ کلا

وهذان هاتین اللذان اللذین قل
یشدد للمکی فذانك دم حلا

وضم هنا کرها وعند براءة
شهاب وفی الاحقاف ثبت معقلا

وَذِي الْكُلِّ فَافْتَحْ يَا مُبَيِّنَةٍ دَنَا
صَحِيحًا وَكَسْرُ الْجَمْعِ كَمْ شَرَفًا عَلاَ

الاحقاف و دیگران بفتح کاف خوانند قوله و فی الکل یعنی میخوانند ابن کثیر و ابو بکر لفظ
مبینة را هر جا که واقع شود بفتح یاء و دیگران بکسر قوله و کسر الجمع یعنی ابن عامر و حمزه و کسائی
و حفص کلمه مبینات را در جمع قرآن بکسر یاء پس باقیان بفتح یاء خوانند قوله و فی
محصنات یعنی میخواند کسائی لفظ محصنات نکره و المحصنات معرف را بکسر صاد الا
و المحصنات من النساء که واقع است در اول که او را بفتح میخوانند قوله و ضم
یعنی خوانده اند حمزه و کسائی و حفص و احل لکم بضم همزه و کسر حاء و باقیان بفتح
همزه و حاء قوله و فی احصن یعنی بضم همزه و کسر صاد در فاذا احصن قرائت
حفص و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و نافع است پس دیگران بفتح همزه و صاد خوانند
قوله مع الحج ضموا یعنی مضموم گردانیده اند غیر نافع میم مدخلا کریما در
این سوره و لیدخلنهم مدخلا یرضونه را در سوره الحج پس نافع بفتح خوانند
قوله و سل یعنی لفظ و اسئل و و اسئلوا و فاسئلوا یعنی صیغه امر از سؤال که پیش از سین واو یا فا باشد کسائی و ابن کثیر نقل حرکت همزه میکنند بسین و همزه را
میاندازند در حالین و حمزه در وقف و دیگران با ثبات همزه میخوانند قوله و
عاقدت یعنی و الذین عقدت ایمانکم بقصر کوفیان میخوانند و دیگران
عاقدت بمد قوله و مع الحدید یعنی میخوانند حمزه و کسائی لفظ بالبخل را در این
سوره و در سوره حدید بفتح باء و خاء و باقیان بضم باء و سکون خاء قوله و فی

وَفِي مُحْصَنَاتٍ فَاكْسِرِ الصَّادَ رَاوِيًا
وَفِي الْمُحْصَنَاتِ اكْسِرْ لَهُ غَيْرَ أَوَّلاَ
وَضَمٌّ وَكَسْرٌ فِي أُحِلَّ صِحَابُهُ
وُجُوهٌ وَفِي أُحْصِنَّ عَنْ نَفَرِ الْعُلاَ
مَعَ الْحَجِّ ضَمُّوا مَدْخَلاً خَصَّهُ وَسَلْ
فَسَلْ حَرِّكُوا بِالنَّقْلِ رَاشِدُهُ دَلاَ
وَفِي عَاقَدَتْ قَصْرٌ ثَوَى وَمَعَ الْحَدِيدِ
فَتْحُ سُكُونِ الْبُخْلِ وَالضَّمِّ شَمْلَلاَ
وَفِي حَسَنَةٍ حِرْمِيٌّ رَفْعٌ وَضَمُّهُمْ
تُسَوَّى نَمَا حَقًّا وَعَمَّ مُثَقِّلاَ

و فی حسنة یعنی میخوانند نافع و ابن کثیر و ان تک حسنة یضاعفها را
برفع و دیگران بنصب قوله تسوی یعنی خوانده اند عاصم و ابن کثیر و ابو عمرو
تسوی بهم الارض بضم تاء پس دیگران بفتح تاء خوانند و ازین جمله دیگران نافع
و ابن عامر تشدید سین میخوانند و حمزه و کسائی بفتح تاء و تخفیف سین و بامالة قوله و لا
مستم یعنی خوانده اند حمزه و کسائی او لمستم النساء در این سوره و در سوره ای که بعد از این سوره
یعنی المائدة بقصر و دیگران او لامستم بمد قوله و رفع قلیل یعنی میخواند ابن عامر ما فعلوه
الا قلیل منهم را بنصب قلیلا و دیگران برفع قلیل قوله و انث یعنی بتانیث خواندن
کان لم یکن بینکم را از برای حفص و ابن کثیر و از برای باقیان بتذکیر قوله و لا یظلمون
یعنی خوانده اند حمزه و کسائی و ابن کثیر و لا یظلمون فتیلا بیاء غیبت و دیگران
بتاء خطاب قوله ادغام بیت یعنی خوانده اند ابو عمرو و حمزه بیت طائفة
را با ادغام تاء در طاء و دیگران باظهار قوله و اشمام یعنی هر صادی ساکن که بعد از او
دال باشد مثل اصدق و یصدفون و فتصدیه و یصدر الناس
و قصد السبیل و مانند آن حمزه و کسائی آن صاد را اشمام میکنند بین
الصاد و الزای قوله و فیها و تحت یعنی میخوانند حمزه و کسائی فتثبتوا ان
الله هر دو در این سوره و فتثبتوا ان تصیبوا قوما در سوره الحجرات ثاء
مثلثه از ثبوت و دیگران بباء میخوانند از بیان یعنی فتبینوا قوله و عم فتی

وَلاَمَسْتُمُ اقْصُرْ تَحْتَهَا وَبِهَا شَفَا
وَرَفْعُ قَلِيلٌ مِنْهُمُ النَّصْبُ كُلِّلاَ
وَأَنِّثْ يَكُنْ عَنْ دَارِمٍ تُظْلَمُونَ غَيْبُ
شُهْدٍ دَنَا إِدْغَامُ بَيَّتَ فِي حُلاَ
وَإِشْمَامُ صَادٍ سَاكِنٍ قَبْلَ دَالِهِ
كَأَصْدَقُ زَايًا شَاعَ وَارْتَاحَ أَشْمُلاَ
وَفِيهَا وَتَحْتَ الْفَتْحِ قُلْ فَتَثَبَّتُوا
مِنَ الثَّبْتِ وَالْغَيْرُ الْبَيَانَ تَبَدَّلاَ
وَعَمَّ فَتًى قَصْرُ السَّلاَمَ مُؤَخَّرًا
وَغَيْرُ أُولِي بِالرَّفْعِ فِي حَقِّ نَهْشَلٍ

ويؤتيهم بالياء في حماه وضم يد
خلون وفتح الضم حق صرا علا

نافع و ابن عامر و حمزه لمن القى اليكم السلم لست مؤمنا بقصر السلم و دیگران بمد السلام
قوله و غیر یعنی خوانده اند حمزه و ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم غیر اولی الضرر را برفع راء و باقیان
بنصب قوله و یؤتیه یعنی فسوف یؤتیهم اجرا عظیما بیاء قرائت حمزه و ابو عمرو
و بنون قرائت دیگر قوله و ضم یدخلون یعنی یدخلون الجنة درین سوره و در
سوره مریم و در اول الطول یعنی حم المؤمن بضم یاء و فتح خاء ثابت است از ابن کثیر و
ابو عمرو قوله و فی الثان یعنی سیدخلون جهنم داخرین که واقع است در حم
الطول بضم یاء و فتح خاء ابن کثیر و ابو بکر میخوانند و در سوره فاطر جنات عدن
یدخلونها بضم یاء و فتح خاء ابو عمرو و فقط میخواند پس باقیان در مجموع بفتح یاء و ضم
خاء خوانند قوله و یصالحا یعنی خوانده اند کوفیان یصالحا بینهما صلحا بضم
یاء و اسکان صاد با تخفیف و کسر لام و دیگران باین لفظ میخوانند که منظوم است
قوله و تلووا یعنی و ان تلووا بضم لام و حذف واو اولی قرائت ابن عامر و حمزه است
و دیگران باسکان لام و اثبات واو قوله و نزل یعنی خوانده اند نافع و کوفیان
نزل علی رسوله و الکتاب الذی انزل من قبل بفتح نون از نزل
و بفتح همزه از انزل بفتح زای از هر دو پس دیگران بضم نون و همزه و کسر زای
خوانند قوله عاصم یعنی قد نزل علیکم بفتح نون و زای عاصم فقط میخوانند حفص
و دیگران بضم نون و کسر زای قوله و یا سوف یعنی سوف نؤتیهم اجورهم

بالاسكان تعدوا سكنوه وخففوا
خصوصا واخفى العين قالون مسهلا

حفص فقط بیا میخواند پس باقیان بنون خوانند و خوانده است حمزه اولئک
سنؤتیهم اجرا عظیما بیاء و دیگران بنون قوله و فی الدرک یعنی آهسته
گردانیده اند کوفیان فی الدرک الاسفل باسکان راء و دیگران بفتح قوله تعدوا
یعنی خوانده همه قراء غیر نافع لا تعدوا فی السبت باسکان عین و تخفیف دال
پس نافع بفتح عین و تشدید دال خوانده و قالون اخفاء فتح عین میکند قوله و فی
الانبیاء یعنی میخواند حمزه و لقد کتبنا فی الزبور در سوره الانبیاء و در این
سوره و سوره الاسراء و آتینا داود زبورا بضم زاء و باقیان بفتح
سورة المائدة قوله و سکن معا یعنی ساکن کرده اند شنآن قوم را
در دو موضع از برای ابو بکر و ابن عامر پس باقیان بفتح خوانند قوله و فی کسر یعنی خوانده اند
ابو عمرو و ابن کثیر ان صدوکم عن المسجد الحرام بکسر همزه و باقیان بفتح قوله مع
القصر یعنی میخوانند حمزه و کسائی قسیة یحرفون الکلم را بقصر و تشدید یاء و باقیان
قاسیة بمد و تخفیف یاء قوله و ارجلکم یعنی و ارجلکم الی الکعبین بنصب
قرائت نافع و ابن عامر و کسائی و حفص است پس دیگران بخفض خوانند قوله
و فی رسلنا یعنی خوانده است ابو عمرو باسکان ضم سین از رسلنا و رسلهم
و رسلکم و باسکان ضم با در سبلنا بشرط آنکه بعد از لام دو حرف مکتوب
باشد و دیگران بضم خوانند و از جهت آن قید مکتوب کردیم تا رسله بیرون

وَفِي كَلِمَاتِ السُّحْتِ عَمَّ نُهَى فَتًى
وَكَيْفَ أَتَى أُذْنٌ بِهِ نَافِعٌ تَلَا

روو که اگرچه بعد از لام دو حرف است اما مکتوب یکیست شد قوله وفی کلمات یعنی خوانده اند نافع وابن عامر و عاصم و حمزه باسکان حاء در لفظ السحت هر جا که بیاید درین سوره پس دیگران بضم خوانند قوله وکیف یعنی خوانده است نافع لفظ اذن والاذن خواه که معرف باشد وخواه که منکر هر جا که بیاید باسکان ضم ذال وباقیان بضم قوله ورحما یعنی واقرب رحما در سوره الکهف باسکان حاء قرائت غیر ابن عامر است وابن عامر بضم حاء میخواند وخوانده اند حمزه وکسائی وحفص وابو عمرو واو نذرا را در والمرسلات باسکان ذال وباقیان بضم ذال قوله ونکرا یعنی خوانده حمزه وکسائی وابن عامر وابو بکر وهشام وحفص لفظ نکرا باسکان کاف وباقیان بضم کاف قوله ونکر دنا یعنی میخوانند ابن کثیر الی شیء نکر در سوره القمر باسکان کاف وباقیان بضم کاف قوله والعین یعنی والعین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن این چهار کلمه را مرفوع کرده اند از برای کسائی پس دیگران بنصب خوانند ومیخوانند کسائی وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر والجروح قصاص را برفع الجروح ودیگران بنصب قوله وحمزه یعنی میخواند حمزه ولیحکم اهل الانجیل بکسر لام ونصب میم ودیگران باسکان لام میم قوله یبغون یعنی میخواند ابن عامر افحکم الجاهلیة یبغون بخطاب ودیگران بغیبه قوله وقبل یعنی خوانده اند ابو عمرو وکوفیان ویقول الذین امنوا اهولاء الذین باثبات واو پیش از یقول ودیگران یقول بغیر واو

وَرُحْمًا سِوَى الشَّامِي وَنُذْرًا صِحَابُهُمْ
حَمَوْهُ وَنُكْرًا شَرْعُ حَقٍّ لَهُ عُلَا

وَقُلْ وَالْعَيْنَ فَارْفَعْ وَعَطْفَهَا
رِضًى وَالْجُرُوحَ ارْفَعْ رِضًى نَفَرٍ مَلَا

وَحَمْزَةُ وَلْيَحْكُمْ بِكَسْرٍ وَنَصْبِهِ
يُحَرِّكُهُ يَبْغُونَ خَاطَبَ كُمَّلَا

وَقَبْلَ يَقُولُ الْوَاوَ غُصْنٌ وَرَافِعٌ
سِوَى ابْنِ الْعَلَا مَنْ يَرْتَدِدْ عَمَّ مُرْسَلَا

وَحَرِّكْ بِالْإِدْغَامِ لِلْغَيْرِ دَالَهُ
وَبِالْخَفْضِ وَالْكُفَّارَ رَاوِيهِ حَصَّلَا

بغیر واو قوله ورافع سوی ابن العلا یعنی همه قراء ویقول برفع میخوانند وخوانده اند نافع وابن عامر من یرتدد منکم بدو دال مکسوره وساکنه قوله وحرک یعنی نافع وابن عامر یرتدد بفتح دال واو ادغام اول در ثانیه میخوانند قوله وبالخفض یعنی والکفار اولیاء بخفض کسائی وابو عمرو میخوانند پس بنصب خوانند قوله وبا عبد یعنی میخواند حمزه وعبد الطاغوت را بضم باء وخفض تاء ودیگران بفتح باء ونصب تاء قوله رسالاته یعنی خوانده اند ابن عامر ونافع وابو بکر فما بلغت رسالاته بجمع تاء ودیگران رسالته بافراد وفتح تاء قوله وتکون یعنی خوانده اند ابو عمرو وحمزه وکسائی وحسبوا الا تکون برفع ودیگران بنصب قوله وعقدتم یعنی میخوانند ابن ذکوان وحمزه وابو بکر عقدتم الایمان بتخفیف قاف ودیگران بتشدید قوله وفی العین یعنی میخوانند ابن ذکوان عاقدتم الایمان باثبات الف بعد از عین ودیگران بحذف قوله فجزاء یعنی خوانده اند کوفیان فجزاء بتنوین ومثل مابرفع ودیگران بترک تنوین میخوانند وخفض مثل ما قوله وکفارة یعنی وکفارة بتنوین کفارة ورفع طعام باضافه قرائت ابن کثیر وابو عمرو وکوفیان است ودیگران بترک تنوین وخفض طعام میخوانند قوله واقصر قیاما للناس ابن عامر بقصر یعنی قیما ودیگران قیاما قوله وضم استحق یعنی مفتوح کرده اند من طلب ضم تاء وکسر حاء استحق را از برای حفص پس دیگران استحق بضم تاء وکسر حاء خوانند ودر قرائت اول

وَبَا عَبَدَ اضْمُمْ وَاخْفِضِ التَّا فُزْ
رِسَالَاتِهِ اجْمَعْ وَاكْسِرِ التَّا كَمَا اعْتَلَا

صِفَا وَتَكُونُ الرَّفْعُ حَجَّ شُهُودُهُ
وَعَقَّدْتُمُ التَّخْفِيفُ مِنْ صُحْبَةٍ وَلَا

وَفِي الْعَيْنِ امْدُدْ مُقْسِطًا فَجَزَاءُ نَوِّنُوا
مِثْلُ مَا فِي خَفْضِهِ الرَّفْعُ ثُمِّلَا

وَكَفَّارَةٌ نَوِّنْ طَعَامِ بِرَفْعِ خَفْضِهِ
دُمْ غِنًى وَاقْصُرْ قِيَامًا لَهُ مُلَا

وَضَمُّ اسْتُحِقَّ افْتَحْ لِحَفْصٍ وَكَسْرُهُ
وَفِي الْأَوْلَيَانِ الْأَوَّلِينَ فَطِبْ صِلَا

وَضَمَّ الْغُيُوبِ يُكْسَرَانِ عُيُونٌ
الْعُيُونُ شُيُوخًا دَانَهُ صُحْبَةٌ مِلَا

در ابتداء همزه مکسوره است و در ضم مضموم قوله وفي الاوليان بسر وقيان الاوليان
خوانند قوله وضم الغيوب يعني بکسر بکیرد اند حمزه وابوبکر ضم غین الغیوب را هرجا که
واقع شود وکسر ابن کثیر و حمزه وکسائی وابوبکر وابن ذکوان ضم عیون والعیون یعنی خواه منکر خواه
معرف هرجا که واقع شود وضم شیوخا را در حم المؤمن پس باقیان بضم غین وعین وشین
خوانند قوله جیوب میخوانند ابن ذکوان وابن کثیر وحمزه وکسائی جیوبهن در سوره
النور بکسر جیم ودیگران بضم جیم قوله وساحر یعنی خوانده اند حمزه وکسائی ان هذا الا ساحر
مبین درین سوره وسوره هود وهذا ساحر مبین ودر سوره صف در موضع سحر دیگران
سحر مبین خوانند قوله وخاطب یعنی میخوانند کسائی هل تستطیع ربک بخطاب ودیگران
بغیب قوله وربک یعنی خوانده است کسائی تستطیع ربک بنصب ربک پس دیگران
برفع خوانند قوله ویوم برفع یعنی یوم ینفع الصادقین برفع قرائت غیر نافع است پس نافع بنصب
خوانند قوله واني ثلثها یعنی یاء اضافه مختلف فیها درین سوره شش است سه در لفظ
انی است انی اخاف الله وانی ارید ان تبوء فانی اعذبه ومایکون لی ان اقول ویدی
الیک وامی الهین سورة الانعام قوله وصحبة یعنی میخوانند حمزه وکسائی وابوبکر من یصرف
عنه یومئذ بفتح یاء وکسر راء وباقیان بضم یاء وفتح راء قوله وذکر یعنی خوانده اند حمزه وکسائی ثم لم تکن
بتذکیر ودیگران بتانیث قوله وفتنتهم الا ان قالوا برفع منقول است از حفص وابن کثیر
وابن عامر پس دیگران بنصب خوانند قوله والله ربنا یعنی والله ربنا بنصب ربنا حمزه وکسائی

نُكَذِّبُ نَصْبُ الرَّفْعِ فَازَ عَلِيمُهُ
وَفِي وَنَكُونَ انْصِبْهُ فِي كَسْبِهِ عُلَا

کسائی میخوانند ودیگران بخفض قوله نکذب یعنی خوانده اند حمزه وحفص ولا نکذب بآیات
ربنا بنصب ودیگران برفع قوله وفي ونکون یعنی ونکون من المؤمنین نصب در
مکان رفع حمزه وابن عامر وحفص میخوانند پس غیر ایشان برفع خوانند قوله وللدار
حذف یعنی میخوانند ابن عامر ولدار الاخرة بحذف لام اول وبخفض الاخرة یعنی وللدار
الاخرة وباقیان باثبات لام ورفع الاخرة قوله وعم علا یعنی خوانده اند نافع وابن عامر
وحفص افلا تعقلون درین سوره ودر سوره الاعراف بتاء خطاب ودیگران بیاء غیبة
قوله وقل في یوسف یعنی بگوای قاری که افلا تعقلون حتی اذا در سوره یوسف نافع
وابن عامر وعاصم بتاء خطاب میخوانند ودیگران بیاء غیبة قوله ویس یعنی في الخلق
افلا یعقلون در سوره یس ابن ذکوان ونافع بخطاب ودیگران بغیبة قوله ولا یکذبونک
یعنی خوانده اند نافع وکسائی فانهم لا یکذبونک بتخفیف ودیگران بتثقیل قوله
ارایت في الاستفهام یعنی میخوانند کسائی لفظ ارایت وارایتکم وافرایتم هرجا که
بیاید وهمزه استفهام در اول ایشان باشد بحذف همزه که عین الفعل است
ودیگران باثبات قوله وعن نافع یعنی ونقل کرده اند از نافع تسهیل همزه عین
الفعل ازین کلمات وابدال کرده اند جماعتی از مشایخ مصر همزه را بالف از برای ورش
پس ورش را دو وجه است قوله اذا فتحت یعنی میخواند ابن عامر حتی اذا فتحت در سوره
الانبیاء وفتحنا علیهم در اینجا وفتحنا علیهم برکات الاعراف وفتحنا

وبالغدوة الشامي بالضم ههنا
وعن ألف واو وفي الكهف وصلا

ابواب السماء در اقتربت الساعة بتشدید تاء و دیگر بتخفیف قوله وبالغدوة یعنی میخوا
ابن عامر شامی بالغدوة والعشی در این سوره و در سوره الکهف بضم غین و سکون دال
و ابدال واو از الف و دیگران بفتح غین و دال و بالف قوله وان بفتح یعنی خوانده
ابن عامر و عاصم انه من عمل منکم و فانه غفور رحیم بفتح همزه در هر دو موضع و نافع
موافقت ایشان نماید در فتح در انه من عمل پس دیگران بکسر خوانند قوله ولیستبین
یعنی میخوانند حمزه و کسائی و ابو بکر ولیستبین سبیل المجرمین بتذکیر و دیگران بتانیث
قوله سبیل برفع یعنی میخوانند قراء غیر نافع سبیل المجرمین برفع لام پس نافع
بنصب خواند قوله و یقض یعنی خوانده اند عاصم و ابن کثیر و نافع یقص الحق را بضم
قاف ساکنه و ضم ضاد مکسوره و تشدید آن اهمال ضاد از نقطه یعنی یقص الحق و دیگران
یقض الحق خوانند از قضاء قوله وذکر مضجعا یعنی میخوانند حمزه توفته رسلنا
واستهوته الشیاطین را بتذکیر و الاماله و دیگران بتانیث قوله معا خفیة
یعنی میخوانند شعبه بکسر خاء و خفیة را در این سوره و در سوره الاعراف بکسر و دیگران بضم خاء
و دیگران بضم خاء قوله وانجیت یعنی میخوانند کوفیان لئن انجینا من هذه
بر طریق غیبه پس حمزه و کسائی در اماله بر اصل خود باشند و دیگران انجیتنا خوانند
قوله قل الله ینجی یعنی بتشدید میکردانند کوفیان و هشام قل الله ینجیکم را و دیگران
بتخفیف میخوانند قوله و شام یعنی میخوانند ابن عامر شامی و اما ینسینك بتشدید

وان بفتح عم نصرا وبعد کم
ولیستبین صحبة ذکروا ولا
سبیل برفع خذ ویقض بضم ساکن
توفاه واستهواه حمزة منسلا
معا خفیة فی ضمه کسر شعبة
وانجیت للکوفی انجی تحولا
قل الله ینجیکم یثقل معهم
هشام وشام ینسینك ثقلا

وحرفي رأى كلا أمل مزن صحبة
وفي همزه حسن وفي الراء يجتلا

بتشدید و دیگران بتخفیف قوله وحرفی یعنی اماله کن ای قاری از برای ابن ذکوان
و حمزه و کسائی و شعبه دو حرف رای یعنی راء و همزه را قوله وفی همزه یعنی اماله میکنند ابو عمرو
همزه فقط را و سوسی راء را نیز اماله میکند لکن بخلاف از او زیرا که فتح نیز از او
نقل کرده اند پس سوسی را دو وجه باشد اماله راء و همزه هر دو و فتح راء و اماله همزه
قوله وخلف یعنی ابن ذکوان را خلافست در اماله راء و همزه رای وقتی که از آن
ضمیر بیاید مثل رآك و رآه از آنجمله که از او بعضی اماله هر دو را روایت کرده اند و بعضی
فتح هر دو را قوله وعن عثمان یعنی روایت کرده اند از عثمان که ورش است اماله بین
بین در راء و همزه و این همه که ذکر کردیم وقتی بود که از رای متحرک بود اگر ساکن باشد حکمش
اینست قوله وقبل السکون یعنی اماله کن ای مخاطب حرف راء را از رای وقتیکه
بعد از او لام تعریف باشد مانند رای القمر و رای المجرمون النار از
برای حمزه و ابو بکر بخلاف و از برای سوسی بخلاف قوله وقل فی الهمز خلف
یعنی و بگو ای مخاطب که سوسی را در اماله همزه خلافست پس حاصل آن شد حمزه
اماله فقط و ابو بکر اماله را میکنند بخلاف و همزه را بخلاف و سوسی اماله
هر دو میکنند بخلاف قوله وقف فیه یعنی وقف کن در رای القمر مانند
آن هیچنانچه وقف میکردی بر رای کوکبا یعنی چنانچه که بر رای کوکبا
وقف با اماله میکردند اینجا نیز وقف باماله کنند و طایفه که در آنجا وقف بفتح

بخلف وخلف فیهما مع مضمر
مصیب وعن عثمان فی الکل قللا
وقبل السکون الرا امل فی صفا ید
بخلف وقل فی الهمز خلف یقی صلا
وقف فیه کالاولی ونحو رات راو
رایت بفتح الکل وقفا وموصلا

وحقق تونا قبل في الله من له
بخلف أتى والحذف لم يك أولا

پس بنا براین ابن ذکوان و حمزه و کسائی و شعبه وقف بالهاء را بهمزه کنند و ابو عمرو و همزه فقط اماله کنند
و خلاف سوسی همچنین در راء باقی باشد باصل او قوله و بخلف أتی یعنی مانند اذا و أتهم
و داواك و داته لحجة و د أو باسنا از انها که بعد از او ضمیر متصل باشد همه قرّا
بفتح میخوانند در حالت وقف و وصل قوله وحقق یعنی محقق میکردانند نافع و ابن ذکوان
بخلاف و هشام بخلاف نون را که پیش لفظ الله است یعنی در اتحاجونی في الله که
نون دویم را حذف میکنند و نون اول را مخفف میکردانند و باقیان بتشدید میخوانند
قوله ورفع درجات من نشاء یعنی میخوانند عاصم و حمزه و کسائی منون درجات من نشاء
در این سوره و در سوره یوسف بتنوین و دیگران بغیر تنوین قوله والیسع یعنی میخوانند
حمزه و کسائی واللیسع در یونس در این سوره واللیسع وذا الکفل در سوره ص بفتح لام
مشدده و اسکان یاء و دیگران باسکان لام و فتح یاء یعنی والیسع قوله فبهداهم اقتده
اقتده بحذف هاء در وقت حمزه و کسائی است قوله وبالتحریك بالکسر یعنی میخواند ابن عامر
بکسره ها باشباع قوله ومد بخلف یعنی روایت کرده اند از ابن ذکوان که در حالت وصل یاء نیز میکنند یعنی اقتدهی
واقتده هی هر دو میکویند ابن عامر را هشام با قوله والکل واقف یعنی همه قرّا ساکن میکردانند
هاء را در حالت وقف زیرا که در همه سیاره ها حذف میکنند و منع کرده است قرائت اسکان ها را بآنکه
بوی رسیده بوی دادند همچون عبیر و عود قوله وتبدونها یعنی میخوانند ابن کثیر و ابو عمرو
تجعلونه قراطیس تبدونها وتخفون کثیرا هر سه را بغیب و دیگران بخطاب میخوانند

وفي درجات النون مع يوسف ثوى
وواليسع الحرفان حرك مثقلا

وسكن شفاء واقتده حذف هائه
شفاء وبالتحريك بالكسر كفلا

ومد بخلف ماج والكل واقف
بإسكانه يذكو عبيرا ومندلا

وتبدونها تخفون مع تجعلونه
على غيبه حقا وينذر صندلا

ويبلغكم ارفع في صفا نفر وجا
على القصر وفتح الكسر والرفع ثملا

میخوانند ابو بکر و لینذر ام القری بیاء غیبت و باقیان بتاء خطاب قوله وبینکم
یعنی مرفوع کردان ای مخاطب لفظ بینکم را از برای حمزه و ابو بکر و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن
عامر پس دیگران منصب خوانند قوله وجاعل اقصر یعنی خوانده اند کوفیان وجعل
اللیل سکنا را بقصر و فتح عین و لام و دیگران وجاعل اللیل با الف بعد از جیم
و کسر عین و رفع لام قوله وعنهم یعنی منقول است از کوفیان وجعل اللیل
بنصب اللیل پس غیر از ایشان بخفض خوانند قوله واکسر یعنی مکسور کردان
ای مخاطب قاف را در قوله تعالی فمستقر و مستودع از برای ابن کثیر و ابو عمرو
قوله خرقوا میخوانند نافع وخرّقوا له را بتشدید و باقیان بتخفیف قوله وضمان
یعنی میخوانند حمزه و کسائی انظروا الی ثمره وکلوا من ثمره در این سوره ولیأکلوا
من ثمره در یس بضم ثاء و میم و باقیان بفتح ثاء و میم قوله ودارست یعنی میخوانند ابن
کثیر و ابو عمرو دارست با الف بعد از دال قوله وحرك یعنی میخوانند ابن عامر درست
بفتح سین و سکون تاء و دیگران باسکان سین و فتح تاء قوله واکسر انها یعنی مکسور
کردان همزه را از انها اذا جاءت از برای ابو عمرو و ابن کثیر بخلاف و از برای
ابو بکر بخلاف پس دیگران بفتح خوانند قوله وخاطب یعنی خوانده اند ابن عامر و حمزه
اذا جاءت لا یؤمنون را بخطاب قوله وصحبة کفؤ یعنی میخوانند
حمزه و کسائی و ابو بکر و ابن عامر وآیاته تؤمنون را در سوره الشریعة بتاء خطاب

وعنهم بنصب الليل واكسر مستقر
القاف حقا خرقوا ثقله انجلا

وضمان مع يس في ثمره شفا
ودارست حق مده ولقد حلا

وحرك وسكن كافيا واكسر انها
حمى صوبه بالخلف در وأوبلا

وخاطب فيها تؤمنون كما فشا
وصحبة كفؤ في الشريعة وصلا

وكسر وفتح ضم في قبلا حمى ظهيرا وللكوفي في الكهف وصلا
وقل كلمات دون ما ألف ثوى وفي يونس والطول حاميه ظللا
وشدد حفص منزل وابن عامر وحرم فتح الضم والكسر إذ علا
وفصل إذ ثنى يضلون ضم مع يضلوا الذي في يونس ثابتا ولا
رسالات فرد وافتحوا دون علة وضيقا مع الفرقان حرك مثقلا
بكسر سوى المكي ورا حرجا هنا على كسرها إلف صفا وتوسلا

ودیگران در هر دو محل بیاء غیبت **قوله** وکسر یعنی خوانده اند ابو عمرو و ابن کثیر و کوفیان کل
شیء قبلا بضم قاف و باء و دیگران بکسر قاف و فتح باء میخوانند کوفیان او یاتیهم
العذاب قبلا در سوره الکهف بضم قاف و باء و دیگران بکسر قاف و فتح باء **قوله**
وقل کلمات یعنی بگو ای قاری که وتمت کلمات ربک بی الف قرائت کوفیان
است و در سوره یونس حقت کلمة ربک علی الذین فسقوا و کلمة ربک لا
یؤمنون و در سوره الطول حقت کلمة ربک بغیر ابو عمرو و ابن کثیر و کوفیان است
پس غیر ایشان بالف خوانند یعنی کلمات **قوله** وشدد یعنی مشدد میکرده است
حفص و ابن عامر منزل من ربک بالحق را پس غیر ایشان بتخفیف خوانند **قوله**
وحرم یعنی میخوانند نافع و حفص ما حرم علیکم بفتح حاء مضمومه و بفتح راء مکسوره میخوانند
نافع و کوفیان فصل لکم بفتح فاء مضمومه و کسر صاد و غیر ایشان بضم حرف اول میخوانند
و کسر حرف دوم در هر دو لفظ **قوله** یضلون یعنی لیضلون باهوائهم در این سوره
ولیضلوا عن سبیلک در سوره یونس بضم یاء قرائت کوفیان است و بفتح یاء
قرائت دیگران **قوله** رسالات یعنی حیث یجعل رسالته بافراد و فتح تاء
ابن کثیر و حفص میخوانند پس دیگران رسالاته بجمع میخوانند همه قراء غیر از ابن کثیر ضیقا
حرجا در این سوره و ضیقا مقرنین در سوره فرقان بکسر یاء مشدده و ابن کثیر باسکان
یاء میخواند **قوله** وراء حرجا یعنی میخوانند نافع و ابن کثیر حرجا را بکسر راء پس دیگران

ويصعد خف ساكن دم ومده
صحيح وخف العين داوم صندلا

دیگران بفتح خوانند **قوله** ویصعد فی السماء بتخفیف صاد و اسکان میخواند ابو بکر یصاعدا علی
بمد و تخفیف عین و دیگران یصعد بفتح صاد و تشدید صاد و عین **قوله** ویحشر
مع ثان یعنی ویحشرهم جمیعا در این سوره و یوم نحشرهم جمیعا در این سوره و
یوم یحشرهم کان لم یلبثوا که در سوره یونس است و یوم یحشرهم جمیعا ثم نقول
در سوره سبا هر چهار بیاء قرائت حفص است پس دیگران بنون خوانند **قوله** وخاطب
یعنی میخواند ابن عامر شامی و ما ربک بغافل عما یعملون را بخطاب و دیگران بغیبت
قوله و من یکون یعنی من یکون له عاقبة الدار در این سوره و در سوره القصص
بتذکیر قرائت حمزه و کسائی است پس دیگران بتانیث خوانند **قوله** مکانات
یعنی میخواند شعبه لفظ مکاناتکم و دیگران بقصر یعنی قوله بزعمهم یعنی خوانده است
کسائی هذا بزعمهم بضم زای در هر دو موضع پس دیگران بفتح خوانند **قوله**
وزین یعنی خوانده است ابن عامر وکذلک زین لکثیر من المشرکین قتل
اولادهم شرکاؤهم را بضم زای و کسر یاء در زین و برفع قتل و بنصب اولادهم
قوله ویخفض شرکاؤهم و در مصحف یعنی شرکائهم در مصحف شامی بیاء رسم شده است
قوله ومفعوله یعنی چون سخت شد گفت کسی نحویان در شان ابن عامر
در آنکه واقع میشود فصل در میان مضاف و مضاف الیه بغیر ظرف و آن نیز
در ضرورت شعر پس چگونه واقع شود در کلام فصیح و آن زبان نیز در قرآن مجید

ويحشر مع ثان بيونس وهو في سبا مع نقول اليا في الاربع عملا
وخاطب شام يعملون ومن تكو ن فيها وتحت النمل ذكره شلشلا
مكانات مد النون في الكل شعبة بزعمهم الحرفان بالضم رتلا
وزين في ضم وكسر ورفع قتـ ـل اولادهم بالنصب شاميهم تلا
ويخفض عنه الرفع في شركاؤهم وفي مصحف الشامين بالياء مثلا
ومفعوله بين المضافين فاصل ولم يلف غير الظرف في الشعر فيصلا

كللّه در اليوم من لامها فلا
تلم من مليم النحو الا جهلا

پس ناظم رحمه الله اشاره باین معنی میکند و مفعوله یعنی مفعول قتل واقع شده است
درمیان مضاف و مضاف الیه در قرائت ابن عامر و حال آنکه نیفتد فصل درمیان
مضاف و مضاف الیه مگر در ضرورة شعر همچنانچه شاعر گفته قوله لله در الیوم من لامها
که درمیان در و من لامها بلفظ الیوم فصل کرده قوله فلا تلم یعنی ملامت مکن آن نحوی را
که کراهت داشته قرائت ابن عامر را بنا بر آن که مخالف قیاس است بلکه ملامت آن
جماعتی کن که نسبت کردند ابن عامر را بجهل قوله ومع رسمه یعنی نوشتن شرکائهم
بیاء در مصحف شام دلالت است بر صحت قرائت ابن عامر و آن چیزی که اخفش نحوی انشاد کرده
شاهد دیگر است وهو قول الشاعر فزججتها بمزجة زج القلوص ابی مزاده که
درمیان مضاف و مضاف الیه بمفعول که القلوص است فصل کرده و امثال این در کلام
عرب بسیار است قوله وان یکن یعنی [illegible] وان یکن میتة را بتانیث
از برای ابن عامر و ابو بکر و دیگران بتذکیر خوانده اند و ابن کثیر و ابن عامر وان
یکن میتة برفع و دیگران بنصب میخوانند ابن عامر و ابو عمرو و عاصم یوم حصاده
بفتح حا پس دیگران بکسر حا خوانند قوله وسکون المعز یعنی و سکون عین
از قوله تعالی ومن المعز اثنین قرائت نافع و کوفیان است پس غیر ایشان
بفتح خوانند قوله وانثوا یعنی بتانیث خوانده اند الا ان تکون میتة را
از برای ابن عامر و حمزه و ابن کثیر و از برای باقیان بتذکیر و میتة برفع ابن عامر میخوانند

ومع رسمه زج القلوص ابی مزادة الاخفش النحوی انشد مجملا
وان یکن انث کفؤ صدق ومیتة دنا کافیا وافتح حصاد کذی حلا
نما وسکون المعز حصن وانثوا تکون کما فی دینهم میتة کلا

وتذكرون الكل خف على شذا
وان اكسروا شرعا وبالخف كملا

میخوانند و دیگران بنصب قوله وتذکرون یعنی میخوانند حفص و حمزه و کسائی تذکرون
در مجموع قرآن بتخفیف ذال و دیگران بتشدید قوله وان اکسروا یعنی مکسوره کرده اند همزه
وان در این موضع وان هذا صراطی مستقیما را از برای حمزه و کسائی پس غیر ایشان بفتح
خوانند و از این باقیان ابن عامر بتخفیف میخوانند و دیگران بتشدید قوله ویاتیهم
یعنی میخوانند حمزه و کسائی الا ان یاتیهم الملائکة در این سوره و در سورة النحل
بتذکیر و دیگران بتانیث خوانده اند هم ایشان هر دو ان الذین فارقوا در این
سوره و در سورة روم بمد و تخفیف و دیگران بقصر و تشدید قوله وکسر یعنی کسر و فتح
خفیف خاص گشته اند در دینا قیما از برای کوفیان و ابن عامر و دیگران بفتح قاف و کسر یا
مشدده خوانند قوله ویاآتها یعنی یاآت اضافه که در او اختلاف کرده اند در این
سوره هشت است وجهی لله و مماتی لله و ربی الی صراطی مستقیما
وانی امرت وانی اخاف ربک ومحیای قوله والاسکان صح تحملا یعنی بلا
یا صحیح است و محیای در قرائت نافع و مجلس را از نسخه در آن هیچ طعن نیست سورة
الاعراف قوله ویذکرون الغیب یعنی زیاده کن یاء غیبت را پیش از تاء تذکرون
در قوله تعالی قلیلا ما تذکرون یعنی یتذکرون را بخوان از برای ابن عامر و حذف کن
یا را از برای باقیان قوله وخف الذال یعنی تخفیف ذال در تذکرون از برای
ابن عامر و حمزه و کسائی و حفص است پس ابن عامر را زیادة یا و باشد

ویاتیهم شاف مع النحل فارقوا مع الروم مداه خفیفا وعدلا
وکسر وفتح خف فی قیما ذکا ویاءاتها وجهی مماتی مقبلا
وربی صراطی ثم انی ثلاثة ومحیای والاسکان صح تحملا
ویذکرون الغیب زد قبل تائه کریما وخف الذال کم شرفا علا

مع الزخرف اعکس تخرجون بفتحة
وضم واولى الروم شافيه مثلا

وتخفيف ذال وحمزه وكسائى وحفص را تخفيف ذال وديگران تشديد قوله مع
الزخرف يعنى ومنها تخرجون دراين سوره وكذلك تخرجون درسورة الزخرف
وكذلك تخرجون ومن آياته كه دراول روم است خوانده اند حمزه وكسائى
وابن ذكوان اين هرسه را بفتح تا وضم را ولكن ابن ذكوان را درسوره الروم
خلاف است يعنى از او روايت است وباقيان بضم تا وفتح را خوانند قوله لا يخرجون
يعنى لا يخرجون منها درسوره الجاثيه حمزه وكسائى بفتح يا وضم را خوانده اند و
ديگران بضم يا وفتح را قوله ولباس يعنى ولباس التقوى برفع قرائت
حمزه وابن كثير وابو عمرو وعاصم است پس ديگران بنصب خوانند قوله وخالصة
يعنى ميخوانند نافع خالصة يوم القيامة را برفع پس ديگران بنصب خوانند وميخوانند
شعبه ولكن لا تعلمون را بغيبت وديگران بخطاب وميخوانند حمزه وكسائى لا تفتح لهم
ابواب بتذكير وديگران بتانيث قوله وخفف شفا حكما مخفف گردانيد
لفظ تفتح را از براى حمزه وكسائى بتذكير وتخفيف وديگران بتانيث وتشديد قوله
وما الواو دع يعنى وما كنا لنهتدى بگذار واو ما را از براى ابن عامر پس ديگران
اثبات واو خوانند وهرجا كه واقع شود نعم كسائى بكسر عين ميخوانند وباقيان
بفتح عين قوله ان لعنة يعنى ميخوانند عاصم ونافع وابو عمرو وابن كثير غير بز
بزى ان لعنة الله على الظالمين بتخفيف ان ورفع لعنة الله قوله وفي النور

بخلف مضى في الروم لا يخرجون في
رضى ولباس الرفع في حق نهشل

وخالصة اصل ولا يعلمون قل
لشعبة في الثاني ويفتح شمللا

وخفف شفا حكما وما الواو دع كفى
وحيث نعم بالكسر في العين رتلا

وان لعنة التخفيف والرفع نصه سما
ما خلا البزي وفي النور اوصلا

ويغشى بها والرعد ثقل صحبة
والشمس مع عطف الثلاثة كملا

وفي النور اوصلا يعنى پيوسته گردانيده ان لعنة الله عليه ان كان من الكاذبين
را در اين سوره النور را اين قرائت در تخفيف ورفع از براى نافع پس ديگران تشديد
ونصب خوانند قوله ويغشى يعنى مثقل گردانيده اند حمزه وكسائى وشعبه يغشى
الليل والنهار را در اين سوره ودر سوره الرعد پس ديگران قوله والشمس يعنى
خوانده است ابن عامر لفظ والشمس ومعطوفات سه گانه را يعنى والشمس و
القمر والنجوم مسخرات با همه را برفع در اين سوره ودر سوره النحل ولكن حفص
موافقت ابن عامر ميكند در والنجوم مسخرات در سوره النحل پس ديگران همه
بنصب خوانند قوله ونشرا يعنى سكون ضم شين در لفظ نشرا در همه قرآن
از كوفيان است پس ديگران بضم خوانند قوله وفي النون يعنى فتح بجاى ضم در نون
نشرا قرائت حمزه وكسائى وروايت كرده است عاصم بعوض نون با يعنى عاصم
ابدال ميكند نون را بباء كه يك نقطه در شيب است پس حاصل آن شد كه نافع وابن
كثير وابو عمرو نشرا ميخوانند بضم نون وشين وابن عامر نشرا بضم نون وسكون شين
وعاصم نشرا وحمزه وكسائى نشرا بفتح نون وسكون شين و را
من اله يعنى خوانده است كسائى را من اله غيره را در همه قرآن بخفض وديگران برفع
قوله والخف يعنى مخفف ميگردانند ابو عمرو وابلغكم رسالات را هر موضع در اين سوره
وابلغكم ما ارسلت به در سوره الاحقاف پس ديگران تشديد خوانند قوله والواو

وفي النحل معه في الاخيرين حفصهم
ونشرا سكون الضم في الكل ذللا

وفي النون فتح الضم شاف وعاصم
روى نونه بالباء نقطة اسفلا

ورا من اله غيره خفض رفعه
بكل رسا والخف ابلغكم حلا

مع احقافها والواو زد بعد مفسدين
كفؤا وبالاخبار انكم علا

ذ دیعنی زیاده کن واو را بعد از ولا تعثوا فی الارض مفسدین و بعد از ان بخوان که
وقال الملاء در قصه صالح از برای ابن عامر واز برای باقیان قال بترک واو قوله وبالاخبار
یعنی انکم لتاتون الرجال باخبار حفص ونافع میخوانند ودیگران باستفهام بر یکی بر اصل خود
در اداء خال و تسهیل و تحقیق قوله وعلی الحرمی یعنی خوانده اند حفص ونافع وابن کثیر ان
لنا لاجرا را در این سوره باخبار ودیگران باستفهام بر سبیل اصل خود قوله او امن الاسکان
یعنی خوانده اند نافع وابن کثیر وابن عامر او امن اهل القری باسکان واو و پس دیگران بفتح واو
خوانند قوله علی علی یعنی حقیق علی ان لا اقول غیر نافع بیحرف جر میخوانند وضمیر متکلم
قوله وفی ساحر بها یعنی خوانده اند حمزه وکسائی باتوک بکل سحار علیم
در این سوره وبکل سحار علیم در سوره یونس بنا مبالغه ودیگران ساحر قوله
وفی الکل یعنی میخوانند حفص تلقف بتشدید قوله وضم فی سنقتل یعنی میخوانند
ابن عامر وکوفیان وابو عمرو سنقتل ابناءهم بضم نون وفتح قاف وکسر تاء مضمومه
وتشدید آن پس دیگران بفتح نون واسکان قاف وضم تاء وتخفیف خوانند قوله
وحرک یعنی ذاکر تو این قیود مذکوره را در یقتلون ابناءکم از برای غیر نافع یعنی بضم یاء
وفتح قاف وکسر تاء مشدده ونافع یقتلون بفتح یاء واسکان قاف وضم تاء مخففه
قوله معا یعرشون یعنی یعرشون که دو جای خوانند لفظ یعرشون را در این سوره
ودر سوره النحل از برای ابن عامر وابو بکر وباقیان بکسر میخوانند قوله وفی یعکفون یعنی

وَدَكَّاءَ لَا تَنْوِينَ وَامْدُدْهُ هَامِزًا
شَفَا وَعَنِ الْكُوفِي فِي الْكَهْفِ وُصِّلاَ

یعنی یعکفون علی اصنام لهم ضم کاف ومکسور گردانیده میشود از برای حمزه وکسائی
پس دیگران بضم خوانند قوله وانجی واذ انجاکم من ال فرعون بحذف یاء ونون
قرائت ابن عامر است ودیگران انجیناکم میخوانند بصیغه متکلم قوله ودکاء
یعنی میخوانند حمزه وکسائی جعله دکاء وکان وعد ربی حقا در سوره الکهف بمد وهمزه بی تنوین
ودیگران تنوین بی مد وهمزه قوله وجمع رسالاتی یعنی خوانده اند ابن عامر وکوفیان وابو عمرو
برسالاتی وبکلامی بجمع وغیر ایشان برسالتی بافراد قوله وفی الرشد یعنی خوانده اند
حمزه وکسائی وان یروا سبیل الرشد بفتح راء وشین خوانده است ابو عمرو تنها
مما علمت رشدا در سوره الکهف همچنین بتحریک شین وفتح راء ودیگران بضم راء واسکان
شین قوله وضم حلیهم یعنی حمزه وکسائی من حلیهم عجلا بکسر حاء ودیگران بضم حاء
قوله والاتباع یعنی اتباع معروف ومشهور است در لغت حمزه وکسائی قوله وخاطب یعنی خوانده اند
حمزه وکسائی لئن لم ترحمنا ربنا وتغفر لنا بتاء خطاب ونصب باء ربنا ودیگران
یرحمنا ویغفر لنا بیاء غیبت ورفع ربنا قوله ومیم یعنی میخوانند ابن عامر وحمزه
وکسائی وابو بکر قوله قال ابن ام ان القوم در این سوره ویا ابن ام لا تاخذ در سوره
طه بکسر میم ودیگران بفتح خوانند قوله واصارهم یعنی ویضع عنهم اصارهم بجمع
قرائت ابن عامر است پس باقیان بافراد خوانند یعنی اصرهم قوله خطیئاتکم
منقول است از ابن عامر وغیر ایشان بکسر میخوانند پس نافع بجمع وبرفع خوانند

ولكن خطايا حج فيها ونوحها
ومعذرة رفع سوى حفصهم تلا

وابن عامر بافراد و برفع و دیگران بجمع و کسر و الکم خوانده است ابو عمرو که از بابقیاست خطایا کم را در این
سوره و در سوره نوح مما خطایکم قوله و معذرة یعنی معذرة الی ربکم غیر حفص برفع
میخوانند پس حفص بنصب خواند قوله وبئیس یعنی بعذاب بئیس بروزن عبس
قرائت نافع است و بئس بهمزه ابن عامر میخواند و غیر ایشان بر وزن بئیس میخوانند
بروزن ائیس و ابو بکر بیئس نیز میخوانند بیاء ساکنه که در میان دو فتحه پس را و در جد شد
قوله وخفف یمسکون یعنی مخفف کردان ای مخاطب والذین یمسکون بالکتاب
از برای ابو بکر پس دیگران بتشدید خوانند قوله و یقصر یعنی میخوانند ابن کثیر و کوفیان
من ظهورهم ذریتهم در این سوره و در دوم سوره والطور یعنی الحقنا بهم ذریتهم
بقصر و فتح تا و پس دیگران بمد خوانند و کسر تا و در سوم نیز خوانده اند ابن کثیر و ابو عمرو و کوفیان
ذریاتهم فی الفلك المشحون در سوره یس بقصر و فتح تا و دیگران بمد و کسر تا
قوله و در سوم غصنا و بکسر یعنی مکسور کردانیده اند تا در ذریتهم با ایمان که در اول
والطور است از برای ابو عمرو بصری فقط قوله و بالمد کم حلا یعنی میخوانند ابن عامر و ابو عمرو
و ذریاتهم بمد پس حاصل انست که ابو عمرو و ذریاتهم بمد و کسر تا خوانده و ابن عامر
ذریاتهم بمد و رفع تا و باقیان بقصر و رفع قوله یقولوا معا یعنی میخوانند ابو عمرو
ان یقولوا یوم القیمة او یقولوا انما اشرك هر دو بغیبت پس دیگران
بخطاب خوانند قوله وحیث یلحدون یعنی هر جا که باید در قرآن لفظ یلحدون

وفي النحل والاه الكاف وجزمهم
يذرهم شفا والياء غصن فطلا

یلحدون و آن در سه موضع است در این سوره و در سوره النحل و حم السجده بفتح یا و حا حمزه میخواند
قوله وفی النحل والاه الکاف و جزمهم یعنی کسائی موافقت حمزه میکند در سوره النحل
و دیگران بضم یا و کسر حا میخوانند قوله و جزمهم یعنی خوانده حمزه و کسائی و یذرهم فی
طغیانهم یعمهون بجزم را و دیگران برفع و ابو عمرو و کوفیان و یذرهم بیاء غیبت
میخوانند و غیر ایشان بنون متکلم پس قرائت باشد و نذرهم و یذرهم و
یذرهم قوله و حرك یعنی میخوانند حفص و حمزه و کسائی و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر
شرکاء بضم کسر شین و حرکت را بفتح و عطف با شوین و همزه بعد از مد و غیر ایشان
یعنی نافع و ابو بکر بکسر شین و با سکان را و تنوین بی مد و همزه میخوانند یعنی شرکا قوله
ولا یتبعوکم یعنی خوانده است نافع لا یتبعوکم سواء در این سوره و یتبعهم
الغاوون در سوره الشعرا تخفیف تا و فتح باء و باقیان بتشدید تا و کسر قوله و طا
طائف یعنی بگوی ای قاری لطیف اذا مسهم طائف قرائت ابن کثیر و کسائی و ابو عمرو است
و دیگران طائف میخوانند قوله و یامدون یعنی و اخوانهم یمدونهم بضم
یاء و کسر ضم میم نافع میخواند پس غیر ایشان بفتح یاء و ضم میم خوانند قوله و ربی معی
یعنی یاءات اضافه در این سوره هفت است ربی الفواحش و معی بنی
اسرائیل و بعدی اعجلتم و انی اخاف علیکم و انی اصطفیتك
وعذابی اصیب و آیاتی الذین یتکبرون سورة الانفال

وَيُغْشِي سَمَا خِفًّا وَفِي ضَمِّهِ افْتَحُوا
وَفِي الْكَسْرِ حَقًّا وَالنُّعَاسَ ارْفَعُوا وِلا

قوله فی مردفین یعنی مفتوح میکردانند نافع دال را در قوله تعالی من الملائکة مردفین و از قنبل نیز روایت کرده اند فتح دال را ولیکن عمل بر آن نکرده اند و معتبر نداشته اند پس باید خواند قوله و یغشی سما بغیر خوانده اند نافع و ابن کثیر و ابو عمرو اذ یغشیکم النعاس بتخفیف ولیکن ابن کثیر و ابو عمرو مفتوح میکردانند ضم یا و کسر شین و مرفوع میکردانند لفظ النعاس را پس قرائت باشد اذ یغشیکم النعاس اذ یغشاکم النعاس اذ یغشیکم النعاس قوله و مخففهم یعنی میخوانند حمزه و کسائی و ابن عامر و لکن الله قتلهم و لکن الله رمی را بتخفیف نون و برفع لفظ الله پس دیگران بتشدید و لکن و نصب لفظ الله خوانند قوله و موهن یعنی خوانند ابن عامر و کوفیان موهن بتخفیف ها و لکن حفص از کوفیان بغیر تنوین میخواند پس دیگران بفتح واو و تشدید ها و تنوین نون خوانند و میخواند حفص کید الکافرین را بخفض و دیگران بنصب قوله و بعد و ان الفتح یعنی بعد از موهن کید الکافرین میخوانند نافع و ابن عامر و حفص و ان الله مع المؤمنین را بفتح همزه و دیگران بکسر قوله و فیهما العدوة اکسر یعنی مکسور کردان ضم عین را از قوله تعالی بالعدوة الدنیا و بالعدوة القصوی از برای ابن کثیر و ابو عمرو پس غیر ایشان بضم خوانند قوله و من حی یعنی مکسور کردان ای قاری یای اول را از من حیی عن بینة در حالتیکه اظهار کننده باشی یا را در نزد یا هم از نافع و ابو بکر و بزی و غیر ایشان

وَفِي مُرْدِفِينَ الدَّالَ يَفْتَحُ نَافِعٌ
وَعَنْ قُنْبُلٍ يُرْوَى وَلَيْسَ مُعَوَّلا
وَمُوهِنُ بِالتَّخْفِيفِ ذَاعَ وَفِيهِ لَمْ
يُنَوِّنْ لِحَفْصٍ كَيْدَ بِالْخَفْضِ عَوَّلا
وَبَعْدُ وَأَنَّ الْفَتْحَ عَمَّ وَفِيهِمَا
الْعُدْوَةِ اكْسِرْ حَقًّا الضَّمَّ وَاعْدِلا
وَمِنْ حَيَّ اكْسِرْ مُظْهِرًا إِذْ صَفَا هُدًى
وَإِنْ يَتَوَفَّى أَنَّثُوهُ لَهُ مُلا

وَبِالْغَيْبِ فِيهَا تَحْسَبَنَّ كَمَا فَشَا
عَمِيمًا وَقُلْ فِي النُّورِ فَاشِيهِ كَلَّلا

ایشان باد غام خوانند قوله و اذ یتوفی یعنی خوانده است ابن عامر و لو تری اذ یتوفی بتاء تانیث و دیگران بتذکیر و هشام بر اصل خود ادغام کند و ابن ذکوان اظهار قوله و بالغیب فیها یعنی میخوانند ابن عامر و حمزه و حفص و لا یحسبن الذین کفروا سبقوا انهم بیاء غیبة و میخوانند حمزه و ابن عامر لا یحسبن الذین کفروا معجزین فی الارض در سوره النور بیاء غیبة و دیگران بخطاب میخوانند در موضعین قوله و انهم افتح یعنی مفتوح کردان همزه را و انهم لا یعجزون از برای ابن عامر پس غیر او بکسر خوانند و مکسور کردان ای مخاطبان از برای شعبه سین را از کلمه و ان جنحوا للسلم در این سوره پس غیر او بفتح خوانند قوله و اکسر خوانده اند حمزه و ابو بکر الی السلم و انتم الاعلون بکسر سین در سوره القتال یعنی الذین کفروا پس غیر ایشان بفتح خوانند قوله و ثانی یکن یعنی میخوانند ابو عمرو و کوفیان و ان یکن منکم مائة یغلبوا بتذکیر و میخوانند کوفیان فقط فان یکن منکم مائة صابرة بتذکیر پس غیر ایشان بتانیث خوانند قوله و ضعفا یعنی خوانده اند حمزه و عاصم و ان فیکم ضعفا بفتح ضم ضاد خوانده اند ابو بکر و حمزه بخلاف حفص من ضعف و من بعد ضعف قوة و من بعد قوة ضعفا و شیبة در سوره الروم بفتح ضم ضاد و باقیان بضم قوله و انث ان تکون مع الاسری یعنی ان تکون له اسری بتانیث

وَثَانِي يَكُنْ ... وَثَالِثُهَا ...
وَضُعْفًا بِفَتْحِ الضَّمِّ فَاشْدُدْ ...
وَفِي الرُّومِ صِفْ عَنْ خُلْفِ فَصْلٍ ...
يَكُونَ مَعَ الْأَسْرَى ...

وَلَابْنِهِمْ اِلْكَسْرُ ذُو يَكْهفه

شَفَا وَمَعَلَا بِي بِيَاثَنِ اَقْبِلَا

وامن الأسارى در موضع فى يديكم من الأسارى اين بود قرأت ابو عمرو است
پس غير او ان يكون بتذكير خوانند قوله ولابنهم بالكسر يعنى من ولابنهم من
شئ بكسر واو در اين سوره حمزه فقط ميخواند وكسائى موافقت حمزه ميكند در هنالك
الولاية لله در سوره الكهف پس غير ايشان بفتح ميخوانند قوله ومعا يعنى يا مضاف
در اين سوره دو موضع است انى ارى ما لا ترون وانى اخاف الله سوره
التوبة قوله وبكسر يعنى مكسور كرده اند همزه لا ايمان لهم را از براى ابن عامر
پس غير او بفتح خوانند قوله ووحد حق ان يعمروا مساجد الله شاهدين
بتوحيد يعنى مسجد الله ابن كثير وابو عمرو ميخوانند پس ديگران بجمع خوانند قوله
عشيرتكم يعنى خوانده ابو بكر فقط وعشيراتكم بجمع وديگران بافراد قوله وتنوين
ميخوانند عاصم وكسائى عزير ابن الله بتنوين وديگران بغير تنوين يعنى بيك ضمه قوله
يضاهون يعنى ميخوانده عاصم يضاهئون قول الذين كفروا بكسر ها وبهمزه مضمومه
بعد از ها وغير عاصم يضاهون بضم ها بى همزه قوله يضل بضم يعنى يضل به
الذين كفروا بضم يا وفتح ضاد حمزه وكسائى وحفص ميخوانند وديگران
يضل بفتح وكسر ضاد قوله وان يقبل يعنى خوانده اند حمزه وكسائى ان يقبل
منهم بتذكير وباقيان بتانيث قوله ورحمة يعنى ورحمة
للذين امنوا بخفض قرأت حمزه است وبرفع قرأت ديگران قوله

قوله ويعف يعنى ميخواند عاصم ان نعف عن طائفة منكم نعذب طائفة
بنون مفتوحه وضم فاء در نعف وبا امال يا بنون وبا بدال يا بنون وبكسر ذال در نعذب
وبنصب طائفة وغير عاصم ان يعف بياء مضمومه وفتح فاء وتعذب در موضع
نون وفتح ذال وطائفة برفع قوله وحق يعنى ميخوانند ابن كثير وابو عمرو عليهم
دائرة السوء در اين ودر دوم سوره الفتح بضم سين پس ديگران بفتح سين خوانند قوله
وورش يعنى ميخوانده ورش الا انها قربة لهم بجر كردن را بضم وديگران باسكان را
قوله ومن تحتها المكى يعنى ميخوانده ابن كثير جنات تجرى من تحتها وغير او
تجرى تحتها الانهار ميخوانند بحذف من وبنصب تحتها وغير او قوله صلاتك
يعنى ميخوانند حمزه وكسائى وحفص ان صلاتك سكن لهم را در اين سوره وفا اصلوتك
با شعيب اصلاتك در سوره هود بتوحيد وغير ايشان بجمع در هر دو موضع وليكن
در التوبه بكسر تاء ودر هود برفع تاء قوله صفا نفر يعنى خوانده ابو بكر وابن كثير وابو عمرو
وابن عامر ترجى من تشاء در سوره الاحزاب وآخرون مرجون در اين سوره
بهمزه مضمومه وغير ايشان بحذف همزه قوله وعم بلا واو يعنى ميخوانند نافع وابن عامر
والذين اتخذوا مسجدا بغير واو از پيش الذين وديگران باثبات واو قوله
وضم فى من اسس يعنى ميخوانند نافع وابن عامر فمن اسس بنيانه بضم همزه وكسر سين
در اسس ورفع بنيانه در هر دو موضع وديگران بفتح همزه وسين ونصب بنيانه قوله وجرف

يُرَبِّعُ عَلَى فَصْلٍ يُرَوْنَ مُخَاطَبٌ
قَنَادٍ مَعِي فِيهَا بِيَا يُبْتَنِي حُمَلَا

خوانده اند حمزه و ابو بکر و ابن عامر علی شفا جرف بسکون راء و غیر ایشان بضم قوله تقطع
یعنی میخوانند حمزه و ابن عامر و حفص الا ان تقطع قلوبهم بفتح و دیگران بضم قوله
یربع یعنی یربع قلوب بتذکیر قرائت حفص و حمزه است پس دیگران بتاء تانیث
خوانند و میخواند حمزه افلا یرون انهم بخطاب و باقیان بیاء غیبت قوله و معی فیها
یعنی یاء اضافه درین سوره دو موضع است معی ابدا و معی عدوا سوره یونس علیه
السلام قوله واضجاع یعنی اماله حرف را در اول سورها که الر یا المر بود از ابن عامر
و کوفیان و ابو عمرو است غیر از حفص که او با دیگران بفتح میخوانند غیر از ورش قوله حمی
غیر حفص یعنی ها از طه و طسم و طس و یا از یس حمزه و کسائی و ابو بکر باماله میخوانند
و غیر ایشان بفتح قوله کم صحبة یعنی اماله میکنند ابن عامر و حمزه و کسائی
و شعبه یا را از کهیعص بخلاف و سوسی بخلاف و اماله میکنند ها را هم ازین سوره
ابو بکر و کسائی و ابو عمرو و از سوره طه ورش و ابو عمرو و حمزه و کسائی و ابو بکر پس باقیان
بفتح خوانند قوله حم مختار صحبة یعنی اماله حا بهم هفت جا از ابن ذکوان و حمزه
و کسائی و شعبه است قوله و نصیر یعنی ابو عمرو و حمزه و کسائی و شعبه ادریک و ادریکم
را باماله میخوانند بخلاف و ابن ذکوان بخلاف قوله و ذو الراء ابن ماله کن را
در الر و المر اماله بین بین از برای ورش فقط و نافع اماله میکند بین بین
و ها را از کهیعص و ورش و ابو عمرو حا را از حم هم قوله نفصل یعنی خوانده اند ابن کثیر

وَفِي قُضِيَ الْفَتْحَانِ مَعْ أَلِفٍ هُنَا
وَقُلْ أَجَلُ الْمَرْفُوعُ بِالنَّصْبِ كُمَّلَا

ابن کثیر و ابو عمرو و حفص نفصل الایات بیاء غیبت و باقیان بنون عظمه قوله ساحر
طبی یعنی خوانده اند ابن کثیر و کوفیان ان هذا لساحر مبین و غیر ایشان لسحر
قوله و حیث ضیاء یعنی هر جا که واقع شده لفظ ضیاء و آن سه موضع است درین
سوره و در الانبیاء و در القصص قنبل ابدال میکند یا را بهمزه یعنی ضئاء و غیر او
بیاء میخوانند قوله و فی قضی میخواند ابن عامر لقضی الیهم اجلهم را درین سوره
بفتح قاف و ضاد و نصب اجلهم و باقیان بضم قاف و کسر ضاد و بیاء مفتوحه بعد از ضاد
و برفع اجلهم قوله و قصر و لاها یعنی بزی بخلاف و قنبل بخلاف حذف میکند الف
از ولا ادریکم به و از و لا اقسم بالنفس و لا اقسم بهذا البلد که درین
هیچ خلاف نیست قوله و بالحال اول یعنی لام از لا اقسم از برای حال است
نه از جهت استقبال و از این است که محتاج بنون موکد نیست قوله و خاطب
یعنی خوانده اند حمزه و کسائی سبحانه و تعالی عما تشرکون را درین سوره
و در سوره الروم و دو موضع در سوره النحل بتاء خطاب و دیگران بغیبت
یعنی بیاء کهر یعنی بخوان ای قاری بلشر لکم را در موضع بیتی که هر یک خوانده قوله متاع
یعنی همه قراء غیر از حفص قبول کرده اند متاع الحیوة الدنیا را برفع پس حفص بنصب خوانده
قوله و اسکان یعنی اسکان قطعا من اللیل مظلما قرائت ابن کثیر است و کسائی
پس غیر ایشان بفتح خوانند قوله و فی باء یعنی میخواند حمزه و کسائی تتلوا کل نفس

وَيَا لَا يَهِدِّي اكْسِرْ صَفِيًّا وَهَاهُ نَلْ
وَاَخْفَى بَنُوا حَمْدٍ وَخُفِّفَ شُلْشُلَا

يعنى عوض يا، تا، را مى نهند و ديگران بتلوا از بلاء قوله ويا لا يهدى يعنى كسره كردان
اى مخاطب يا را از امن لا يهدى از براى ابو بكر و ها، را از براى عاصم قوله واخفى يعنى
قالون و ابو عمرو اخفاء فتح ها ميكنند و حمزه و كسائى يهدى بتخفيف ميخوانند پس باقيان
را تشديد باشد و فتح يا، و ها، قوله ولكن خفيف يعنى ميخوانند حمزه و كسائى ولكن
و برفع الناس و ديگران بتشديد ولكن و نصب الناس قوله وخاطب يعنى ميخوانند
ابن عامر مما يجمعون بتاء خطاب و ديگران بياء غيبة قوله ويعزب يعنى ميخوانند كسائى
لا يعزب عنه در اين سوره و در سوره سبا بكسر زاء و ديگران بضم زاء قوله واصغر يعنى رفع
كردان اى مخاطب ولا اصغر من ذلك ولا اكبر را در اين سوره از براى حمزه و از براى
ديگران منصوب بخوان قوله مع المد يعنى خوانده است ابو عمرو ما جئتم به السحر را
بقطع همزه و مد همزه يعنى آلسحر همچنان كه آلذكرين و ديگران بهمزه وصل غير از مد قوله
تبوءا با اين مصراع رد است بر جماعتى كه وقف كرده اند بر تبوءا بياء يعنى صحيح نيست
وقف كردن حفص بر تبوءا بياء آنچه حمل كرده بر وجه صحيح قوله وتتبعان يعنى ميخواند
ابن ذكوان ولا تتبعان سبيل الذين لا يعلمون بتخفيف نون قوله وماج
بالفتح يعنى مضطرب گشته نقل از ابن ذكوان در وجه ديگر كردن فتح و اسكان تاء اول و تشديد
نون است يعنى ولا تتبعان و از اين جهة چنين گفته كه صاحب تيسير اين وجه را ذكر كرده
قوله وفى انه اكسر يعنى كسره كردان تو اى قارى همزه را از انه از قوله تعالى قال

وَلَكِنْ خَفِيفٌ وَارْفَعِ النَّاسَ عَنْهُمَا
وَخَاطَبَ فِيهَا يَجْمَعُونَ لَهُ مُلَا
وَيَعْزُبُ كَسْرُ الضَّمِّ مَعْ سَبَإٍ رَسَا
وَاَصْغَرَ فَارْفَعْهُ وَاَكْبَرَ فَيْصَلَا
مَعَ الْمَدِّ قَطْعُ السِّحْرِ حُكْمٌ تَبَوَّءَا
بِيَا وَقْفُ حَفْصٍ لَمْ يَصِحَّ فَيُحْمَلَا
وَتَتَّبِعَانِ النُّونُ خَفَّ مَدًى وَمَا
جَ بِالْفَتْحِ وَالْاِسْكَانِ قَبْلُ مُثَقَّلَا
وَفِي اَنَّهُ اكْسِرْ شَافِيًا وَنُنَجِّ فِي
وَيَجْعَلُ صِفْ وَالْخِفُّ نُنْجِي عَلَا

وَذَا الَّا هُوَ الثَّانِي وَنَفْسِي يَاؤُهَا
وَرَبِّي مَعَ اَجْرِي وَاِنِّي وَلِي حُلَا

قال آمنت انه لا اله الا الذى از براى حمزه و كسائى پس باقيان بفتح خوانند قوله
وبنونه يعنى خوانده است ابو بكر ويجعل الرجس بنون و غير او بياء و ميخوانند كسائى
و حفص ننج المؤمنين بتخفيف و ديگران بتشديد قوله وذاك هو الثانى يعنى
كلمه كه محل خلاف ننج المؤمنين است كه در آخر واقع است نه ثم ننجى رسلنا كه
در اول است قوله ونفسى يعنى و ياآت اضافه در اين سوره پنج است من تلقاء
نفسى ان و قل اى وربى انه وان اجرى الا وانى اخاف ان عصيت
وما يكون لى ان ابدله سورة هود عليه السلام قوله وانى لكم يعنى
انى لكم نذير مبين بفتح همزه خوانده است ابن كثير و ابو عمرو و كسائى است پس ديگران
بكسر خوانند قوله وبادى يعنى ميخواند ابو عمرو بادى الرأى را بهمزه بعد از
دال و ديگران بياء از غير همزه قوله ومن كل يعنى خوانده است حفص من كل زوجين
اثنين را در اين سوره و در سوره المؤمنون بتنوين كل و ديگران بغير تنوين قوله
فعميت يعنى ميخوانند حمزه و كسائى و حفص فعميت عليكم بضم عين و تشديد ميم
پس باقيان بفتح عين خوانند و تخفيف ميم قوله وفى ضم يعنى خوانده اند غير حمزه و كسائى
و حفص مجريها را بضم ميم و حمزه و كسائى و حفص بفتح ميم و ميخوانند عاصم يا بنى
اركب معنا در اين سوره بفتح ياء و ميخواند حفص در جميع قرآن بفتح ياء و ديگران
بكسر قوله وآخر لقمان يعنى احمد بزى موافقه مينمايد با حفص در يا بنى اقم الصلوة

وَاِنِّي لَكُمْ بِالْفَتْحِ حَقُّ رُوَاتِهِ
وَبَادِيَ بَعْدَ الدَّالِ بِالْهَمْزِ حُلِّلَا
وَمِنْ كُلِّ نَوِّنْ مَعْ قَدْ اَفْلَحَ عَالِمًا
فَعُمِّيَتِ اضْمُمْهُ وَثَقِّلْ شَذًا عَلَا
وَفِي ضَمِّ مَجْرَاهَا سِوَاهُمْ وَفَتْحُ يَا
بُنَيَّ هُنَا نَصٌّ وَفِي الْكُلِّ عُوِّلَا
وَآخِرَ لُقْمَانٍ يُوَالِيهِ اَحْمَدٌ
وَسَكِّنْهُ زَاكٍ وَشَيْخُهُ الْاَوَّلَا

وَتَسْأَلْنِ خِفُّ الْكَهْفِ ظِلُّ حِمًى وَهَا
هُنَا غُصْنُهُ وَافْتَحْ هُنَا نَافِعٌ وَلَا

وَيَوْمَئِذٍ مَعْ سَالَ فَافْتَحْ أَتَى رِضًا
وَفِي النَّمْلِ حِصْنٌ قَبْلَهُ النُّونُ ثُمِّلَا

ثَمُودَ مَعَ الْفُرْقَانِ وَالْعَنْكَبُوتِ لَمْ
يُنَوَّنْ عَلَى فَصْلٍ وَفِي النَّجْمِ فُصِّلَا

نَمَا لِثَمُودٍ نَوَّنُوا وَاخْفِضُوا رِضًى
وَيَعْقُوبُ نَصْبُ الرَّفْعِ عَنْ فَاضِلٍ كَلَا

وَفِي عَمَلٌ فَتْحٌ وَرَفْعٌ وَنَوِّنُوا
وَغَيْرُ ارْفَعُوا إِلَّا الْكِسَائِيَّ ذَا الْمَلَا

رفع وقبل سکن بیکردانند یا را از یابنی ارکب معنا را سکن کرده اند ابن کثیر است یعنی ساکن میکرداند
یا را از یابنی لا تشرك بالله قوله وفی عمل یعنی میخوانند غیر کسائی انه عمل غیر
صالح بفتح میم و رفع لام منونه و رفع غیر پس کسائی بکسر میم خواند و نصب لام که تنوین
و نصب غیر یعنی عمل غیر صالح قوله وتسألن یعنی میخوانند ابن کثیر و کوفیان و ابو عمرو
فلا تسألنی عن شیء در الکهف و میخوانند کوفیان و ابو عمرو فلا تسألن ما
لیس لك به علم در این سوره بتخفیف نون و باقیان بتشدید و کسر نون الا ابن کثیر که بفتح نون
میخوانند در این سوره قوله و یومئذ یعنی میخوانند نافع و کسائی من خزی یومئذ
در این سوره و من عذاب یومئذ ببنیه در سوره سأل سائل بفتح میم
دیگران بکسر خوانند قوله وفی النمل حصن یعنی میخوانند کوفیان و نافع یومئذ آمنون
را در سوره النمل بفتح میم و دیگران بکسر میم قبله النون یعنی فزع که از پیش یومئذ واقع است
در سورة النمل کوفیان آنرا بتنوین میخوانند و غیر ایشان بغیر تنوین قوله ثمود یعنی خوانده اند
حفص و حمزه الا ان ثمود کفروا بتمام در این سوره و عادا و ثمودا در سوره الفرقان
و العنکبوت بغیر تنوین و میخوانند عاصم و حمزه و ثمود فما ابقی در سوره و النجم بغیر تنوین پس دیگران
بتنوین خوانده و میخوانند کسائی الا بعدا لثمود بخفض و تنوین دیگران بنصب از غیر
تنوین خوانده اند حفص و حمزه و ابن عامر و یعقوب ثالث را بنصب و دیگران
برفع قوله هنالك قال سلم یعنی میخوانند حمزه و کسائی قال سلم فما لبث را در این سوره

وَفِي سُعِدُوا فَاضْمُمْ صِحَابًا وَسَلْ بِهِ
وَخِفُّ وَإِنْ كُلًّا إِلَى صَفْوِهِ دَلَا

وَفِيهَا وَفِي يس وَالطَّارِقِ الْعُلَا
يُشَدِّدُ لَمَّا كَامِلٌ نَصَّ فَاعْتَلَا

وَفِي زُخْرُفٍ فِي نَصِّ لُسْنٍ بِخُلْفِهِ
وَيُرْجَعُ فِيهِ الضَّمُّ وَالْفَتْحُ إِذْ عَلَا

وَخَاطَبَ عَمَّا يَعْمَلُونَ هُنَا وَآ
خِرَ النَّمْلِ عِلْمًا عَمَّ وَارْتَادَ مَنْزِلَا

وَيَاءَاتُهَا عَنِّي وَإِنِّي ثَمَانِيًا
وَضَيْفِي وَلَكِنِّي وَنُصْحِي فَاقْبَلَا

وَفَاسْرِ أَنِ اسْرِ الْوَصْلُ أَصْلٌ دَنَا وَهَا
هُنَا حَقٌّ إِلَّا امْرَأَتَكَ ارْفَعْ وَأَبْدِلَا

سوره و قال سلم قوم منکرون را در و الذاریات بکسر سین و سکون لام
و قصر و دیگران بفتح سین و فتح لام و الف بعد از لام قوله وفاسر ان اسر یعنی خوانده اند نافع
و ابن کثیر فاسر ان اسر هر جا که واقع شود بهمزه وصل و باقیان بهمزه قطع قوله وها هنا
یعنی میخوانند ابن کثیر و ابو عمرو الا امرأتك در این سوره برفع و دیگران بنصب قوله
وفی سعدوا یعنی میخوانند حمزه و کسائی و حفص و اما الذین سعدوا بضم سین
و دیگران بفتح قوله وسل به یعنی سؤال کن از بزرگان ایشان و تفتیش نما از ان حال
آن زیرا که بنای مفعول نیامده الا از فعل متعدی و این لازم است قوله وخف
یعنی بتخفیف و ان کلا قرائت نافع و ابو بکر و ابن کثیر است پس دیگران بتشدید خوانند
وفیها وفی یس یعنی میخوانند ابن عامر و عاصم و حمزه لما را در این سوره و در سوره
یس و در سوره الطارق بتشدید و دیگران بتخفیف قوله وفی زخرف یعنی خوانده اند
حمزه و عاصم بخلاف و هشام بخلاف و دیگران بتخفیف قوله ویرجع یعنی میخوانند
نافع و حفص و الیه یرجع الامر بضم یا و فتح جیم و غیر ایشان بفتح یا و کسر جیم قوله
وخاطب عما یعنی عما یعملون در این سوره و در آخر سوره النمل بتاء خطاب قرائت حفص
و نافع و ابن عامر است پس باقیان بغیب خوانند قوله و یاءاتها یعنی یاءات اضافه
که در آنها خلاف کرده اند هشت در این سوره عنی انه لفرح فخور و اقع در هشت
موضع انی اذا لمن الظالمین انی اخاف ان عصیت انی اخاف علیکم در قصه

شفاني وتوفيقي ورهطي عدّ ها
ومع فطرن اجري معا نحص مكملا

صالح شعيب واني اعظك واني اعوذ بك واني اريكم واني اشهد اليه ونحسيني
البس منكم ولكني اريكم ونصحي ان اردت قوله شقاقي ان وما توفيقي الا
وارهطي اعز وفطرني افلا وان اجري الا در قصه نوح بود سورة يوسف عليه
السلام قوله ويا ابت افتح يعني مفتوح کردان ابن عامر تا در يا ابت را هر جا که واقع
شود در بار ابن عامر وديگران بکسر خوانند قوله وحد للسکی ايات الا يعني توحيد
خوانده اند ايه در قوله تعالی لقد کان في يوسف واخوته ايات للسائلين از بار ابن
کثير که واو بار غير ابن کثير بجمع قوله غيابات يعني ميخوانند نافع غيابات الجب بجمع در
در هر دو موضع وغير او غيابت ميخوانند با فراد قوله وتامنا ومراد ازين مصرع وبكلمه
پت لاحق آنست که اهل ادا در مالك لا تامنا دو مذهب است اول آنست که در
نزد صاحب تيسير خفا آنست که ادغام کنند نون اول در نون دوم اما نه ادغام تام
وبعد ازان اشاره کنند بنون اول بحرکت نه بعضو ومذهب دوم ادغام صحيح است
واشمام ضم بعد از ادغام قوله ونرتع يعني خوانده اند کوفيان ونافع يرتع ويلعب بياء
وابن عامر وکوفيان بسکون عين يرتع ميخوانند وديگران بکسر پس در اينجا
قرائت مصرا يه يرتع بياء وکسر عين را ونون وکسر ابن کثير را دنون واثبات ياء
قنبل را بر اور اه ديه باشد وبنون وسکون ابو عمرو وابن عامر را وبياء وسکون کوفيان را
قوله وبشراي يعني ميخوانند کوفيان يا بشري بحذف ياء پس حمزه وکسائی برامیل

بر اصل خود اماله کنند وعاصم بشري خوانند بفتح قوله وقل الا حصحص يعني اماله ميکنند ورش
بشراي را بين بين قوله وكلاهما يعني اماله مايل وبين بين وفتح اين هر سه را از
ابو عمرو بن العلا در بشري روايت کرده اند اما فتح شهرت قوله وهيت بكسر
يعني خوانده اند نافع وابن عامر هيت لك را بكسر ها وفتح تاء وروايت کرده است هشام
وخوانده اند ابن كثير وهشام بضم تاء پس ابن عامر را سه وجه باشد هيت لك هئتُ
لك وهيت لك وابن کثير هيتُ لك وديگران هيتَ لك قوله وفي كاف
يعني خوانده اند کوفيان انه كان مخلصا در سوره مريم بفتح لام ونافع موافقت با ايشان
ميکنايد در فتح لام در کلمه المخلصين در همه قرآن قوله معا وصل يعني ميخوانند ابو عمرو و
حاشا لله ما هذا بشرا وما حاشا لله ما علمنا به الف در حالت وصل
الف در حالت وقف قوله دابا لحفصهم يعني متحرک کردان همزه دابا را بفتح
از بار حفص پس ديگران بسكون خوانند قوله وخاطب يعني خوانده اند حمزه و
ونيه يعصرون را بخطاب وديگران بغيبة قوله ونكتل يعني ميخوانند حمزه
وكسائي اخانا نكتل بياء غيبة وديگران بنون وخوانده است ابن کثير فقط
حيث نشاء را بنون عظمة وديگران بياء غيبة قوله وحفظا يعني ميخوانند حمزه
وكسائي وحفص حافظا را در موضع فالله خير حافظا را در موضع والله خير حفظا
پس ديگران حفظا قوله وفتيته يعني خوانده اند حمزه وكسائي وحفص فتيانه در مکان

وَيَا أَيْئَسْ مَعًا وَاسْتَيْأَسَ اسْتَيْأَسُوا
وَتَيْأَسُوا اقْلِبْ عَنِ الْبَزِّي بِخُلْفٍ وَأَبْدِلَا

فننجّه ومیخوانند ابن کثیر ءانّک لانت یوسف باخبار یعنی بیک همزه و دیگران باستفهام
یعنی بدو همزه قوله ویایئس معا یعنی میخوانند بزی بخلاف از ولا تایئسوا من روح الله
وافلم یایئس الذین در سوره الرعد وحتی اذا استیئس الرسل فلما استیئسوا
وبیئاس لا تایئسوا من روح الله در مواضع پنجگانه بقلب کردن یا بموضع همزه و ابدال
همزه بالف و باقیان باصل میخوانند قوله ونوحی الیهم یعنی میخوانند حفص نوحی
الیهم را هرجا که واقع شود بنون و کسر حا و حمزه و کسائی موافقت مینمایند حفص را در نوحی
الیه انه در سوره الانبیا و باقیان بیا میخوانند و فتح حا قوله وثانی ننج احذف
یعنی خوانده اند ابن عامر فنجی من نشاء را بحذف نون دوم و بتشدید جیم و بحرکت یا بفتح و باقیان
فننجی بدو نون و تخفیف جیم و سکون یا قوله وخفف یعنی مخفف کرده اند کوفیان لفظ قد کذبوا را
از برای کوفیان و از برای دیگران بتشدید میخوانند قوله واتی و انی الخمس یعنی یاات
اضافه مختلف فیها درین سوره ... موضع است انی او فی الکیل وانی اری
ولی انی اربنی وانی اری سبع وانی انا اخوک وانی اعلم وربی احسن
مثوای وما علمنی ربی انی ومارحم ربی ان وسوف استغفر لکم ربی
انه ولی انی اعصر وانی احمل وما ابری نفسی ان وقال انی لیحزننی ان
واخوانی ان ربی وحزنی الی الله وسبیلی ادعوا وقد احسن بی اذ اخرجنی
لی ابی لعلی ارجع الی الناس ابی اذن لی او یحکم الله لی ابائی ابراهیم سورة الرعد قوله وزرع

وَذَكِّرْ يُسْقَى عَاصِمٌ وَابْنُ عَامِرٍ
وَقُلْ بَعْدَ بِالْيَا يُفَضِّلُ شُلْشُلَا

وزرع یعنی میخوانند حفص و ابوعمرو و ابن کثیر وزرع ونخیل صنوان وغیر برفع هر چهار کلمات
و دیگران بخفض قوله وذکر یسقی یعنی خوانده اند عاصم و ابن عامر یسقی بماء واحد بتذکیر
و دیگران بتانیث قوله وقل بعد یعنی بگوای قاری که نفضل بعضها که واقع است بعد از
یسقی حمزه و کسائی بیا میخوانند و دیگران بنون عظمه قوله وما کرر یعنی در موضعی که لفظ
استفهام در او مکرر شود مثل ءاذا کنا ترابا ءانا پس همه قرا لفظ اول را باستفهام میخوانند
غیر از نافع در سوره النمل در ءاذا کنا ترابا وآباؤنا ءانا لمخرجون که اول را باخبار
میخوانند یعنی بیک همزه قوله الشام مخبر یعنی ابن عامر شامی در لفظ اول باخبار میخواند
در همه قرآن غیر والنازعات واذا وقعت که درین دو موضع خلاف اصل خود میکند
و بعد ازین بیان قوله وهو دون یعنی ابن کثیر و حفص و نافع و ابن عامر ائنکم لتاتون
الرجال که واقع در دوم عنکبوت باخبار میخوانند یعنی بیک همزه و دیگران بدو همزه
قوله وهو فی الثانی اخبار در لفظ دوم از استفهامین از آن نافع و کسائی است
مگر در دوم سوره العنکبوت که در آنجا باستفهام میخوانند مگر در سوره النمل که نافع
از آنجا نیز باستفهام نیز میخوانند قوله وهو فی النمل کن یعنی اخبار در دوم از
استفهامین سوره النمل از برای ابن عامر و کسائی است قوله وزاده یعنی ایشان
هردو که ابن عامر و کسائی اند زیاده میکنند در دوم نمل نونی را پس میخوانند
ائننا لمخرجون و دیگران بیک نون قوله عم رضی یعنی میخوانند نافع و ابن عامر

وکسائی در دوم و النازعات باخبار پس لازم آید موافقت ابن عامر اشارت از قوله وهم علی اصولهم
یعنی قراء همه بر اصل خوانده در استفهامین از تحقیق و تسهیل و مد و ترک مد قوله وانا لمبعوثون
تجدید للعهد دیگر بیان میکنند که هشام و ابو عمرو و قالون مد میکنند بین الهمزتین
خواه که همزه دوم محقق باشد یا مسهل قوله وهاد و وال یعنی میخوانند ابن کثیر هاد و وال
وواق که هاد و وال دراین سوره و واق در سوره النحل در حالت وقف باثبات یا
هادی و والی و واقی و باق و در وصل بحذف یاء همچنانکه دیگران در هر حال
هل یستوی یعنی میخوانند حمزه و کسائی و ابوبکر ام هل یستوی الظلمات بتذکیر
و دیگران بتانیث و بعد صحاب یعنی بعد از کلمه یستوی میخوانند حمزه و کسائی
و حفص مما یوقدون بیاء غیبت و دیگران بتاء خطاب قوله وضمهم یعنی میخوانند
کوفیان وصدوا عن السبیل دراین سوره وصد عن السبیل که در سوره
المؤمن است بضم صاد و دیگران بفتح قوله و یثبت فی تخفیفه یعنی خوانده اند ابن کثیر
و ابو عمرو و عاصم و یثبت فی تخفیفه و باقیان یثبت بتشدید قوله وفی الکافر
الکفار یعنی میخوانند ابن عامر و کوفیان و سیعلم الکفار در موضع الکافر
و دیگران الکافر **سورة ابراهیم علیه السلام** قوله وفی الخفض
یعنی میخوانند ابن عامر الله الذی برفع و دیگران بجر قوله خالق یعنی خوانده اند
حمزه و کسائی الم تر ان الله خالق السموات دراین سوره و خالق کل دابة

دابة در النور بعد از خاء و کسر لام و رفع قاف و دیگران خلق بترک مد و فتح لام و قاف
قوله واخفض کل فیهما یعنی میخوانند ایشان هر دو کل در سوره النور بخفض و دراین سوره
والارض پس دیگران بنصب خوانند قوله مصرخی اکسر یعنی حمزه میخواند وما انتم
بمصرخی بکسر یاء و دیگران بفتح قوله کها وصل یعنی همچنانکه هاء ضمیر مذکر را وصل
مثل دیه و علیه یاء اضافه را نیز وصل بیاء میکنند زیرا که هر دو ضمیر اند قوله و
للساکنین یعنی و یاء آن که یاء مکسور کرده اند از برای اجتماع یاء جمع و یاء متکلم بعد از آنکه نون
اند جسته بسبب اضافه و یاء متکلم را مکسور کرده اند همچنانکه اگر میخواهد که ساکن را حرکت دهند کسره
قوله وقطرب یعنی قطرب نحوی تلمیذ سیبویه حکایت کرده است این لغت را از عرب
و قراء نیز و ابو عمرو بن العلاء رحمه الله قوله وضم کفا یعنی میخوانند ابن عامر و نافع
و کوفیان لیضلوا عن سبیله دراین سوره و لیضل عن سبیل الله در سوره الحج
و لقمان و لیضل عن سبیله در الزمر بضم یاء و غیر ایشان بفتح یاء قوله وافئدة
یعنی خوانده است هشام بخلاف از او وافئدة من الناس بهمزه بعد از یاء
بر وزن افعیلة و دیگران بغیر یاء قوله وفی لتزول یعنی میخواند کسائی لتزول منه
بفتح لام اولی و رفع لام دوم و دیگران بکسر اول و نصب دوم و یاء اضافه دراین سوره
سه موضع وما کان لی علیکم وانی اسکنت من ذریتی وقل لعبادی
الذین **سورة الحجر** قوله وربما یعنی ربما یود الذین کفروا

تخفیف دال ربما قرائت نافع است وعاصم قوله انما سکرت ابصارهم بتخفیف ابن کثیر
فقط خوانده است پس دیگران بتثقیل خوانند قوله ننزل بضم التاء یعنی ما تنزل الملائکة
بضم تا شعبه میخواند وقرئ بالنون یعنی ما ننزل بنون در موضع وکسر زای والملائکة
بنصب قرائت حمزه وکسائی وحفص است پس دیگران بتا مفتوحه وفتح زای ورفع الملائکة
خوانند **قوله** ونقل الملکی یعنی گردانیده اند نون فبم تبشرون را از برای ابن کثیر
قوله واکسره یعنی مکسور کرده ای مخاطب نون تبشرون را از برای ابن کثیر ونافع
بکسر نون خوانند بتشدید ودیگران بفتح بی تشدید قوله وما الحذف یعنی ودر قرائت
اول که قرائت ابن کثیر است نون محذوف نمیشود بل در قرائت نافع محذوف
میگردد **قوله** یقنط یعنی میخوانند کسائی وابوعمرو ومن یقنط را درین سوره واذا هم
یقنطون در سوره الروم ولا تقنطوا من رحمة الله در سوره الزمر مجموع بکسر نون و
دیگران بفتح نون **قوله** ومنجوهم یعنی حمزه وکسائی انا لمنجوهم اجمعین را درین سوره
ولننجینه واهله را در سوره العنکبوت بتخفیف جیم میخوانند حمزه وکسائی وابوبکر وابن
کثیر انا منجوک واهلک را در سوره العنکبوت بتخفیف از باب افعال باقیان بتثقیل
از باب تفعیل **قوله** قدرنا بها یعنی قدرنا انها لمن الغابرین در سوره النمل
بتخفیف دال قرائت ابوبکر است وتشدید قرائت دیگران قوله وعبادی
یعنی یا است اضافه درین سوره چهار است نبئ عبادی انی انا وبناتی ان کنتم

ونقل الملكي نون تبشرون ... / واكسره حرميا وما الحذف ...
ويقنط معه يقنطون وتقنطوا / ومن يكسر النون ... حلا
وينجيهم خف في العنكبوت ... / ... منجوك صحبة ...
قدرنا بها والنمل صف وعبادي ... / ... بناتي ...

کنتم وانی انا الغفور وعلی انی النذیر پس تعلق کرد چهار **اسورة النحل**
قوله ینبت نون یعنی ینبت لکم بنون عظمة ابوبکر فقط میخواند پس دیگران بیا غیبه
خوانند وعاصم میخواند والذین یدعون را بیا غیبه وباقیان بتا خطاب
قوله وفی شرکای یعنی این شرکائی الذین یعنی همزه پیش از یا یعنی شرکائی
قرائت بزی است لکن بخلاف ودر پس دیگران بهمزه خوانند **قوله** ومن قبل فیهم
یعنی مکسور کرده اند نافع نون را از تشاقون که واقع است پیش از لفظ فیهم پس
دیگران بفتح خوانند قوله معا یتوفیهم یعنی میخواند حمزه یتوفیهم الملائکة
ظالمی ویتوفیهم الملائکة طیبین بتذکیر ودیگران بتا تانیث ودر اماله
هرکسی بر اصل خود اند **قوله** سما کاملا یعنی خوانده اند نافع وابن کثیر وابوعمرو و
ابن عامر لا یهدی من یضل را بضم یا وفتح دال پس غیر ایشان بفتح یا
وکسر دال قوله وخاطب یعنی خوانده اند حمزه وکسائی اولم یروا الی ما
خلق الله بتا خطاب وخوانده اند حمزه وابن عامر الم یروا الی الطیر
مسخرات را که در آخر واقع است بتا خطاب ودیگران بیا غیبه **قوله**
وراء مفرطون یعنی وانهم مفرطون بکسر را قرائت نافع است پس غیر او
بفتح خوانند قوله یتفیؤا المؤنث یعنی قبول کرده اند وخوانده اند پیش لفظ
مفرطون یتفیؤا ظلاله را بتا تانیث از برای ابوعمرو وبصری پس غیر او بتذکیر خوانند

ويلحدون ... / وفي شركاي الخلف في الهمز هلهلا
ومن قبل فيهم يكسر النون نافع / معا يتوفاهم ... وصلا
سما كاملا يهدي ... / ... وخاطب ...
وراء مفرطون اكسر ... / ... يتفيؤا ... البصري ...

وحق صحاب ضم نسقیکم معا
لشعبة خاطب یجحدون معللا
وظعنکم اسکانه ذاع ونجزین الذین النون داعیه نوّلا
ملک وعنه نص الاخفش یاءه
وعنه روی النقاش نونا موهلا
سوی الشام ضموا واکسروا فتنوا لهم
ویکسر فی ضیق مع النمل دخللا
ویتخذوا غیب حلا لیسوء نو
ن راو وضم الهمز والمد عدلا

قوله وحق یعنی ضم نسقیکم معا در این سوره و در سورة المؤمنین ثابت شده است
در حق ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی و حفص پس بفتح خوانند قوله خاطب یعنی بخطاب بخوان
ای من خاطب افبنعمة الله یجحدون را از برای شعبه پس باقیان بغیبة خوانند قوله
وظعنکم یعنی یوم ظعنکم باسکان عین ابن عامر و کوفیان میخوانند پس دیگران بفتح
خوانند قوله ونجزین الذین صبروا بنون عظمة قرات ابن کثیر و عاصم و ابن ذکوان
پس دیگران بیاء غیبة خوانند قوله وعنه یعنی روایت کرده است اخفش از ابن ذکوان
ولنجزین الذین را بیاء و این روایت صحیح تر است زیرا که اخفش تلمیذ ابن ذکوان است
ونقل کرده است این را از او قوله وعنه روی یعنی روایت کرده است نقاش
یعنی محمد بن الحسن بن زیاد البغدادی المقری از اخفش وا و از ابن ذکوان نون را
نیز و لکن منسوب است نقاش درین وجه بوهم چرا که صاحب تیسیر گفته که این روایت
نیز وهم است چرا که اخفش در کتاب خود ایا از ابن ذکوان ذکر قوله سوی الشام
یعنی همه قراء مضموم گردانیده اند فا را و مکسور گردانیده اند تا را از قوله ثم من
بعد ما فتنوا غیر از ابن عامر بفتح فا و تا خوانند قوله ویکسر یعنی میخوانند ابن کثیر فی
ضیق مما یمکرون را درین سوره و در سوره النمل بکسر ضاد و دیگران بفتح ضاد سورة
الإسراء قوله ویتخذوا یعنی خوانده است ابو عمرو الا یتخذوا بیاء غیبة و دیگران
بتاء خطاب و میخوانند کسائی لنسوء وجوهکم را بنون عظمة پس دیگران بیاء غیبة خوانند

سما ویلقاه یضم مشددا
کفی یبلغن امدده واکسر شمردلا

وعن کلهم شدد وفا اف کلها
بفتح دنا کفؤا ونون علی علا
وبالفتح والتحریک خطأ مصوب
وحرکه المکی ومد وجملا
وخاطب فی یسرف شهود وضمنا
بحرفیه بالقسطاس کسر شد علا
وسیئة فی همزه اضمم وهاءه
وذکر ولا تنوین ذکرا مکملا
وخفف مع الفرقان واضمم لیذکروا
شفاء وفی الفرقان یذکر فصلا

خوانند حفص و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و لیسوءوا بیاء و ضم همزه بر وزن لیقولوا و
باقیان بفتح همزه میخوانند قوله ویلقاه یعنی میخواند ابن عامر یلقیه منشورا بضم یاء و
فتح لام و تشدید قاف و باقیان بفتح یاء و سکون لام و تخفیف قاف قوله یبلغن
یعنی خوانده اند حمزه و کسائی اما یبلغان بمد بعد از عین و بکسر نون و دیگران بترک
مد و فتح نون قوله وعن کلهم مشدده یعنی جامع که اند بر تشدید نون قوله وفا
اف کلها یعنی میخوانند ابن کثیر و ابن عامر فقط اف هر جا که بیاید و آن سه موضع
پیش است درین سوره و در سورة الانبیاء و در الاحقاف بفتح فا و باقیان
بکسر و از این باقیان حفص و نافع بتنوین میخوانند و کسره و دیگران که می مانند بغیر
تنوین قوله بالفتح یعنی میخوانند ابن ذکوان کان خطأ کبیرا را بفتح خا و حرکت
طاء بفتح خا و دیگران خوانند و سکون طاء مگر ابن کثیر که او بحرکت طاء میخواند
بمد بعد از طا یعنی خطاء قوله وخاطب یعنی بخطاب میخوانند حمزه و کسائی
ولا تسرف فی القتل را و غیر ایشان بغیبة قوله وضمنا یعنی میخوانند حمزه
و کسائی و حفص بالقسطاس المستقیم درین سوره و در سوره الشعراء بضم قاف
و دیگران بکسر قاف قوله وسیئة یعنی خوانده اند ابن عامر و کوفیان کان
سیئه مضمومه و بهاء ضمیر مذکر بی تنوین و دیگران بهمزه مفتوحه و تاء تانیث منونه
منونه قوله وخفف یعنی میخوانند حمزه و کسائی فی القرآن لیذکروا را درین سوره

ودر سوره الفرقان بتخفیف ذال وکاف وضم و اسکان ذال و باقیان تشدید ذال

وکاف وفتح کاف قوله یذکر یعنی میخوانند حمزه در سوره الفرقان ان یذکر را

بحذف قیدها و مذکوره و باقیان بفتح ذال وکاف ولتشدید ایشان قوله وفی مریم

یعنی میخوانند ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه وکسائی اولا یذکر الانسان بعکس حکم

از پیش رفت از قیدها یعنی تشدید و فتح ذال وکاف وغیر ایشان اولا یذکر

بعکس قید قوله یقولون یعنی خوانده اند حفص وابن کثیر کما یقولون اذا را

بیاء غیبه و میخوانند عاصم و نافع وابن کثیر و ابو عمرو وابن عامر یعنی عما یقولون

بغیب بر غیر ایشان بخطاب خوانند قوله وانث یعنی میخوانند حفص و ابو عمرو

و حمزه وکسائی تسبح له السموات بتانیث وتذکیر قوله واکسروا یعنی مکسور

کردانیده اند قاریان جیم را از قوله ترخلک ورجلک از برای حفص در حالتیکه تنها

باشد وبر دیگران باسکان خوانند قوله وتخسف حق یعنی میخوانند ابن کثیر و ابو عمرو

ان نخسف بکم او نرسل علیکم وان نعید کم وفنرسل علیکم و

فنغرقکم و در این پنج کلمه بنون عظمه و غیر ایشان در هر پنج بیاء غیبه قوله

خلافک یعنی میخوانند نافع وابن کثیر و ابو عمرو و ابوبکر خلفک الا قلیلا را بفتح خا

وسکون لام و قصره و دیگران بکسر خا وفتح لام و مد بعد از لام قوله ناء اخر

یعنی میخواند ابن ذکوان وناء بجانبه را در این سوره و در حم السجده بتاخیر همزه از الف

نفجر في الاولى كتقتل ثابت
وعم ندى نفجر بكسره ولا

الف بر وزن نافع و دیگران بر اصل بر وزن دعی قوله تفجر یعنی میخوانند کوفیان

حتی تفجر لنا بر وزن تقتل و دیگران تفجر بضم تا و فتح فا و کسر جیم مشدد قوله

وعم ندا یعنی میخوانند نافع وابن عامر و عاصم کسفا او تاتی بالله بتحریک سین

بفتح بر دیگران باسکان خوانند قوله وفی سباء یعنی کوئی را طلب که میخوانند

حفص تنها کسفا من السماء را در سوره الشعراء و در سبا بتحریک سین بفتح و دیگران

بسکون قوله وفی الروم یعنی میخوانند هشام بخلاف وابن ذکوان بخلاف و

بجمله کسفا در سوره الروم باسکان سین بر دیگران بفتح خوانند قوله

وقل قال یعنی خوانده اند ابن عامر وابن کثیر قال سبحان ربی در موضع قل

که واقع است در اول از چند لفظ قل و ضم تاء یعنی میخوانند کسائی فال لقد

علمت بضم تاء و باقیان بفتح قوله والیاء یعنی اضافه در این سوره یک موضع است

ربی اذا لامسکتم سورة الكهف قوله وسكتة يعني

عادت حفص است که در حالت وصل سکت میکند بالف عوجا وغرض او در وشن

کردانیدن معنی است که تا کسی وهم نکند که قیما صفت عوجا است بلکه او حالت

از لفظ الکتاب توان کرد زیرا که سکت حکم وقف دارد قوله وفی نون یعنی

حفص سکت میکند در نون من راق در سوره القیمه و در اخر من مرقدنا هذا

در یس و در لام بل ران در سوره المطففین و باقیان سکت نکنند قوله ومن لدنه

يعني ميخواند شعبه باشمام من لدنه را باسكان دال واشمام ضم آن وكسر نون وهاء وباقيان

بضم دال وهاء وسكون نون قوله وكلهم يعني همه قرا بر اصل خود اند در هاء يعني من لدنه

وابن كثير وصل كند هاء او يعني من لدنهو او وباقيان بترك وصل قوله وقل مرفقا يعني

بگو اي طالب كه من امركم مرفقا بفتح ميم وكسر فاء قرائت نافع وابن عامر است وديگران

بكسر ميم وفتح فا خوانند قوله وتزور للشامي يعني ميخواند ابن عامر طلعت تزور

بروزن تحمر وميخوانند كوفيان تزاور بتخفيف زاء وديگران بتشديد قوله وحرميهم

يعني ميخوانند نافع وابن كثير ولملئت منهم بتشديد لام پس ديگران بتخفيف خوانند قوله

بورقكم الاسكان يعني حمزه وابو بكر وابو عمرو بورقكم هذه باسكان خوانند وچون

قرائت ديگران ضد معلوم ميشود از بيان ناظم بقوله وفيه عن الباقين يعني باقيان

هر سه بكسر ميخوانند قوله وحذفك يعني ميخوانند حمزه وكسائي ثلثمائة سنين بيك كسره

از غير تنوين وديگران بتنوين قوله وتشرك يعني ميخواند ابن عامر ولا تشرك في حكمه

احدا بتاء وجزم كاف پس ديگران بيا خوانند ورفع كاف قوله وفي ثمر ضميه يعني فتح

ميكرداند عاصم ثاء وميم را از وكان له ثمر واز احيط بثمره وديگران بضم ثاء

وميم ميخوانند الا ابو عمرو كه او بضم ثاء وباسكان ميم خوانند قوله ودع ميم

يعني خوانده اند ابو عمرو وكوفيان خيرا منها را بغير ميم وديگران بزيادة ميم يعني

منهما قوله وفي الوصل يعني ميخواند ابن عامر لكنا هو الله را در وصل بالف ودر قرائت

وضم وسكن ثم ضم لغيره
وكلهم في الها على اصله تلا

وقل مرفقا فتح مع الكسر عمه
وتزور للشامي كتحمر وصلا

وتزاور التخفيف في الزاي ثابت
وحرميهم ملئت في اللام ثقلا

وبورقكم الاسكان في صفو حلوه
وفيه عن الباقين كسر تاصلا

وحذفك للتنوين من مائة شفا
وتشرك خطاب وهو بالجزم كملا

وفي ثمر ضميه يفتح عاصم
بحرفيه والاسكان في الميم حصلا

ودع ميم خيرا منهما حكم ثابت
وفي الوصل لكنا فمد له ملا

وذكر يكن شاف وفي الحق جره
على رفعه حبر سعيد تاولا

وهمه قراء در وقف بالف ميخوانند پس ابن عامر را اثبات در حالين باشد قوله

وذكر يعني ميخوانند حمزه وكسائي ولم يكن له فئة بتذكير وباقيان بتانيث قوله و

في الحق يعني لله الحق ابو عمرو وكسائي برفع ميخوانند وديگران بجر قوله وعقبا يعني

خوانده اند عاصم وحمزه وخير عقبا را بسكون قاف وغير ايشان بضم قوله وبالنون

يعني ويوم نسير الجبال ابن كثير وابو عمرو وابن عامر بتاء ميخوانند در موضع نون

وبفتح يا ودر رفع الجبال وديگران بنون وكسر يا ونصب الجبال قوله ويوم نقول

يعني ميخواند حمزه ويوم نقول نادوا را بنون عظمة وباقيان بيا قوله لمهلكهم

يعني ميخوانند غير عاصم لمهلكهم موعدا را در اين سوره ومهلك اهله در

سوره النمل بضم ميم پس عاصم بفتح خواند وحفص از عاصم بكسر لام پس قرائت شعبه لمهلكهم

بفتح ميم وفتح لام لمهلكهم بفتح ميم وكسر لام قوله وها كسر يعني ميخواند حفص از قرائت

وما انسانيه در اين سوره والفتح بضم هاء وديگران بكسر هاء قوله لتغرق يعني ميخوانند

حمزه وكسائي ليغرق اهلها بفتح در موضع ضم وكسر قوله وغيبة قل يعني تا را يا

ميكنند ويا را مفتوح ميسازند بر وزن ليذهب ولفظ اهلها را مرفوع

ميكردانند وباقيان بتاء مضمومه وراء مكسوره ونصب اهلها قوله ومد

يعني ميخوانند نافع وابن كثير وابو عمرو ونفسا زاكية بالف بعد از زاء وتخفيف ياء و

وديگران بقصر وتشديد قوله ونون لدني يعني ميخوانند ابو بكر ونافع لدني عذرا

وعقبا سكون الضم نص فتى ويا
نسير والاولى انثها نفر ميلا

وفي النون انث والجبال برفعهم
ويوم يقول النون حمزة فضلا

لمهلكهم ضموا ومهلك اهله
سوى عاصم والكسر في اللام عولا

وها انسانيه بضم لحفصهم
ومعه عليه الله في الفتح وصلا

لتغرق فتح الضم والكسر غيبة
وقل اهلها بالرفع راويه فيصلا

وقل وتخفيف تخذت وكسره
ونون لدني خففا صاحبا الا

وَسَكِّنْ وَأَشْمِمْ ضَمَّةَ الدَّالِ صَادِقًا
تَخِذْتَ تَخْفِيفٌ وَاكْسِرِ الْخَاءَ دُمْ حُلَا

تخفيف نون بنابر انكه يك نون محذوف بود وباقيان بتشديد قوله وسكن يعنى ميخواند
ابو بكر من لدنه باسكان دال وباشمام آن وديگران بضم دال بى اشمام قوله تخذت
يعنى ميخواند ابن كثير لتخذت بكسر خاء مخففه واظهار وابو عمرو وهمچنين الا انكه او ادغام ميكند
وديگران بتشديد وفتح تاء قوله ومن بعد يعنى ميخوانند ابن عامر وكوفيان از
پس لفظ لتخذت فاردنا ان يبدلهما بتمام را در اين سوره ودر سوره التحريم
عسى ربه ان طلقكن ان يبدله ودر سوره القلم عسى ربنا ان يبدلنا خيرا
منها بتخفيف يعنى از باب افعال وديگران بتشديد يعنى از باب تفعيل قوله فاتبع يعنى
ميخوانند ابن عامر وكوفيان فاتبع سببا وثم اتبع سببا در دو موضع بتخفيف
وباقيان بتشديد قوله وحامية بالمد يعنى خوانده اند حمزه وكسائى وشعبه وابن عامر
فى عين حامية بالف بعد از حاء وبياء در موضع همزه وديگران بحذف الف وبهمزه
بعد از ميم قوله وصحابهم يعنى ميخوانند حمزه وكسائى وحفص فله جزاء الحسنى را
بنصب وتنوين وديگران برفع از غير تنوين قوله على حق يعنى ميخوانند حفص و
وابن كثير وابو عمرو بين السدين بفتح سين وحمزه وكسائى موافقت مينمايند
ايشانرا در فتح وبينهم سدا ومن خلفهم سدا در يس پس باقيان بضم
خوانند قوله وياجوج يعنى بهمزه گردان از مخاطب هر دو لفظ ياجوج وماجوج
عاصم فقط واز براى غير او بغير همزه خوانند يعنى بابدال قوله وفى يفقهون يعنى خوا[نده اند]

وَمِنْ بَعْدُ بِالتَّخْفِيفِ يُبْدِلَ هَاهُنَا
وَفَوْقَ وَتَحْتَ الْمُلْكِ كَافِيهِ ظُلِّلَا
فَأَتْبَعَ خَفِّفْ فِي الثَّلَاثَةِ ذَاكِرًا
وَحَامِيَةٍ بِالْمَدِّ صُحْبَتُهُ كَلَا
وَفِي الْهَمْزِ يَاءٌ عَنْهُمُ وَصِحَابُهُمْ
جَزَاءُ فَنَوِّنْ وَانْصِبِ الرَّفْعَ وَاقْبَلَا
عَلَى حَقِّ السَّدَّيْنِ سَدًّا صِحَابُ حَقْ
قِنِ الضَّمُّ مَفْتُوحٌ وَيس شَذَا عَلَا
وَيَاجُوجَ مَاجُوجَ اهْمِزِ الْكُلَّ نَاصِرًا
وَفِي يَفْقَهُونَ الضَّمُّ وَالْكَسْرُ شُكِّلَا

وَحَرِّكْ بِهَا وَالْمُؤْمِنِينَ وَمَدَّهُ
خَرَاجًا شَفَا وَاعْكِسْ فَخَرْجُ لَهُ مُلَا

خوانده اند حمزه وكسائى لا يكادون يفقهون قولا بضم ياء وكسر قاف وباقيان
بفتح ياء وقاف قوله وحرك بها يعنى ميخوانند حمزه وكسائى الا خراجا در اين سوره
وام تسئلهم خراجا در سوره المؤمنين بتحريك را بفتح وبالف بعد از راء وديگران
بسكون راء وبحذف الف قوله واعكس يعنى ميخواند ابن عامر فخرج ربك در سوره
المؤمنين بعكس تحريك ومد يعنى بسكون راء وترك الف قوله ومكنني يعنى ميخواند
ابن كثير ما مكنني باظهار نون اول در نزد نون دوم وديگران بادغام قوله وسكنوا
مع الضم يعنى ميخواند شعبه بين الصدفين بضم صاد واسكان دال قوله
واهمز مسكنا يعنى ميخواند شعبه ردما ائتونى زبر الحديد به همزه ساكنه وكسر
تنوين ردما از براى التقاء ساكنين وحمزه موافقت شعبه مينمايد در كلمه دوم يعنى در
قال ائتونى وكلم شعبه را در كلمه دوم دو وجه است ودر اينجا پيش از همزه ساكنه كسره نيست
زيرا كه پيش از او قال است ولام مفتوح آمده ديگر بيان ميكنند قوله و
ابدا فيهما الياء مبدلا كه چون ابتدا كنند اين كلمه همزه ساكنه را
بدال بياء كنند و پيش از ياء همزه وصل را زياده كنند وايتونى
گويند پس ديگران همزه قطع خوانند در هر دو قوله وطاء فما اسطاعوا
يعنى مشدد كرده اند حمزه طاء را از قوله تعالى فما اسطاعوا ان يظهروه
از براى حمزه پس غير او بتخفيف خوانند قوله وان تنفد يعنى خوانده اند حمزه

وَمَكَّنَنِي أَظْهِرْ دَلِيلًا وَسَكِّنُوا
مَعَ الضَّمِّ فِي الصُّدْفَيْنِ عَنْ شُعْبَةَ الْمَلَا
كَمَا حَقُّ ضَمَّاهُ وَاهْمِزْ مُسَكِّنًا
لَدَى رَدْمًا ائْتُونِي وَقَبْلُ اكْسِرِ الْوِلَا
لِشُعْبَةَ وَالثَّانِي فَشَا صِفْ بِخُلْفِهِ
وَلَا كَسْرَ وَابْدَأْ فِيهِمَا الْيَاءَ مُبْدِلَا
وَزِدْ قَبْلُ هَمْزَ الْوَصْلِ وَالْغَيْرُ فِيهِمَا
بِقَطْعِهِمَا وَالْمَدِّ بَدْءًا وَمَوْصِلَا
وَطَا فَمَا اسْطَاعُوا لِحَمْزَةَ شَدِّدُوا
وَأَنْ تَنْفَدَ التَّذْكِيرُ شَافٍ تَأَوَّلَا

ثلث معی دونی در ربی باربع
وما قبل ان شاء المضاف فجملا

وکسائی ان نفد کلمات بیا بتذکر و دیگران بتانیث قوله ثلاث معی یعنی آیات
اضافه مختلف فیها درین سوره سه موضع است معی صبرا سه موضع ومن دون اولیاء
وربی چهار موضع ربی اعلم ولا اشرک بربی احدا یالیتنی لم اشرک بربی
احدا فعسی ربی ان یؤتین وستجدنی ان شاء الله سوره مریم علیها
السلام قوله وحرفا یرث یعنی میخوانند ابو عمرو وکسائی یرثنی ویرث من ال
یعقوب بجزم هر دو و دیگران برفع قوله وقل خلقتک یعنی بگو ایخطاب کرد وقد
خلقناک من قبل بنون وقد خلقناک حمزه وکسائی میخوانند و دیگران خلقتک
میخوانند قوله وضم بکیا یعنی کسور کردن حرف اول را از بکیا از برای
حمزه وکسائی وا زعتیا وصلیا وجثیا از حمزه وکسائی وحفص پس دیگران بضم خوانند
قوله وهمز اهب یعنی میخوانند ورش وابو عمرو بخلاف وقالون بخلاف
لیهب لک را بیا و دیگران بهمزه ونسیا یعنی وکنت نسیا حمزه وحفص بفتح
نون خوانند و دیگران بکسر قوله ومن تحتها یعنی میخوانند نافع وحفص وحمزه
وکسائی فناداها من تحتها بکسر میم وخفض تاء و دیگران بفتح میم ونصب تاء قوله
وخف یعنی میخوانند حمزه تساقط علیک بتخفیف سین وباقیان بتشدید
قوله وبالضم یعنی خوانده است حفص تساقط بضم تاء وتخفیف سین وکسر
قاف وغیر از حمزه وحفص بفتح تاء وتشدید سین وفتح قاف قوله وفی رفع

وذکر وان الله ذاک واخبروا
بخلف اذا ما مت مع فیهن وصلا

یعنی خوانده اند عاصم وابن عامر قول الحق الذی فیه یمترون را بنصب و دیگران
برفع قوله وکسر وان الله یعنی میخوانند ابن عامر وکوفیان وان الله ربی وربکم
فاعبدوه بکسر همزه و دیگران بفتح قوله واخبروا یعنی میخوانند ابن ذکوان اءذا
ما مت را باخبار یعنی بیک همزه بخلاف یعنی او را اخبار باشد واستفهام
نیز و دیگران را استفهام قوله ونجی خفیفا یعنی میخوانند کسائی ثم ننجی الذین
اتقوا بتخفیف و دیگران بتشدید قوله مقاما یعنی مقاما واحسن ندیا ابن کثیر
بضم میخواند و دیگران بفتح قوله ریا ابدل یعنی هم احسن اثاثا وریا قالون
وابن ذکوان ابدال میکنند همزه ریا را بیاء وبعد از ان یا را در یاء ادغام
میکنند پس دیگران باظهار خوانند وحمزه را در موقف سه وجه ادغام باشد وهم اظهار
قوله وولدا بها یعنی میخوانند حمزه وکسائی لفظ ولدا در چهار موضع درین سوره
لاوتین مالا وولدا وقالوا اتخذ الرحمن ولدا ان دعوا للرحمن
ولدا وما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا ودر سوره الزخرف قل ان کان للرحمن
ولد بضم واو وسکون لام وابن کثیر وابو عمرو موافقت نمایند ایشان را
در سوره نوح ۲ در قوله تعالی ماله وولده الا خسارا پس دیگران
بفتح واو ولام هر دو خوانند قوله وفیها وفی الشوری یعنی میخوانند نافع و
کسائی تکاد السموات یتفطرن درین سوره والشوری بتذکیر و دیگران

ورایی واجعل لی وانی کلاهما
وذکری وآتانی مضافاتها العلو

لحمزة فاضمم کسرها اهله امکثوا
معا وافتحوا انی انا دائما حلا

ونوّن بها والنازعات طوی ذکا
وفی اخترتک اخترناک فاز وثقّلا

وانا وشام قطع اشدد وضم فی
ابتداء غیره واضمم وکسر عن کلا

تساقط قوله وطا یعنی میخوانند ابو عمرو و حمزه و ابو بکر و ابن عامر تسقط ما منه در این
سوره وابو بکر وابو عمرو فقط در سوره الشوری بنون ساکن در موضع تا و تخفیف
طا و تخفیف آن و دیگران بتا مفتوحه و طا مفتوحه مشدده قوله و دای یعنی از
یاءات اضافه که در او خلاف کرده اند در این سوره شش موضع است و وانی
وکانت و ربی اجعل لی آیة وانی اعوذ بالرحمن وانی اخاف ان عسی
وربی انه کان حفیا وآتانی الکتاب سورة طه قوله لحمزة یعنی ضم
کردان ای مخاطب کسره ها اهله امکثوا این سوره و در سوره القصص از برای
حمزه و از برای باقیان مکسور کردان آن را قوله معا وافتحوا انی مفتوح کردانید
از قاریان همزه انی را از قوله تعالی نودی یا موسی انی انا ربک از
برای ابن کثیر و ابو عمرو پس دیگران بکسر خوانند قوله ونون بها یعنی میخوانند
ابن عامر و کوفیان بالواد المقدس طوی در این سوره و در سوره
والنازعات بتنوین و دیگران بغیر تنوین در هر دو قوله وفی اخترتک
یعنی میخواند حمزه وانا اخترناک بتشدید انا و بنون عظمه و بالف بعد از
نون و باقیان بتخفیف انا و بتاء متکلم قوله وشام قطع یعنی میخواند ابن عامر اشدد
به ازری بهمزه قطع مفتوحه و همچنین میخواند واشرکه فی امری بضم همزه و
باقیان بهمزه وصل مضمومه چون بر آن ابتدا کنند و بکسر همزه چون از اول

مع الزخرف اقصر بعد فتح وساکن
مهادا ثوی واضمم سوی فی ندٍ کلا

وکسر یا [illegible]
[illegible]

فیسحتکم ضم وکسر صحابهم
وتخفیف قالوا ان عالمه دلا

وهذین فی هذان حج وثقله
دنا فاجمعوا صل وافتح المیم حولا

وقل ساحر یعنی سحر شفا وتلقف
ارفع الجزم مع انثی یخیل مقبلا

وصل کنند بفتح همزه قوله مع الزخرف یعنی خوانده اند کوفیان لکم الارض
مهدا در این سوره و در سوره الزخرف بفتح میم و سکون ها و قصر و دیگران مهادا
بکسر میم و فتح ها و بالف بعد از ها قوله واضمم سوی یعنی مضموم کردان ای
مخاطب سوی را از برای حمزه و عاصم و ابن عامر چون قراءت باقیان از ضد
مفهوم برگشت اشاره نموده بآن قوله وبکسر یعنی باقی از ایشان هر سه بکسر
میخوانند قوله وفیه یعنی اماله از برای وقف در لفظ سوی و سدی بر آن
طریق است که در اصول مذکور گشت و از برای آن این گفته تا کسی ظن نبرد که
بر ضم سین مانع اماله است قوله فیسحتکم یعنی میخوانند حمزه و کسائی
و حفص فیسحتکم بعذاب بضم یا و کسر حا قوله وتخفیف یعنی خوانده اند حفص
و ابن کثیر قالوا ان هذان بتخفیف ان و دیگران بتشدید و هذین
یعنی ان هذین در موضع هذان قراءت ابو عمرو است و باقیان هذان
میخوانند قوله وثقله دنا یعنی ابن کثیر هذانّ میخواند بتشدید و یک نوبت
در سوره النساء مذکور گشته قوله فاجمعوا یعنی ابو عمرو میخواند فاجمعوا کیدکم
بهمزه وصل و فتح میم و دیگران بقطع همزه مفتوحه و کسره میم قوله وقل ساحر
یعنی بگو ای قاری که میخوانند حمزه و کسائی سحر در موضع کید ساحر یعنی ایشان
بکسر سین و اسکان حا میخوانند و دیگران ساحر قوله وتلقف ارفع

وَأَنجيتكم وَاعدتكم وَرزقتكم
شفا لا تخف بالقصر والجزم فصلا

یعنی میخوانند ابن ذکوان تلقف ما صنعوا برفع و یخیل الیه من سحرهم بتانیث
و دیگران بجزم تلقف بتذکیر یخیل قوله وانجیتکم یعنی میخوانند حمزه و کسائی
یا بنی اسرائیل وانجیتکم من عدوکم وواعدتکم وکلوا من طیبات
ما رزقتکم با فراد ضمیر متکلم و باقیان انجیناکم وواعدناکم وما رزقناکم
قوله لا تخف یعنی میخواند حمزه لا تخف درکا بقصر و جزم و دیگران بمد بعد از خا
و برفع فا قوله وما یحل یعنی میخواند کسائی فیحل علیکم غضبی بضم حا و دیگران
بکسر حا قوله ف لام یعنی و من یحلل و کسائی بملکنا و لکنا بضم میم و نافع و عاصم
بفتح میم و باقیان بکسر قوله وحملنا یعنی خوانده اند ابن عامر و حفص و نافع و ابن کثیر
حملنا بضم حا و بکسر میم و تشدید میم و دیگران بفتح حا و میم و تخفیف میم قوله
وخاطب یعنی بخطاب میخوانند حمزه و کسائی بما لم تبصروا به را و دیگران بغیب
قوله وبکسر اللام یعنی میخوانند ابو عمرو و ابن کثیر لن تخلفه بکسر لام و غیر ایشان
بفتح قوله وننفخ یعنی میخوانند بنون مفتوحه و ضم فا قوله وبالقصر یعنی سیخوان مکی
فلا یخف ظلما ولا هضما بقصر و جزم از برای ابن کثیر و از برای دیگران لا یخاف
بمد بعد از خا و برفع فا قوله وانک یعنی خوانده اند ابو بکر و نافع وانک لا تظمؤ
فیها بکسر همزه و دیگران بفتح قوله وبالضم ترضی یعنی میخوانند ابو بکر و کسائی
لعلک ترضی را بضم تا و دیگران بفتح قوله تأتهم یعنی او لم تأتهم بینة

وما یحل الضم فی کسره رضی
وفی لام یحلل عنه وافی محللا
وفی ملکنا ضم شفا وافتحوا ذوی
نهی وحملنا ضم واکسر مثقلا
کما عند حرمی وخاطب یبصروا
شذا وبکسر اللام تخلفه حلا
ذوا الحق ومع یا وننفخ ضمه
وفی ضمه افتح عن سوی ولد العلا
فلا یخف بالقصر للمکی واجزم
وانک لا فی کسره صفوة العلا
وبالضم ترضی صف رضی تأتهم مؤ
نث عن اولی حفظ لعلی اولا

وذکری معا انی معا لی معا حشر
تنی عینی نفسی انتی راسی انجلا

بینة بتانیث حفص و نافع و ابو عمرو است پس غیر ایشان بتذکیر خوانند قوله لعلی
اخی علا یعنی اضافه در این سوره سیزده موضع است لعلی اتیکم اخی اشدد
لذکری ان الساعة ولا تنیا فی ذکری انی انست نارا انی انا ربک و یسر لی
امری ولی فیها مارب لم حشرتنی اعمی و علی عینی اذ لنفسی اذهب
انتی انا الله ولا براسی سورة الانبیاء علیهم السلام قوله
وقل قال یعنی میخوانند حفص و حمزه و کسائی قال ربی یعلم القول در اول سوره
و حفص تنها در آخر سوره قال رب احکم بصیغه امر و باقیان قل اولم یر
خوانده است ابن کثیر اولم یر الذین کفروا را الم یر بغیر واو و دیگران
با ثبات واو قوله وتسمع یعنی میخوانند غیر ابن عامر ولا یسمع الصم بیاء غیبت
و بفتح آن و بفتح میم و برفع الصم پس ابن عامر بتا خطاب مضمومه و بکسر میم و نصب
الصم خوانده قوله وقال به قایل گشته است ابن کثیر بهم ان قول که غیر ابن عامر
بدان قول قایل گشته اند در سوره النمل والروم یعنی ولا یسمع الصم الدعاء
قوله ومثقال مع لقمان یعنی میخواند نافع مثقال حبة در این سوره و در سوره
لقمان برفع و دیگران بنصب قوله جذاذا یعنی میخواند کسائی فجعلهم جذاذا
بکسر جیم و دیگران بضم جیم قوله ونون یعنی میخواند ابو بکر لنحصنکم من باسکم
بنون و حفص و ابن عامر بتانیث و باقیان بتذکیر قوله وسکن یعنی میخوانند

وقل قال عن شهد وآخرها علا
وقل اولم لا واو داریه وصلا
وتسمع فتح الضم والکسر غیبة
سوی الیحصبی والصم بالرفع وکلا
وقال به فی النمل والروم دارم
ومثقال مع لقمان بالرفع اکملا
جذاذا بکسر الضم راو وننجی
احذف وثقل کذی صلا
لیحصنکم صافی وانث عن کفی
وسکن بین الفتح والکسر
وحرم بکسر اسکن

حمزه وکسائی و شعبه وحرام علی قریة بکسر حاء و سکون راء و حذف الف یعنی وحرم و دیگران

بفتح حاء وراء و بالف بعد از راء قوله ونجی المؤمنین یعنی میخوانند ابن عامر و ابو بکر

نجی المؤمنین بحذف نون و تشدید جیم و دیگران بدو نون و تخفیف جیم **قوله**

وللکتب یعنی میخوانند حمزه وکسائی و حفص کطی السجل للکتب بجمع و دیگران بتوحید

قوله ومضافها یعنی یاء اضافه در این سوره چهار است ذکر من معی و مسنی الضر

وانی اله من دونه و عبادی الصالحون **سورة الحج** **قوله** سکاری

یعنی میخوانند حمزه وکسائی وتری الناس سکری وما هم بسکری در هر دو

موضع بر وزن فعلی و دیگران سکاری و بساری قوله ومحرکه یعنی میخوانند

ابن عامر و ورش و ابو عمرو ثم لیقطع بکسر لام و غیر ایشان بسکون لام **قوله**

لیوفوا یعنی میخواند ابن ذکوان ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا را بکسر لام و میخوانند

ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و ورش غیر از بزی ثم لیقضوا تفثهم را بکسر لام و باقیان

باسکان لام در مواضع ثلاثه **قوله** ومع فاطر انصب یعنی میخوانند عاصم و نافع

ولؤلؤا ولباسهم را در این سوره و در سوره فاطر بنصب و دیگران بخفض

قوله ورفع سواء یعنی اختیار کرده اند غیر حفص سواء العاکف را برفع

پس حفص بنصب خواند **قوله** وغیر صحاب یعنی غیر از حمزه وکسائی و حفص

اختیار کرده اند سواء محیاهم در سوره حم الجاثیه پس باقیان بنصب خوانند

فمخففه عن نافع مثله وقل

معا منسکا فی السین بالکسر شلشلا

خوانند قوله ولیوفوا یعنی بعد از آنکه ذکر سواء کردیم پس نون متحرک کردان واو را از و

لیوفوا و مشدد کردان فاء او را از برای شعبه پس دیگران بسکون واو و تخفیف فاء

قوله فمخطفه یعنی فتخطفه الطیر منقولست از نافع ولیوفوا بتحریک خاء و تشدید

طاء و دیگران باسکان خاء و تخفیف طاء قوله وقل یعنی بگو ای قاری که میخوانند حمزه و

کسائی جعلنا منسکا و منسکاهم بکسر سین و دیگران بفتح سین **قوله** ویدفع

یعنی میخوانند ابن کثیر و ابو عمرو ان الله یدفع یدفع بفتح دال ساکنه در میان فتح یاء و فاء

و دیگران یدافع بضم یاء و فتح دال و الف بعد از دال و کسر فاء قوله والمضموم

یعنی میخوانند نافع و عاصم و ابو عمرو و اذن للذین بضم همزه و دیگران بفتح

قوله والفتح یعنی خوانده اند نافع و ابن عامر و حفص یقاتلون بانهم

ظلموا را بفتح تاء و غیر ایشان بکسر قوله هدمت یعنی نافع و ابن کثیر میخوانند

لهدمت صوامع را بتخفیف دال و باقیان بتشدید **قوله** و بصری یعنی میخواند

ابو عمرو و بصری من قریة اهلکتها بتاء مضمومه و دیگران بنون مفتوحه و بالف

بعد از نون قوله یعدون یعنی خوانده اند حمزه وکسائی و ابن کثیر مما یعدون

بیاء غیبت و دیگران بتاء خطاب **قوله** فی سعوا یعنی میخوانند ابن کثیر و ابو عمرو

در این سوره و در دو موضع در سوره سبا معجزین بخلاف الف و تشدید جیم

و دیگران بالف بعد عین و تخفیف جیم **قوله** والاول یعنی میخوانند ابو عمرو

دکوفیان غیر از ابوبکر وانّ ما یدعون من دونه دراین سوره ودر لقمان بیاء غیبه
ودیگران بتاء خطاب قوله والباء یعنی یاء اضافه دراین سوره یک موضع بیتی
وطهر بیتی سورة المومنون قوله اماناتهم یعنی میخوانند ابن کثیر و
الذینهم لاماناتهم دراین سوره ودر سوره سأل سائل بتوحید ودیگران
بجمع قوله صلوتهم یعنی حمزه وکسائی علی صلوتهم یحافظون را بافراد
وباقیان صلواتهم بجمع یعنی عظاما فکسونا العظام قوله واضمم میخوانند ابن کثیر
وابوعمرو وتنبت بالدهن بضم تاء وکسر باء ودیگران بفتح تاء وضم باء قوله
والمفتوح سیناء یعنی میخوانند ابن عامر وکوفیان من طور سیناء بفتح سین
وباقیان بکسر قوله وضم یعنی میخوانند همه قراء غیر از شعبه منزلا مبارکا بضم میم
وفتح زاء پس شعبه بفتح میم خوانند وبکسر زاء قوله ونون تترا یعنی ابن کثیر وابوعمرو
تترا کلما بتنوین وحکم اماله درباب اماله مقدم شد وغیر ایشان بغیر
تنوین میخوانند قوله واکسر الولا قوله یعنی مکسور کردان از مخاطب از
ولا تنزی همزه وانّ هذه امتکم را از براء کوفیان پس غیر ایشان بفتح
خوانند کمر ابن عامر از باقیان نون انّ را بتخفیف میخوانند یعنی وانْ هذه و
دیگران بتشدید قوله وتهجرون یعنی نافع میخواند سامرا تهجرون بضم تاء
وکسر جیم وغیر نافع بفتح تاء وضم جیم قوله وفی لام لله یعنی میخوانند ابوعمرو

ابوعمرو سیقولون الله در موضع دویم وسیم بحذف لام جاره وبرفع هاء
آنچه بحذف در مصاحف اهل بصره مرسوم است ودیگران بلام جاره وجر هاء قوله وعالم
یعنی میخوانند حفص وابن کثیر وابوعمرو وابن عامر عالم الغیب والشهادة بخفض
میم وباقیان برفع قوله وفتح شقوتنا یعنی میخوانند حمزه وکسائی غلبت
علینا شقاوتنا بفتح شین وحرکت قاف وبالف بعد از قاف ودیگران
شقوتنا بکسر شین واسکان قاف وقصر قوله وکسر انّ یعنی میخوانند حمزه وکسائی
ونافع سخریا دراین سوره ودر سوره صاد بضم سین ودیگران بکسر قوله وفی
انّهم یعنی خوانده اند حمزه وکسائی انّهم هم الفائزون بکسر همزه ودیگران بفتح قوله
وترجعون یعنی وهمچنین میخوانند حمزه وکسائی الینا لا ترجعون بفتح تاء
وکسر جیم وغیر ایشان بضم تاء وفتح جیم قوله وفی قال کم یعنی میخوانند ابن کثیر
وحمزه وکسائی قل کم لبثتم بصیغه امر ومیخوانند حمزه وکسائی قل ان
لبثتم که بعد از قل کم لبثتم است بلفظ امر ودیگران بصیغه ماضی یعنی قال
قوله ومعا یاء یعنی یاء اضافه دراین سوره لعلّی اعمل صالحا است وبس سورة
النور قوله وحق یعنی میخوانند ابن کثیر وابوعمرو وفرضناها بتشدید
ودیگران بتخفیف قوله ورأفة مجر کم یعنی ابن کثیر میخواند رأفة فی دین الله
بتحریک همزه بفتح ودیگران بسکون وسوسی با بدال قوله وادع یعنی میخوانند

سحابٌ وغيرُ الحفصِ خامسةُ الآخر
انْ غَضِبَ التخفيفُ والكسرُ اذ خلا

مدلول سحاب یعنی حمزه وکسائی وحفص اربع شهادات بالله که واقع است در اول برفع عین ودیگران بنصب قوله وغیر الحفص یعنی میخوانند همه قراء غیر از حفص والخامسة ان غضب الله علیها بتخفیف ان وبکسر ضاد وبرفع اسم الله ودیگران بتشدید ان وفتح ضاد وجر اسم الله تعالی قوله یشهد یعنی میخوانند حمزه وکسائی یوم یشهد علیهم را بتذکیر ودیگران بتانیث قوله وغیر یعنی خوانده اند ابو بکر وابن عامر غیر اولی الاربة بنصب پس دیگران بخفض خوانند قوله ودری یعنی مکسور کرده اند ای قاری ضم دال درّی را از برای ابو عمرو وکسائی ودیگران بضم دال میخوانند قوله وفی مده یعنی میخوانند حمزه وکسائی وشعبه وابو عمرو یا بهمزه بعد از او وباقیان بتشدید یا بی همزه پس از اینجا سه قراءت حاصل آید درّی دُرّیّ دِرّیءٌ دُرّیءٌ قوله یسبح فتح البا یعنی میخوانند ابن عامر وابو بکر یسبح له فیها بالغدو والاصال بفتح با ودیگران بکسر قوله وحق تفعلا یعنی خوانده اند ابن کثیر وابو عمرو وتوقد من شجرة بروزن تفعل قوله وما نون البزی سحاب یعنی سحاب ظلمات بزی بغیر تنوین سحاب میخوانند ودیگران بتنوین ومیخواند ابن کثیر ظلمات بجر تا وباقیان برفع قوله کما استخلف یعنی کما استخلف الذین من قبلهم ابو بکر بضم تا وکسر لام میخواند ودیگران بفتح تا ولام قوله وفی یبدلن یعنی ابن کثیر وابو بکر میخوانند ولیبدلنهم من

ویرفع بعد الجر یشهد شائع
وغیر اولی بالنصب صاحبه کلا
ودرّی اکسر ضمه حجة رضی
وفی مده والهمز صحبته حلا
یسبح فتح البا کذا صف وتوقد
المؤنث صف شرعا وحق تفعلا
وما نون البزی سحاب ورفعهم
لدی ظلمات جر دار واوصلا
کما استخلف اضممه مع الکسر صادقا
وفی یبدلن الخف صاحبه دلا

وثاني ثلاث ارفع سوى صحبةٍ وقف
ولا وقف قبل النصب ان قلت ابدلا

من خوفهم امنا بتخفیف ودیگران بتشدید قوله وثانی ثلاث یعنی رفع کرده اند ای مخاطب لفظ ثلاث عورات لکم را از برای همه قراء غیر از حمزه وکسائی وشعبه ایشان بنصب خوانند قوله وقف یعنی چون ثلاث عورات را برفع خوانی وقف بر ما قبل او کن قوله ولا وقف یعنی اگر ثلاث بنصب خوانی که بدل از ثلاث مرات است وقف بر ما قبل او مکن سورة الفرقان قوله ونأکل یعنی میخوانند حمزه وکسائی له نأکل منها بنون پس دیگران بیاء غیبة خوانند قوله وجزمنا یعنی ابن کثیر وابو بکر وابن عامر ویجعل لک قصورا برفع لام میخوانند ودیگران بجزم قوله ونحشر یا دار یعنی ویوم نحشرهم بیاء غیبة ابن کثیر است پس باقیان بنون عظمة خوانند قوله فیقول یعنی خوانده ابن عامر شامی فنقول ءانتم را بنون عظمة ودیگران بیاء غیبة قوله وخطاب یعنی میخواند حفص فما تستطیعون صرفا ولا نصرا را بخطاب ودیگران بیاء غیبة قوله ونزل الملائکة را بزیاده نون وبرفع لام وبنصب الملائکة ودیگران ونزل الملائکة بحذف نون وبنصب لام وبرفع الملائکة قوله تشقق یعنی ویوم تشقق السماء بالغمام درین سوره وتشقق الارض عنهم سراعا در سوره قاف ابو عمرو وکوفیان بتشدید شین میخوانند وباقیان بتخفیف قوله ویأمر شاف یعنی خوانده اند حمزه وکسائی لما یأمرنا را بیاء غیبة

ونأکل منها النون شاع وجزمنا
ویجعل برفع دل صافیه کملا
ونحشر یا دار علا فیقول عن
شذا وخطاب یستطیعون عملا
وننزل زده النون وارفع وخف والـ
ـملائکة المرفوع ینصب دخلا
وتشقق خف الشین مع قاف غالب
ویأمر شاف واجمع السرج شلشلا

وانكستم ثم ودیگران بتاء خطاب قوله واجعوا یعنی سرجاد قرا منبر احمره وکسائی بجمع میخوانند

و عیرایشان سراجا قوله ولم یقتروا یعنی میخوانند نافع وابن عامر ولم یقتروا

بضم یاء ودیگران بفتح یاء قوله والکبری یعنی کوفیان تا مکسور یقتروا را مضموم میکردانند

پس سه قرائت یُقتِروا و یَقتُروا و یَقتِروا قوله یضاعف یعنی میخوانند ابن عامر وابوبکر

یضاعف له العذاب ویخلد فیه برفع در موضع جزم پس دیگران بجزم خوانند

پس دراو چهار قرائت شود یضعّف بجزم ابن کثیر یضعف برفع ابن عامر

یضاعف برفع ابوبکر را یضاعف بجزم دیگر ازا قوله و وحدّ یعنی میخوانند

ابو عمرو وحمزه وکسائی وشعبه وذریتنا قرة اعین بتوحید ودیگر بجمع یعنی وذر

یاتنا قوله ویلقون فیها مضموم کردان یاء اورا ومتحرک کردان لام اورا بفتح

وقاف را مشدد کردان از برای مجموع قراء غیر از حمزه وکسائی وشعبه که ایشان

بفتح یاء وسکون لام وتخفیف قاف خوانند قوله الباء یعنی دراین سوره قومی

اتخذوا ولیتنی اتخذت از یاآت اضافه است قوله و کم لو ولیت یعنی

بسیار لفظ لو ولیت که ظاهر کردانید دل را شمشیر چند انظم بیان حال کفار

زموده که در روز قیامت تحسر خورند وندامت برند وگویند که اگر ما چنانچه بکردیم

عذاب گرفتار نشدیمی وکاشکی که امر بحسب بودی وامثال این گویند وهیچ

فایده ندهد سورة الشعراء قوله وفی حاذرون المد یعنی میخوانند

میخوانند ابن ذکوان وکوفیان وانا لجمیع حاذرون بمد وهشام موافقه فیها

الشا زاد در تبیون فارهین پس دیگران حذرون وفرهین خوانند بغیر مد قوله

وخلق یعنی میخوانند نافع وابن عامر وحمزه وعاصم الا خلق الاولین بضم خاء وبحرکت

لام بضم وباقیان خلق الاولین بفتح خاء وسکون لام قوله والایکة یعنی خوانند

ابو عمرو وکوفیان اصحاب الایکة را دراین سوره ودر سوره صاد بهمزه ولام ساکنه

بعد از همزه وبخفض تاء تانیث وباقیان بترک همزه وبفتح لام وبنصب تاء

یعنی لیلة قوله وفی نزل یعنی میخوانند بخفض نافع وابن کثیر وابو عمرو ونزل به

الروح الامین بتخفیف نزل وبرفع الروح الامین وباقیان بتشدید نزّل

وبنصب الروح الامین قوله وانث یعنی بتانیث بخوان او لم یکن لهم را مرو

میخوان آیة از برای یحصبی که ابن عامر است پس دیگران بتذکیر خوانند وبنصب

آیة قوله وفا فتوکل یعنی میخوانند ابن کثیر وابو عمرو وکوفیان وتوکل علی العزیز

الرحیم بواو ودیگران بفاء قوله ویا خمس اجری یعنی یاء اضافه دراین سوره سیزده است

ان اجری الا در پنج موضع در قصه نوح ۲ وهود ۱ وصالح ۲ ولوط ۱ وشعیب ۱ بعبادی

انکم متبعون عدو لی الا ربی موضع ارسل معی بنی اسرائیل ومن معی

من المؤمنین واغفر لابی انی اخاف علیکم وربی اعلم سورة النمل

قوله شهاب یعنی میخوانند کوفیان بشهاب قبس بنون بتنوین وباقیان

بغیر تنوین قوله وقل یا بنی یعنی میخواند ابن کثیر اول یا بنی به دو نون و دیگران بیک نون
مشدده قوله مکث یعنی میخواند عاصم فمکث غیر بعید بفتح کاف پس دیگران بضم خوانند
قوله معاشا یعنی میخوانند ابو عمرو و بزی من سبأ بنبأ در این سوره و لقد کان
لسبأ در این سوره سبأ بفتح همزه از غیر تنوین و دیگران غیر از قنبل بجر و تنوین اما قنبل
بسکون همزه میخواند بنیة وقف در وصل قوله الا یسجدوا یعنی میخواند کسائی الا یسجدوا
لله را بتخفیف الا تنبیه با اینکه الا حرف تنبیه است که بجلا در رقه او قوله وقف مبتلی
یعنی اگر خواهی وقف کنی بنابر قراءت در جائی که سؤال از تو کنند یا علم به امتحان نماید یا اینکه
مضطر کردی به نفس کشیدن پس بگو الا یا اسجدوا و آنچه هر یکی کلمه بر سر خود است قوله
اراد یعنی مراد کسی که از تخفیف الا آنست که معنی کلام الا یا هؤلاء اسجدوا است
پس منادی را حذف کرده و اکتفا نموده بحرف ندا از جهت حصول علم بآن قوله وقف لیقبله
یعنی وقف کنی تو از برای کسی که بما قبل حرف تنبیه یعنی فهم لا یهتدون زیرا که کلام نزد او تمام شده
قوله والغیر یعنی غیر کسائی در وصل میکند لا یهتدون را به الا یسجدوا زیرا که نزد
ایشان الا یسجدوا بدل است از قوله تعالی اعمالهم قوله و قد قیل یعنی بعضی گفته اند
الا یسجدوا اینست مفعول یهتدون است و لا زائده است و بعضی گفته اند
که مفعول له است و مع التقدیرین وقف بر یهتدون نیست قوله وان
ادغموا یعنی ادغام کرده اند کلمه ان را در لام از برای سکون نون پس الا شده

شده قوله ولیس مقطوع یعنی نیست کلمه ان در رسم مصحف مقطوع از لا یعنی نون آن
هیچ صورت نیست پس برای این وقف کن تو بر یسجدوا و افتدا نه بکلمات سه گانه که در
قراءت کسائی وقف بر آنها میکنند قوله ویخفون یعنی میخوانند حفص و
کسائی ویعلم ما یخفون وما یعلنون را بتاء خطاب و دیگران بیاء
غیبت قوله اتمدونن یعنی میخواند حمزه اتمدونی بادغام نون اول در نون دوم و اثبات
یا از باب معلوم شده پس دیگران باظهار خوانند قوله مع السوق یعنی میخواند
قنبل وکشفت عن ساقیها در این سوره و بالسوق والاعناق در سوره صاد
وعلی سوقه در سوره الفتح بهمزه قوله و وجه یعنی از قنبل وجهی دیگر آمده که آن واو است
بعد از همزه بالسؤوق و سؤوقه بر وزن فلوس پس دیگران بترک همزه خوانند
قوله نقولن یعنی میخوانند حمزه و کسائی لنبیتنه واهله ثم لتقولن بضم تاء
و لام و بتاء خطاب در موضع نون و باقیان بنون جمع و فتح حرف چهارم از هر
فعل میخوانند قوله ومع فتح ان الناس یعنی خوانده اند کوفیان تکلمهم ان
الناس را و عاقبة مکرهم انا دمرناهم را بفتح همزه و باقیان بکسر قوله واما
یشرکون بیاء غیبت و دیگران بتاء خطاب قوله وشدد یعنی میخوانند کوفیان
و نافع و ابن عامر بل ادارک علمهم بتشدید دال و بگردانیدن همزه وصل و تشدید
دال و دیگران بتخفیف دال و سکون لام و بهمزه قطع مفتوحه و بترک مد قوله بکسر کردن

بهادي معا تهدي فشا العمي ناصبا
وبالياء لكل قف وفي الروم شمللا

يعني خوانده اند هشام وابو عمرو وقليلا ما يذكرون بياء غيبة و دیگران بتاء خطاب

قوله بهادى نیز میخوانند حمزه وما انت تهدى العمى دراین سوره و در سوره

الروم بفعل استقبال و نصب العمى و دیگران بهادى العمى باضافه اسم فاعل

بلفظ العمى پس العمى مجرور باشد **قوله** وبالياء يعنى وقف کن از همه قراء بر هادى دراين

سوره بیاء خواه که بهادى خوانند وخواه که تهدى و وقف کن از برای حمزه و کسائی

بیاء در سوره الروم و از برای باقیان بغیر یاء **قوله** وآتوه یعنی میخوانند حفص و حمزه

وكل أتوه داخرين بقصر و بفتح تاء و دیگران بمد و بضم تاء **قوله** یفعلون یعنی خوانده اند

ابن کثیر وابو عمرو و هشام انه خبير بما يفعلون بياء غيبة و دیگران بتاء خطاب

قوله ومالى يعنى يا آت اضافه دراین سوره پنج است مالى لا ارى الهدهد

اوزعنى ان اشكر وانى القى الى كتاب ولیبلونی ءاشکر

سورة القصص

قوله ونرى یعنی میخوانند حمزه وکسائی ویری

فرعون وهامان بفتح یاء وراء و بالف ممالة بعد از راء و یاء در موضع نون و برفع

كلمات ثلاثه یعنی فرعون وهامان وجنودهما و دیگران بنون مضموم وکسره

و فتح یاء و نصب کلمات ثلاثه **قوله** وحزنا بضم حاء و سکون زای و دیگران

بفتح حاء و زای **قوله** و یصدر یعنی خوانده اند ابن کثیر و کوفیان و نافع حتى یصدر

الرعاء بضم یاء و کسر دال و باقیان بفتح یاء و ضم دال **قوله** وجذوة یعنی

او جذوة من النار بضم جیم حمزه میخوانند و بفتح عاصم پس دیگران بکسر خوانند **قوله**

والرهب یعنی میخوانند حمزه وکسائی وشعبه و ابن عامر من الرهب بضم راء وسکون هاء و حفص

بفتح راء وسکون هاء و دیگران بفتح راء و هاء **قوله** يصدقنى يعنى ميخوانند حمزه و عاصم

يصدقنى انى اخاف برفع قاف و باقیان بجزم **قوله** وقال قال یعنی گوی

مخاطب که میخوانند ابن کثیر وقال موسى ربى اعلم را بحذف واو و پیش از قال

و باقیان باثبات واو **قوله** نما نعز یعنی میخوانند عاصم وابن کثیر و ابو عمرو و ابن

عامر الينا لا يرجعون را بضم یاء و فتح جیم و دیگران بفتح یاء و کسر جیم **قوله** سحران یعنی

میخوانند کوفیان قالوا سحران در موضع ساحران **قوله** و یجبى یعنی میخوانند همه قراء

غیر از نافع يجبى اليه ثمرات كل شىء بتذکیر پس نافع بتانیث خواند **قوله**

يعقلون یعنی میخوانند ابو عمرو فقط خیر وابقى افلا يعقلون بیاء غیبة و دیگران

بتاء خطاب **قوله** و فخسف یعنی میخوانند حفص لخسف بنا بفتح خاء و فتح سین

و دیگران بضم خاء و کسر سین **قوله** و عندى يعنى يا آت اضافه دراین سوره

دوازده است عندى اولم يعلم وستجدنى ان شاء الله وانى انست

وانى انا الله وانى اخاف وانى اريد وعسى ربى اعلم بمن ورىى

اعلم من ومعى ردءا ولعلى اتيكم ولعلى اطلع

سورة العنكبوت

قوله یروا صحبه یعنی میخوانند حمزه وکسائی وشعبه اولم یروا

کیف را بتاء خطاب و دیگران بیاء غیبت قوله وحرکه یعنی میخوانند ابن کثیر و ابو عمرو
لفظ النشأة را هر جا که بیاید بحرکت شین بفتح و بالف بعد از شین بر وزن ملائکه
و دیگران باسکان شین و بحذف الف قوله مودة یعنی میخوانند ابن کثیر و ابو عمرو
و کسائی مودة برفع و میخوانند نافع و ابن عامر و ابو بکر مودة را نصب و تنوین و بینکم
را نصب و باقیان بنصب از غیر تنوین و بینکم بخفض قوله و یدعون یعنی
میخوانند عاصم و ابو عمرو ان الله یعلم ما یدعون را بیاء غیبت و دیگران بتاء خطاب
و میخوانند حمزه و کسائی و شعبه و ابن کثیر علیه آیة من ربه را بتوحید و دیگران بجمع
یعنی آیات قوله و نقول یعنی خوانده اند نافع و کوفیان و یقول ذوقوا ما
کنتم تعملون بیاء و دیگران بنون عظمت قوله و یرجعون یعنی ثم الینا یرجعون
در این سوره بیاء غیبت ابو بکر فقط میخوانند در سورة الروم ثم الیه یرجعون ابو بکر
و ابو عمرو و دیگران بتاء خطاب قوله و ذات ثلاث یعنی میخوانند حمزه و کسائی
لنثوینهم بثاء مثلثه ساکنه خفیفه در موضع باء به یاء در موضع همزه و باقیان بهمزه
قوله و اسکان ول یعنی میخوانند ابن عامر و ابو عمرو و ورش و عاصم و قنبل و
بکسر لام و دیگران باسکان قوله و ربی در این سوره سه یاء اضافه است ربی
انه هو العزیز الحکیم یا عبادی الذین آمنوا ان ارض الله واسعة
سوره الروم الی سبا قوله و عاقبة یعنی میخوانند نافع و ابن کثیر و ابو عمرو

و ابو عمرو و ثم کان عاقبة الذین برفع و غیر ایشان بنصب قوله و ینونه
یعنی خوانده است قنبل لیذیقهم بعض الذی را بنون عظمت و دیگران بیاء غیبت
قوله للعالمین یعنی میخواند حفص ان فی ذلک لآیات للعالمین را بکسر لام
و باقیان بفتح لام قوله لتربوا یعنی میخواند نافع لتربوا فی اموال الناس بتاء مضموم
و واو ساکنه و دیگران بیاء غیبت مفتوحه و واو مفتوحه قوله و اجمعوا آثار کم
یعنی میخوانند ابن عامر و حفص و کسائی فانظر الی آثار رحمة الله را بجمع و دیگران
الی اثر بافراد قوله ینفع کوفی یعنی فیومئذ لا ینفع الذین در این سوره
و لا ینفع الظالمین را در المؤمن کوفیان بتذکیر میخوانند و نافع در المؤمن موافقه
ایشان مینماید پس غیر ایشان بتأنیث خوانند قوله یعنی مرفوع کردان از مخاطب
لفظ رحمة را از قوله تعالی و رحمة للمحسنین در اول سوره لقمان از برای حمزه در
حالت که تو فیروزی یافته و ماهر گشته علوم نافعه را قوله و یتخذ المرفوع یعنی
و یتخذها هزوا برفع غیر حمزه و کسائی و حفص میخوانند پس ایشان بنصب خوانند
قوله تصاعر یعنی خوانده اند نافع و حمزه و کسائی و ابو عمرو و لا تصعر خدک را
بعد از صاد و بتخفیف عین و دیگران بقصر و تشدید قوله و فی نعمة یعنی خوانده
حفص و ابو عمرو و نافع و اسبغ علیکم نعمه بحرکت عین بفتح و بهاء مذکر مضمومه
با تنوین پس غیر ایشان باسکان عین و تاء و تاء تأنیث منصوبه منونه خوانند

قوله سوی ابن العلا یعنی والحجر عنه را برفع غیر ابو عمرو میخوانند پس ابو عمرو بنصب

خواند قوله اخفی بسکونه یعنی ما اخفی من قرة اعین بسکون یا قرات حمزه است

پس غیر او بفتح یا خوانند قوله خلقه یعنی میخوانند نافع و کوفیان احسن کل شئ

خلقه بحرکت لام بفتح و دیگران بسکون لام قوله لما یعنی میخوانند حمزه و کسائی لما

صبروا و کانوا بکسر لام و تخفیف میم و دیگران بفتح لام و تشدید میم قوله بما

یعملون یعنی بگو ای قاری که بما تعملون بصیرا و بما تعملون خبیرا در اول احزاب

بیاء غیبه مروی اند ابو عمرو بن العلا پس دیگران بخطاب خوانند قوله و بالهمز کل اللائی

یعنی میخوانند ابن عامر و کوفیان اللائی را در همه قرآن بهمزه محققه و بعد از همزه

یا و میخوانند ابو عمرو و بزی بیاء ساکنه یعنی واللائی قوله و کالیاء

مکسورا یعنی روایت کرده اند لفظ واللاء را بتسهیل کالیاء از برای ورش

و ابو عمرو و بزی قوله وقف یعنی وقف کن ای مخاطب بر لفظ اللائی از برای بزی

و ورش و ابو عمرو و بیاء ساکنه قوله والهمز یعنی میخوانند قنبل و قالون اللاء بهمزه محققه

بی یاء قوله و تظاهرون اضممه یعنی مضموم کردن ای قاری تا را و مکسور کردن ها را

از لفظ تظاهرون از برای عاصم و مخفف کردن ها را و زیاده کردن الف

بعد از ظاء از برای ابن عامر و کوفیان قوله و خففه ثبت یعنی کوفیان ظاء را

تخفیف میخوانند پس چهار قرائت حاصل شد تظاهرون و تظاهرون و

سما ابن العلا والحجر اخفی سکونه
فشا خلقه التحریک حصن تطوّلا

لما صبروا فاکسر وخفف شذا وقل
بما یعملون اثنان عن ولد العلا

وبالهمز کل اللاء والیاء بعده
ذکا وبیاء ساکن حج همّلا

وکالیاء مکسورا لورش وعنهما
وقف مسکنا والهمز زاکیه بجّلا

وتظاهرون اضممه واکسر لعاصم
وفی الها خفف وامدد الظاء ذبّلا

وخففه ثبت وفی قد سمع کما
هنا وهناک الظاء خفف نوفلا

و تظاهرون و تظّهّرون قوله وفی قد سمع یعنی سخن در موضع سوره المجادله

یعنی الذین یظاهرون منکم و الذین یظاهرون من نسائهم همین حکم دارد

که در این سوره گفته شد اما این قرائت که حمزه و کسائی در قد سمع الله داده اند

مخفف نمی کرداند بس در اینجا سه قرائت باشد قوله و حق یعنی میخوانند ابن کثیر و

ابو عمرو و حمزه و کسائی و حفص و تظنون بالله الظنونا و اطعنا الرسولا

و اضلونا السبیلا را در حالت وصل بغیر الف بعد از نون و لام پس اگر

وقف کنند وقف بالف کنند قوله و هو فی الوقف یعنی حمزه و ابو عمرو در حالت

وقف نیز بی الف میخوانند و باقیان در هر دو حالت بالف قوله مقام یعنی مضموم کردن

لا مقام لکم را از برای حفص پس دیگران بفتح میخوانند و الثان عم یعنی نافع و ابن عامر

موضع دوم را در سوره الدخان یعنی ان المتقین فی مقام امین بضم میم و باقیان

بفتح قوله و آتوها یعنی میخوانند ابن عامر و کوفیان و ابو عمرو ثم سئلوا الفتنة

لآتوها را بمد و دیگران بقصر قوله و فی الکل یعنی خوانده است عاصم لفظ اسوة را

در همه قرآن بضم همزه و دیگران بکسر همزه قوله و قصر یعنی یضاعف لها بحذف الف

بعد از ضاد و تشدید عین ابن عامر و ابن کثیر و ابو عمرو میخوانند و دیگران

بمد و تخفیف قوله و بالیاء یعنی نافع و کوفیان و ابو عمرو یضاعف را بیاء

و فتح عین و رفع العذاب میخوانند پس لازم آید دیگران را بنون و کسر عین و نصب

وتحت بها الا عم وصلا الظنون وال
رسول السبیل وهو فی الوقف فی حلا

مقام لحفص ضم والثان عمّ فی الدخان
وآتوها علی المد ذو حلا

وفی الکل ضم الکسر فی اسوة ندی
وقصر کفا حق یضاعف مثقلا

وبالیاء وفتح العین رفع العذاب حصن
وتعمل نؤت بالیا شمللا

العذاب پس سه قرائت باشد یضاعف بیاء و بفتح عین و برفع العذاب نافع و کوفیان
یضعف بیاء و فتح عین مشدده و برفع العذاب ابو عمرو و نضعف بنون
و کسر عین مشدده و بنصب العذاب ابن کثیر و ابن عامر قوله و یعمل یعنی
میخوانند حمزه و کسائی و یعمل صالحا یؤتها بیاء تحتیه در هر دو لفظ و باقیان تعمل
بتاء تانیث و نؤتها بنون قوله و قرن یعنی خوانده اند نافع و عاصم و قرن فی بیوتکن
بفتح قاف و دیگران بکسر و میخوانند هشام و کوفیان ان یکون لهم الخیرة من
امرهم بتذکیر و باقیان بتانیث قوله یحل لک یعنی لا یحل لک النساء بتذکیر
قرائت غیر ابو عمرو و بعبارت اخری ابو عمرو بتانیث خوانند قوله و سادتنا یعنی میخوانند
ابن عامر سادتنا و کسر تاء اثنا را بجمع و کسر تاء و دیگران بافراد و فتح تاء میخوانند تمام
لفظ لعنا کبیرا بباء که دو نقطه در زیر است و دیگران کثیرا بثاء که سه نقطه بر
سر دارد سورة سبا و فاطر قوله و عالم یعنی بگوی مخاطب که
علام الغیب در مکان عالم الغیب قرائت حمزه و کسائی است قوله و رفع
یعنی میخوانند نافع و ابن عامر عالم الغیب برفع و خفض میم و باقیان بخفض میم
قوله من رجز یعنی میخوانند ابن کثیر و حفص من رجز الیم را در این سوره و در سوره
الجاثیه برفع و خفض میم الیم و غیر ایشان بخفض قوله و نخسف یعنی میخوانند
حمزه و کسائی ان یشاء یخسف و یسقط را بیاء در هر سه لفظ و دیگران بنون

بنون قوله و فی الریح یعنی میخوانند ابوبکر و لسلیمان الریح را برفع و دیگران بنصب
قوله منساته بسکون همزه و میخوانند نافع و ابو عمرو بابدال همزه بالف و دیگران
بهمزه مفتوحه قوله مساکنهم یعنی میخوانند حفص و حمزه و کسائی فی مسکنهم
را بسکون سین و بغیر الف بعد از سین ولیکن حفص و حمزه بفتح کاف میخوانند
و کسائی بکسر کاف پس دیگران بفتح سین و الف بعد از سین و بکسر سین میخوانند
قوله نجازی یعنی میخوانند نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و ابوبکر و هل یجازی
الا الکفور را بیاء و فتح زای و رفع الکفور و دیگران بنون و کسر زای و نصب الکفور
قوله اکل یعنی میخوانند ابو عمرو و اکل خمط باضافه اکل بخمط و دیگران بتنوین اکل
و حق لوی یعنی ربنا باعد بحذف الف بعد از باء و تشدید عین ابن کثیر و ابو عمرو
و هشام میخوانند و دیگران بالف بعد از باء و تخفیف عین قوله و صدق یعنی
خوانده اند کوفیان و لقد صدق علیهم را بتشدید صدق و دیگران
تخفیف قوله و فزع یعنی میخوانند ابن عامر اذا فزع عن قلوبهم بفتح فا
و زا و دیگران بضم فاء و کسر زا و من اذن یعنی مضموم گردان ای مخاطب همزه اذن
له قوله و فی الغرفة یعنی میخوانند حمزه فی الغرفة امنون بتوحید و دیگران بجمع
فی الغرفات قوله و بهمز یعنی مهموز گردانیده ابو عمرو و حمزه و کسائی و ابوبکر پس
دیگران بغیر همزه بواو خوانند قوله و اجری یعنی اضافه در این سوره سه موضع است

ونجزی بیاء ضم مع فتح زائه وکل به ارفع وهو عن ولد العلا

ومکر السیء المخفوض همزا سکونه فشا بینات قصر حق فتی علا

وتنزیل نصب سما شذا وخفف للشعبة عززنا

وما عملته یحذف الهاء صحبة وو القمر ارفعه سما ولقد حلا

وخا یخصمون افتح سما لذ واخف حلو بره وسکنه وخفف فتکملا

وساکن شغل ضم ذکرا وکسر فی ظلال بضم واقصر اللام شلشلا

از اجری الا وعبادی الشکور ودر بانه سمیع قوله وقل دفع یعنی بکوار مطلب

کغیر الله یرزقکم در سوره فاطر بخفض لفظ غیر حمزه وکسائی میخوانند ودیگران برفع

قوله ونجزی یعنی میخواند ابوعمرو وکذلک نجزی کل را بیاء مضمومه وفتح زاء ورفع

کل ودیگران بنون مفتوحه وکسر زاء وبنصب کل قوله وفی السیئ یعنی میخوانند حمزه و

مکر السیئ بسکون همزه ودیگران بکسر قوله بینات یعنی خوانند حفص وابن کثیر

وابوعمرو وحمزه علی بینت منه بقصر الف ودر کسی رمزی خود باشند در وقف

بتاء وبهاء ودیگران بینات میخوانند بجمع سوره یس قوله وتنزیل یعنی

میخوانند ابن عامر وحمزه وکسائی وحفص تنزیل العزیز الرحیم بنصب

تنزیل ودیگران برفع قوله وخفف یعنی مخفف کردان تو فعززنا را از برای

شعبه پس غیر او بتثقیل خوانند قوله وما عملته یعنی حذف کرده از حمزه وکسائی

وشعبه هاء را در وما عملته ایدیهم ودیگران باثبات ها میخوانند قوله والقمر

ارفعه یعنی مرفوع کردان تو والقمر قدرناه را از برای نافع وابن کثیر وابوعمرو

واز برای دیگران منصوب بخوان قوله وخا یخصمون یعنی میخوانند نافع وابن کثیر

وابوعمرو وهشام وهم یخصمون را بفتح خاء ولیکن ابوعمرو وقالون از ایشان

اخفا میکنند فتح خاء را وحمزه باسکان خاء میخوانند وتخفیف صاد وغیر از مذکورین بکسر خا

میخوانند وتشدید صاد قوله وساکن شغل یعنی مضموم کردان عین ساکن را

وقل جبلا مع کسر ضمیه ثقله
آخو نصرة واضمم وسکن کذا حلا

ننکسه فاضمم وحرک واکسر عنهما الضم ثقلا فتی نلو

لینذر دم غصنا والاحقاف هم بها بخلف هدی مالی وانی معا حلا

وصفا وزجرا ذکرا ادغم حمزه وذروا بلا روم بها التاء فانقلا

وخلادهم بالخلف فالملقیات فالمغیرات فی ذکرا وذبحا فحصلا

ساکن را از لفظ فی شغل فاکهون از برای ابن عامر وکوفیان پس غیر ایشان بسکون

عین خوانند قوله وکسر فی ظلال یعنی میخوانند حمزه وکسائی وازواجهم فی ظلل

بضم ظاء وقصر لام ودیگران بکسر ظاء وباثبات الف بعد از لام قوله وقل جبلا یعنی

تاریکوکه جبلا کثیرا بکسر جیم وباء وتشدید لام قرائت نافع وعاصم است وبضم

جیم واسکان باء وتخفیف لام قرائت ابوعمرو وابن عامر است پس غیر مذکورین

بضم جیم وباء وتخفیف لام خوانند قوله وننکسه یعنی مضموم کردان نون اولی

را وساکن کن نون دوم را ومکسور کردان کاف مضمومه مشدده را از برای عاصم وحمزه

وغیر ایشان بفتح نون اولی واسکان ثانیه وضم کاف بالتخفیف خوانند

قوله لینذر یعنی میخوانند ابن کثیر وابوعمرو وکوفیان لینذر من کان

حیا را بیاء غیبه در این سوره ودر سوره الاحقاف ولیکن بزی را در سوره

الاحقاف خلافست قوله ومالی یعنی یاء اضافه دریس سوره سه موضع است

ومالی لا اعبد وانی اذا وانی امنت بربکم سوره والصافات

قوله وصفا یعنی ادغام میکند حمزه تا را از والصافات والزاجرات

والتالیات واز والذاریات بزر صفا وزجرا وذکرا وذروا

قوله بلا روم یعنی بی اشاره واز برای قید بلا روم قوله وخلاد

یعنی ادغام میکند خلاد تا را از والملقیات وفالمغیرات در

در ذکر او در صبحا ولیکن بخلاف ودیگران اظهار است قوله بزینة یعنی
منون کردان ای قاری بزینة را از قوله تعالی بزینة الکواکب زیرای
ابوبکر پس غیر او بخفض خوانند قوله یسمعون یعنی میخوانند حفص وحمزه وکسائی
لا یسمعون الی الملإ الاعلی بتشدید سین ومیم ودیگران بسکون سین و
تخفیف میم قوله واضمم یعنی مضموم کردان ای مخاطب یاء را از قوله تعالی بل عجبت
ویسخرون را از برای حمزه وکسائی پس دیگران بفتح خوانند قوله وساکن معا
یعنی خوانده اند قالون وابن عامر او اباؤنا الاولون را در این سوره ودر سوره
الواقعه بسکون واو ودیگران بفتح واو قوله وفی ینزفون الزای یعنی
مکسور کردان زای را از ولا در این سوره از برای حمزه وکسائی در سوره الواقعه
از برای کوفیان پس غیر ایشان بفتح خوانند قوله واضمم یزفون یعنی مضموم کردان
یا را از قوله تعالی فاقبلوا الیه یزفون را از برای حمزه پس دیگران بفتح خوانند
قوله وماذا یعنی فانظر ماذا تری بضم تا وکسر را قرائت حمزه وکسائی
پس باقیان بفتح تا وبفتح را خوانند وهرکسی بر اصل خود باشند در اماله وفتح
قوله والیاس یعنی خوانده است ابن ذکوان بخلاف راو وان الیاس
بحذف همزه در وصل مثل ان الارض ودیگران باثبات همزه در حالین قوله
وغیر صحاب یعنی میخوانند غیر حمزه وکسائی وحفص الله ربکم ورب ابائکم برفع الفاظ ثلاثه وایشان بنصب

قوله والیاسین

بزینة نون فی ندٍ والکواکب انصبوا صفوة یسمعون شذا علا
وثقله واضمم تا عجبت شذا وسا کن معا او اباؤنا کیف بللا
وفی ینزفون الزای فاکسر شذا وفی الاخری ثوی واضمم یزفون فکملا
وماذا تری بالضم والکسر شائع والیاس حذف الهمز بالخلف مثلا
وغیر صحاب رفع الله ربکم ورب والیاسین بالکسر وصلا

قوله والیاسین یعنی میخوانند ابن کثیر وابوعمرو وکوفیان علی الیاسین بکسر همزه
مقصوره واسکان لام پس دیگران بفتح همزه ممدوده خوانند وبکسر لام مثل آل محمد
قوله ولی یعنی از یاء مضافات در این سوره ست موضع است انی اری و
ستجدنی ان شاء الله وانی ذاهب بجانب سوره ص قوله وضم
فواق یعنی ضم فا من فواق فاش گشته که قرائت حمزه وکسائی است
پس غیر ایشان بفتح خوانند قوله خالصة اضف یعنی بخالصة ذکری الدار
باضافه هشام ونافع میخوانند ودیگران بتنوین قوله وحد عبدنا یعنی میخوانند
ابن کثیر واذکر عبدنا ابراهیم را بتوحید وغیر او عبادنا بجمع قوله
وفی یوعدون یعنی میخوانند ابن کثیر وابوعمرو هذا ما یوعدون را
در این سوره وابن کثیر فقط در سوره قاف هذا ما یوعدون لکل اواب بتذکیر
ودیگران بخطاب قوله وثقل یعنی میخوانند حمزه وکسائی وحفص وغساقا را
در این سوره وغساقا در سوره النبا بتشدید ودیگران بتخفیف قوله
وآخر للبصری یعنی خوانده اند از برای ابوعمرو بصری وآخر من شکله ازواج
بضم همزه وقصر مثل عمر ودیگران وآخر بفتح همزه ممدوده قوله ووصل یعنی خوانده
ابوعمرو وحمزه وکسائی اتخذناهم سخریا را بهمزه وصل ودر این قرائت ابتدا بهمزه
مکسوره شد ودیگران بهمزه قطع مفتوحه میخوانند در حالین قوله وفالحق یعنی فال

مع القصر مع اسکان کسر دنا غنا وانی وذو الثنیا وانی اجملا
وضم فواق شاع خالصة اضف له الرحب وحد عبدنا قبل دم علا
وفی یوعدون دم حلا وبقاف دم وثقل غساقا معا شاع عادلا

والحق برفع حمزه وعاصم میخوانند وغیرایشان بنصب قوله وخذ بیدی الی معًا یعنی دو
ذاکر یا اضافه را درین سوره در شش موضع ولی نعجه وما کان لی من علم و
انی احببت ومن بعدی انک ومسنی الشیطان ولعنتی الی یوم
الدین سورة الزمر قوله امن خفف یعنی میخوانند نافع وابن کثیر وحمزه
امن هو قانت را بتخفیف امن ودیگران بتشدید قوله مد سالما یعنی میخوانند ابن
کثیر وابو عمرو ورجلا سالما بمد بعد از سین وبکسر لام ودیگران بقصر وفتح لام قوله
عبده اجمع یعنی بخوان ای مخاطب الیس الله بکاف عبده را بجمع از برای حمزه وکسائی
شفاف
واز برای دیگران با فراد یعنی عبده قوله ورحمته یعنی بگو بر قاری که میخواند ابو عمرو کاشفات
ضره وممسکات رحمته را بتنوین کاشفات وممسکات را بنصب ضره
ورحمته ودیگران باضافه یعنی بترک تنوین وجر ضره ورحمته یعنی خوانده است
حمزه وکسائی قضی علیها الموت بضم قاف وکسر ضاد وفتح یا ورفع الموت
که بعد از اوست ودیگران بفتح قاف وضاد وبالف بعد از ضاد وبنصب الموت
قوله مفازات یعنی بخوانید ای مخاطبان بمفازاتهم را بجمع از برای حمزه وکسائی
وابو بکر واز برای رشد ودیگران بمفازتهم با فراد قوله وزد یعنی زیاده کن
ای قاری نونی را در قل افغیر الله تأمرونی دیگر که تأمرونی از برای رشید وتا
وا که ابن عامر است ومیخوانند نافع وابن عامر بتخفیف نون پس دیگران

امن خف حرمی فشا مد سالما ... مع الکسر حق عبده اجمع شمردلا

وقل کاشفات ممسکات منونا ورحمته مع ضره النصب حملا

وزد تأمرونی النون کهفا ... خفه ... وفی النبإ العلا

دیگران بتشدید خوانند قوله فتحت یعنی بتخفیف بخوان ای سبکبار بگو کردار وفتحت
وفتحت ابوابها را هردو درین سوره وفتحت السماء در سوره النبأ از برای دیگران
بتشدید قوله وخذ یا یعنی وذاکر تو شش یاء اضافه را درین سوره تأمرونی اعبد
ایها وان ارادنی الله وانی امرت وانی اخاف ویا عبادی الذین
اسرفوا وفبشر عبادی الذین سورة المؤمن قوله ویدعون
یعنی میخوانند نافع وهشام والذین یدعون من دونه را بخطاب
دیگران بغیب میخوانند ابن عامر اشد منکم قوة را بکاف در موضع هاء و
دیگران منهم بضمیر غایب قوله او ان زد الهمز یعنی زیاده کردن همزه را از
پیش واو یعنی اوان وساکن کردن واو را از برای کوفیان پس دیگران یعنی همزه
خوانند وفتح واو یعنی اوان قوله واضمم بیظهر واکسر یعنی مضموم کردان
یاء را در یظهر ومکسور کردان هاء را ونصب کن رفع الفساد را از برای نافع وحفص وابو عمرو
پس دیگران بفتح یاء وهاء ورفع الفساد خوانند قوله فاطلع یعنی مرفوع کن لفظ فاطلع
را از برای حفص وغیر حفص بنصب میخوانند قوله وقلب نونوا یعنی علی کل قلب متکبر جبار
ابن ذکوان وابو عمرو بتنوین قلب میخوانند ودیگران بترک تنوین قوله ادخلوا یعنی
میخوانند ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابو بکر الساعة ادخلوا بهمزه وصل وبضم
خاء واین وقت ابتدا بهمزه مضموم کنند ودیگران بهمزه قطع مفتوح وکسر خاء قوله

بیاء غیبه ابن عامر و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو میخوانند و دیگران بخطاب قوله و احفظ
یعنی حفظ کن و نگاه دار یاءات اضافه را در هشت مواضع درین سوره ذرونی اقتل
وادعونی استجب لکم وانی اخاف ان یبدل وانی اخاف علیکم مثل وانی
اخاف علیکم یوم التناد ولعلی ابلغ ومالی ادعوکم وافوض امری الی الله سورة
فصلت قوله و اسکان یعنی میخوانند ابن عامر و کوفیان فی ایام نحسات را
بکسر حاء و دیگران باسکان حاء قوله و قول یعنی آن کسی که اماله میکند سین را از برای
لیث که او ابو الحارث که قاری کسائی است قول و متروک است و ناظم یعنی شاطبی
کرده از صاحب تیسیر میگوید که پندارم من که آن وهم است قوله و نحشر یعنی و یوم
نحشر اعداء الله بیاء مضمومه و بفتح شین و برفع اعداء که قرائت همه قراء است
غیر از نافع پس نافع بنون مفتوحه و ضم شین و نصب اعداء قوله والجمع یعنی میخوانند
نافع و ابن عامر و حفص من ثمرات من اکمامها بجمع و دیگران بافراد یعنی من
ثمرة و هر کسی در وقف بر اصل خود باشند قوله ثم یا شرکائی یعنی یاء اضافه در این
سوره دو موضع است این شرکائی قالوا و ربی ان لی عنده للحسنی
و قالون را در یاء ربی خلاف است سورة الشوری والزخرف و
الدخان قوله و یوحی یعنی میخوانند ابن کثیر کذلک یوحی الیک
بفتح حاء و دیگران بکسر حاء قوله و یفعلون غیر صحاب یعنی و یعلم ما یفعلون

ما یفعلون بیاء غیبه قرائت غیر حمزه و کسائی و حفص است پس ایشان بخطاب
خوانند قوله و یعلم ارفع یعنی میخوانند ابن عامر و نافع و یعلم الذین یجادلون
را برفع و دیگران بنصب قوله بما کسبت یعنی و ما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت بغیر فاء نافع و ابن عامر میخوانند و دیگران فبما باثبات فاء قوله
کبیر فی کبائر یعنی میخوانند حمزه و کسائی والذین یجتنبون کبیر الاثم را
در این سوره و در سوره والنجم بافراد و دیگران کبائر بجمع قوله و یرسل
رسولا برفع و فیوحی باسکان یاء و دیگران بنصب لام و فتح یاء قوله
وان کنتم یعنی ان کنتم قوما مسرفین حمزه و کسائی و نافع بکسر همزه میخوانند
و دیگران بفتح قوله و ینشاء یعنی میخوانند حمزه و کسائی و حفص او من ینشأ
فی الحلیة بضم یاء و تشدید شین و دیگران بفتح یاء و تخفیف قوله عباد یعنی
میخوانند کوفیان و ابو عمرو هم عباد الرحمن برفع دال و دیگران عبد الرحمن
قوله و سکن یعنی میخواند نافع اؤشهدوا بسکون شین و زیاده همزه مضمومه مسهله
بین الهمزتین و الواو که در آمده باشد با همزه استفهام لکن قالون را تمیز ثابت
پس او را مد وجه باشد و ترک مد پس دیگران بیک همزه مفتوحه و فتح شین خوانده‌اند
قوله و قل قال یعنی روایت کرده اند قال اولو را در موضع قل از ابن عامر و حفص
پس دیگران قل اولو خوانند قوله و سقفا یعنی میخوانند کوفیان و ابن عامر

وحكم صحاب قصر همزة جاءنا
وآسورة سكن والقصر عدلا

وفي سلفا ضماه شريف وصاد يصدون كسر الضم في حق نهشلا

آلهة كوفي يحقق ثانيا
وقل ألفا للكل ثالثا ابدلا

وفي تشتهيه تشتهي حق صحبة
وفي ترجعون الغيب شايع دخللا

وفي قيله اكسر واكسر الضم بعد في ... كما انجلا
تعلمون ...

وربّ السموات اخفضوا الرفع ثملا
عبادي ...

قوله ونافع سقفا بضم سين وبجز یک قاف بضم ودیگران بفتح سین واسکان قاف قوله
وحکم یعنی خوانده اند ابو عمرو وحمزه وکسائی وحفص حتی اذا جاءنا بقصر همزه ودیگران
بمد بعد از همزه قوله واسورة یعنی میخوانند حفص فلولا اسورة من ذهب باسکان
سین وبقصر ودیگران اساورة بفتح سین وبمد بعد از سین قوله وفی سلفا یعنی
خوانده اند حمزه وکسائی فجعلناهم سلفا بضم سین ولام ودیگران بفتح هر دو قوله
وصاد یعنی منه یصدون بکسر صاد حمزه وابن کثیر وابو عمرو وعاصم میخوانند وغیر
ایشان بضم قوله االهة کوفی یعنی کوفیان همزهٔ دوم را از ءالهتنا
تحقیق میخوانند وغیر ایشان بتسهیل قوله وقل الفا یعنی بگو ای قاری که ابدال کرده از
همزهٔ سیم از الهتنا بالف از برای همه قرا قوله وفی تشتهیه یعنی ابن کثیر وابو عمرو
وحمزه وکسائی وشعبه تشتهی الانفس بحذف هاء دوم در موضع تشتهیه
که دیگران میخوانند قوله وفی یرجعون یعنی وعنده علم الساعة والیه ترجعون
بیاء غیبة حمزه وکسائی وابن کثیر میخوانند ودیگران بخطاب میخوانند قوله وفی
قیله یعنی بکسر کردن ای قاری لام را از وقیله وبعد از لام بکسر ساز ها ضمیر را
از برای عاصم وحمزه وبفتح ساز لام را وبضم کردن ها را از برای غیر ایشان قوله وخاطب
یعنی بخطاب بخوان فسوف تعلمون را از برای ابن عامر ونافع واز برای دیگران بغیب
قوله یعنی یعنی یا اضافه این سوره است من تحتی افلا تبصرون یعبادی

بعبادی لا خوف قوله ویعلی یعنی میخوانند ابن کثیر وحفص کالمهل یغلی فی البطون را
بتذکیر ودیگران بتانیث قوله ورب السموات یعنی خوانده اند کوفیان رب
السموات والارض بخفض رب ودیگران برفع قوله وضم اعتلوه یعنی بکسر
کردن ای قاری طلب ضم تاء فاعتلوه الی سواء را از برای کوفیان وابو عمرو ودیگران
بضم خوانند قوله انک افتحوا یعنی ذق انک انت العزیز الکریم یعنی همزهٔ انک
کسائی تنها میخواند ودیگران بکسر قوله وقل یعنی بگو که ای انیکم وان لم تؤمنوا
لی یاء اضافه این سوره است

سورة الشریعة والاحقاف

قوله معا
رفع ایات یعنی ایات لقوم یوقنون وایات لقوم یعقلون بکسر تاء حمزه وکسائی
میخوانند ودیگران برفع قوله وان وفی الضم یعنی چون ایات بکسر خوانی که
عطف باشد بر لایات للمؤمنین حرف ان را اضمار کن در صدر وفی
خلقکم واضمار کن ان وحرف فی جاره را هم در صدر ولختلاف یعنی ان
فی اختلاف اللیل ودیگر که لفظ ایات که مکرر کرده رسیده اند از برای تاکید ایات
چنانچه بعضی از علما مثل ناظم وغیره بر این مذهب رفته اند قوله لیجزی یعنی
میخوانند عاصم ونافع وابن کثیر وابو عمرو لیجزی قوما بیاء غیبة ودیگران
بنون عظمة ومیخوانند حمزه وکسائی غشوة بفتح غین واسکان شین وقصر
الف بعد از شین ودیگران بکسر غین وفتح شین وبمد بعد از شین

وفي تعلوا ... ضم ...
... الياء ...
... شفا

... وفي ...
... ايات ...

... غشاوة ...
... والقصر ...

والساعة ارفع غير حمزة حسنا الـ
محسن احسانا لكوف تحولا

وغير صحاب احسن ارفع وقبله
وبعد بياء ضم فعلان وصلا

وقل عن هشام ادغموا تعداننى
ونوفيهم باليا له حق نهشلا

وقل لا يرى بالغيب واضمم وبعده
مساكنهم بالرفع فاشيه نولا

وياء ولكنى ويا اننى اخا
فى وزاى واوزعنى اتعداننى

وبالضم واقصر واكسر التاء قاتلوا
على حجة والقصر فى اسن دلا

یعنی غشاوة قوله ووالساعة یعنی مرفوع کردان والساعة لاریب فیها را از برای
همه قراء غیر از حمزه که او بنصب میخواند قوله حسنا المحسن یعنی میخوانند کوفیان
ووصینا الانسان بوالدیه احسانا و باقیان بوالدیه حسنا قوله وغیر
صحاب یعنی خوانده اند غیر از مدلول صحاب یعنی حمزه وکسائی وحفص واحسن ما
عملوا را برفع ونتقبل ونتجاوز را بیاء مضمومه وایشان بنصب احسن وبنون
مفتوحه در نتقبل ونتجاوز قوله وقل عن هشام یعنی بگو از قاری که ادغام
اتعداننی ان اخرج را از هشام پس غیر او اظهار خواهند کرد قوله ونوفیهم یعنی
میخوانند هشام وابن کثیر وابو عمرو وعاصم ولیوفیهم اعمالهم را بیاء ودیگران
بنون عظمة قوله وقل لا یری یعنی بگو ای قاری که خوانده اند حمزه وعاصم لا
یری الا مساکنهم را بیاء مضمومه از برای غیبة در یری وبرفع مساکنهم
ودیگران بتاء مفتوحه از برای خطاب وبنصب مساکنهم قوله ویاء یعنی یاء
اضافه در این سوره چهار موضع است ولکنی اریکم واتعداننی وانی
اخاف علیکم واوزعنی ان ومن سورة محمد علیه السلام
الی سورة الرحمن قوله وبالضم یعنی میخوانند حفص وابو عمرو والذین
قتلوا فی سبیل الله بضم قاف وترک الف بعد از قاف وبکسر تاء ودیگران قاتلوا
بفتح قاف وباثبات الف وفتح تاء قوله والقصر یعنی میخوانند ابن کثیر من ماء غیر

وفی انفا خلف هدی وبفتحهم
وکسر وتحریك واملی حصلا

واسرارهم فاکسر صحابا ونبلون
کم نعلم الیا صف ونبلو فاعقلا

ویؤمنوا مع یعزروه ویسبحوه
الغیب حق وبعد فسنؤتیه

وضم ضرا شاع والکسر عنهما
بلام کلام الله والقصر وکلا

بما یعملون حج شطاه تحرك
م ... فازره ...

وفی یعملون دم یقول بیائه
اذ ... فاز ...

غیر آسن بقصر همزه ودیگران بمد قوله وفی انفا یعنی میخواند بزی ماذا قال انفا بقصر
همزه ولکن بخلاف ودیگران بمد قوله وبفتحهم یعنی ابو عمرو خوانده است واملی لهم را
بضم همزه وکسر لام وتحریک یاء بفتح همزه ولام وبالف بعد از لام قوله واسرارهم
یعنی مکسور کردان ای قاری همزه اسرارهم را از برای حمزه وکسائی وحفص پس دیگران
بفتح خوانند قوله ونبلو اخبارکم را بیاء غیبة در کلمات ثلاثه ودیگران بنون عظمة
قوله وفی یؤمنوا یعنی یاء غیبة درست گشته در قوله تعالی لیؤمنوا بالله ورسوله
وتعزروه وتوقروه وتسبحوه در سورة الفتح از برای ابن کثیر وابو عمرو پس دیگران بتاء
خطاب خوانند قوله وفی یاء یؤتیه یعنی یاء غیبة صحیح شده در قوله تعالی فسیؤتیه
اجرا عظیما از برای کوفیان وابو عمرو پس دیگران بنون عظمة خوانند قوله وبالضم
ضرا یعنی خوانده اند حمزه وکسائی اراد بکم ضرا بضم ضاد پس دیگران بفتح خوانند
وهم حمزه وکسائی میخوانند ان یبدلوا کلم الله بکسر لام وترک الف ودیگران کلام الله
بفتح لام واثبات الف بعد از لام قوله بما یعملون بصیرا بیاء غیبة ابو عمرو فقط
میخواند وباقیان بخطاب قوله حرک شطاه یعنی ابن کثیر وابن ذکوان خوانده اند اخرج
شطاه بفتح طاء ودیگران باسکان قوله والقصر یعنی میخواند ابن ذکوان فازره
علی سوقه بقصر همزه ودیگران بمد قوله وفی یعملون یعنی میخواند ابن کثیر والله بصیر
بما یعملون در آخر سورة حجرات بیاء غیبة ودیگران بخطاب قوله نقول یعنی میخواند

وبالياء ابنادي فق دع لبل اثغلقهم
وقل مثل ما بالرفع شمم صندلا

وابوبکر یوم نقول لجهنم در سوره ق بیاء غیبة و باقیان بنون قوله واکبر وا یعنی خوانده اند
نافع وحمزه وابن کثیر وادبار النجود را بکسر همزه ودیگران بفتح قوله وبالیاء یعنی وقف کن
بر یوم ینادی بیاء از برای ابن کثیر وکن بخلاف یعنی باثبات وبحذف پس دیگران
بحذف یاء وقف کنند قوله وقل کو مثل ما انکم تنطقون برفع در والذاریات
قرائت حمزه وکسائی وابوبکرست پس غیر ایشان بنصب خوانند قوله وفی
الصعقة یعنی میخوانند کسائی فاخذتهم الصعقة بترک الف بعد از صاد و باسکان
عین ودیگران الصاعقة باثبات الف وکسر عین قوله وقوم یعنی خوانده اند
حمزه وکسائی وابوعمرو وقوم نوح من قبل را بخفض میم ودیگران بنصب قوله
وبصری یعنی ابن عمرو بصری میخواند در والطور واتبعناهم در موضع واتبعتهم که دیگران
میخوانند قوله وما التنا یعنی مکسور کرده اند لام را از وما التناهم از برای
ابن کثیر واز برای باقیان مفتوح است قوله وان افتحوا الجلا یعنی انه هو
البر الرحیم نافع وکسائی بفتح همزه میخوانند ودیگران بکسر قوله یصعقون
اضممه یعنی مضموم کردان یاء یصعقون را از برای ابن عامر وعاصم پس باقیان
بفتح خوانند قوله والمسیطرون یعنی هم المسیطرون بسین میخوانند
هشام وقنبل بخلاف وحفص بخلاف قوله وصاد یعنی میخوانند خلاد بلا
خلف وخلف بخلاف هم المسیطرون را باشمام صاد زاء پس باقیان

وفي الصعقة القصر مع سكن العين راويا
وقوم بخفض الميم شرف حملا

يصعقون اضممه كم نص والمسيطرون لسان عاب بالخلف زد ملا
وصاد كزاي قام بالخلف ضبعه
وكذب يرويه هشام مثقلا

باقیان بصاد خالص خوانند قوله وکذب یعنی روایت میکنه هشام ما کذب الفؤاد را
بتشدید ذال ودیگران بتخفیف قوله تمارونه یعنی میخوانند حمزه وکسائی
در والنجم افتمرونه را بفتح تاء واسکان میم وحذف الف بعد از میم ودیگران
افتمارونه بضم تاء وفتح میم والف بعد از میم قوله مناءة یعنی زیاده کردن همزه را
در لفظ ومنوة الثالثة الاخری از برای ابن کثیر پس قرئ بزر از ان لازم اند برق
ومناءة شود ودیگران بترک همزه وقف خوانند قوله وهمز یعنی مهموز میکرد از ان کبیر
ضیزی را ودیگران از ان مهموز نکرده اند قوله وخشعا یعنی میخوانند حمزه وکسائی
وابوعمرو خاشعا ابصارهم را در اقترب در مکان خشعا که غیر ایشان
میخوانند قوله وخاطب یعنی میخوانند حمزه وابن عامر ستعلمون
غدا من الکذاب الاشر بخطاب ودیگران بغیب سورة الرحمن عز
وجل قوله ورفع والحب یعنی میخواند ابن عامر والحب ذو العصف
والریحان بنصب الفاظ ثلاثه وعلامت نصب در ذا الف است ومیخوانند
حمزه وکسائی والریحان بخفض وباقیان کلمات ثلاثه را برفع میخوانند نافع
وابوعمرو ویخرج منهما بضم یاء وفتح راء وغیر ایشان بفتح یاء وضم راء قوله
وفی المنشآت یعنی قبول کن تو از منقول ناقل لفظ المنشآت را بکسر از
برای حمزه بخلاف واز برای ابوبکر بخلاف پس دیگران بفتح خوانند

قوله نفرغ الباء یعنی میخوانند حمزه وکسائی سیفرغ لکم ایها الثقلان را بیاء
غیبت و دیگران بنون عظمت قوله شواظ یعنی خوانده است ابن کثیر تنها از میان
قراء شواظ من نار را بکسر شین و دیگران بضم قوله و رفع یعنی مجرور کرده اند
ابن کثیر و ابو عمرو رفع سین را از و نحاس فلا تنتصران پس دیگران برفع
خوانند قوله و کسر میم یعنی میخوانند دوری از کسائی لم یطمثهن اول بضم میم
و باقیان بکسر قوله و قال به یعنی قایل گشته اند جماعتی از شیوخ قراء بضم میم
در لم یطمثهن هر دو از برای روایت ابو الحارث از کسائی قوله و نقل اللیث یعنی درستی
که نقل کرده اند جمعی از اهل اداء که ابو الحارث نقل کرده در لفظ اول بضم پس او نیز
همچون دوری بود و باقیان بکسر قوله و قول یعنی آن چیز را که نقل کرده اند
نزد کسائی که او گفته مضموم گردان هر یکی از این دو لفظ خواه اول را و خواه دوم را
این قول هذا او وجه صحت است زیرا که جمع کرده است میان القعنین را قوله
و بعض المقرئین یعنی للمقرئین یعنی بعضی از متاخران اهل اداء این قرائت کرده
و خوانند قوله و آخرها یعنی میخواند ابن عامر در آخر این سوره تبارک اسم
ربک ذو الجلال والاکرام بواو و باقیان بیاء قوله و رسم الشام یعنی
ظاهر گشته رسم واو در ذو الجلال در مصحف شامی سورة الواقعة والحدید
قوله وحور یعنی خوانده اند حمزه و کسائی وحور عین کامثال بجر در لفظ

و دیگران برفع هر دو قوله و عربا یعنی میخوانند ابو بکر و حمزه عربا اترابا را بسکون راء
و دیگران بضم راء قوله و خف یعنی تخفیف دال نحن قدرنا بینکم الموت قرائت
ابن کثیر است یعنی باقیان تشدید خوانند قوله و انضم یعنی میخوانند شرب الهیم
حمزه و عاصم و نافع بضم شین و دیگران بفتح قوله و استفهام یعنی میخوانند ابو بکر ءانا
لمغرمون را باستفهام یعنی بدو همزه و دیگران باخبار یعنی بیک همزه قوله بموقع
یعنی خوانده اند حمزه و کسائی بموقع النجوم باسکان واو و حذف الف و دیگران
بمواقع بفتح واو و اثبات الف قوله و قد اخذ اضمم یعنی مضموم گردان همزه را
و مکسور ساز خاء را از قوله تعالی و قد اخذ میثاقکم و مرفوع گردان میثاقکم از برای
ابو عمرو و پس دیگران بفتح همزه و خاء و نصب میثاقکم خوانند قوله و کل کفی یعنی
میخواند ابن عامر و کل وعد الله الحسنی برفع و دیگران و کلا بنصب قوله
وانظرونا یعنی خوانده است حمزه امنوا انظرونا بهمزه قطع و بکسر ظاء و دیگران
بهمزه وصل و ضم ظاء قوله و یؤخذ یعنی میخوانند غیر ابن عامر شامی لا یؤخذ
منکم فدیة بتذکیر پس ابن عامر بتانیث خواند قوله ما نزل یعنی میخوانند
نافع و حفص و ما نزل من الحق بتخفیف زاء و دیگران بتشدید قوله و الصاد
ان یعنی میخوانند ابن کثیر و ابو بکر ان المصدقین و المصدقات بتخفیف
هر دو صاد و دیگران بتشدید قوله و اتاکم یعنی بقصر میخوانند ابو عمرو و لا تفرحوا

بما اتیکم را از برای ابو عمرو پس دیگران بمد خوانند قوله وقل هو الغنی یعنی حذف میکنند
نافع وابن عامر لفظ هو را از قوله فان الله هو الغنی الحمید ودیگران
اثبات میکنند ومن سورة المجادلة الی سورة ن قوله وفی
یتناجون یعنی میخوانند حمزه ینتجون بقصر الف بی نون وتقدیم نون بر تا وضم جیم وغیر
او ویتناجون بتا مفتوح وفتح نون وبالف بعد از نون قوله وکسر انشزوا یعنی
مضموم کردن از قاری واذا قیل انشزوا فانشزوا را از برای ابو بکر بخلاف واز برای
حفص ونافع وابن عامر بلا خلاف پس دیگران خوانند قوله وامدد یعنی میخوانند عاصم
فی المجالس ودیگران بازاد قوله وفی رسلی الیاء یعنی ورسلی ان الله یاء اضافه در این
سوره لیس قوله یخربون یعنی میخوانند ابو عمرو در سوره حشر یخربون بیوتهم را بتثقیل
ودیگران یخربون بتخفیف قوله ومع دولة یعنی میخوانند هشام کی لا یکون
دولة برفع دولة وباقیان بنصب وهمچنین خوانده است هشام کیلا یکون را بتا تانیث
بخلاف وباقیان بتذکیر قوله وکسر یعنی میخوانند کوفیان وابن عامر ومن وراء
جدر بضم جیم ودال بقصر ودیگران بکسر جیم وفتح دال وبالف بعد از دال یعنی جدار
وابو عمرو بر اصل خود اماله کند قوله ویفصل یعنی در سوره الممتحنه یفصل بینکم
بفتح یاء عاصم تنها میخوانند کوفیان بکسر صاد ومیخوانند حمزه وکسائی وابن عامر بتشدید
صاد پس چهار قرائت حاصل آید یفصل بضم وفتح صاد نافع وابن کثیر وابو عمرو را بضم

یاء وفتح صاد وشدّه ابن عامر را وبفتح یاء وکسر صاد ومیخوانند عاصم وبضم یاء وکسر صاد
مشدده حمزه وکسائی یعنی بتشدید میخوانند ابو عمرو ولا تمسکوا بعصم الکوافر را
ودیگران بتخفیف قوله ومتم لا تنونه یعنی در سوره الصف منون میکردان لفظ
متم را مخصوص ساز کلمه نون را از برای حفص وحمزه وکسائی وابن کثیر ودیگران بتنوین
متم ونصب نوره خوانند قوله ولله زد یعنی میخوانند نافع وابن کثیر وابو عمرو وانصار
الله بتنوین انصارا وبزیاده لام در لله تا لله شود پس دیگران بترک تنوین خوانند
وحذف لام یعنی انصار الله قوله وتنجیکم یعنی مشدده گردانیده اند تنجیکم
من عذاب الیم از برای ابن عامر شامی پس دیگران بتخفیف خوانند قوله وبعدی
یعنی یاء اضافه در این سوره یک موضع است من بعدی اسمه احمد وانصاری
الی الله قوله وخشب یعنی میخوانند قنبل وکسائی وابو عمرو وخشب
مسندة را در سوره المنافقون بسکون ضم شین ودیگران بضم قوله
وخفف یعنی میخوانند نافع لووا رؤسهم را بتخفیف لووا ودیگران
بتشدید ومیخوانند ابو بکر والله خبیر بما یعملون ودیگران بتاء خطاب
قوله اکون یعنی خوانده است ابو عمرو فاصدق واکون بواو ونصب نون ودیگران
واکن بحذف واو وجزم نون قوله وبالغ یعنی در سوره الطلاق میخوانند
ان الله بالغ امره را ترک تنوین بالغ وجر امره تنوین ونصب قوله

وختم نصوحا شعبة من تفوت شق على القصر والتشديد

قل أأمنتم في الهمزتين أصولهم

فخفا سكونا ضمن غيب

ومن فتح من قبله فاكسر

وتخفى شفا ماليه ماهيه فصل وسلطانيه من دون هائه

وبالتخفيف یعنی خوانده اند عرف بعضه تخفیف راء از برای کسائی در سوره التحریم
واز برای غیر او بتشدید **قوله** وضم یعنی مضموم کرده است شعبه نون را از توبة
نصوحا و دیگران مفتوح کرده اند قوله من تفوت در سوره الملک یعنی خوانده اند
حمزه و کسائی فی خلق الرحمن من تفوت بقصر و تشدید واو و باقیان بمد بعد از
فاء و تخفیف واو **قوله** وآمنتم یعنی اصول حکم أأمنتم فی باب الهمزتین من کلمة در
عموم قوله وتسهل اخری همزتین بکلمة مذکور شد قوله الوصل الاولى
یعنی ابدال میکند قنبل همزه اولی را بواو در حالت وصل و آن نیز هم دران باب
مذکور گشته فی قوله فی الاعراب منها الواو والملک موصلا **قوله**
فسحقا یعنی میخواند کسائی فسحقا را بضم حاء و فسیعلمون من هو از بغیب
و باقیان بسکون حاء و بخطاب قوله معی یا الیاء یعنی ومن معی او رحمنا و ان
اهلکنی الله در این سوره یاء اضافه است **ومن سورة ن الی سورة القيامة**
قوله وضمهم یعنی میخوانند همه قراء غیر از نافع لیزلقونک بابصارهم
را بضم یاء و نافع بفتح قوله ومن قبله یعنی خوانده اند کسائی و ابو عمرو در الحاقة
ومن قبله والمؤتفکات را بکسر قاف و تحریک باء و بفتح قاف و اسکان
باء **قوله** ویخفی یعنی میخوانند حمزه و کسائی لا یخفی منکم خافیة بتذکیر و دیگران
بتانیث قوله مالیه یعنی میخوانند حمزه در حالت وصل مالیه هلک عنی سلطانیه

سلطانیه هر دو در این سوره و ما ادریک ما هی در القارعة بحذف هاء از هر سه
کلمه و باقیان باثبات هاء در هر سه **قوله** و یذکرون یعنی میخوانند ابن ذکوان بخلاف
و هشام و ابن کثیر بخلاف قلیلا ما یؤمنون و قلیلا ما یذکرون را بیاء
غیبت و دیگران بخطاب قوله و یعرج رتلا یعنی میخواند کسائی تعرج الملائکة
والروح را در المعارج بتذکیر و غیر او بتانیث **قوله** و سال یعنی میخوانند کوفیان
و ابو عمرو و ابن کثیر سأل بهمزه و غیر ایشان میخوانند که مبدل باشد از همزه یا از واو
و یا از یاء **قوله** و نزاعة یعنی مرفوع کردان نزاعة للشوی را از برای همه قراء غیر از
حفص که او بنصب میخواند قوله و قل شهادات اتهم یعنی بگو که قبول کرده است حفص
بشهاداتهم قائمون را بجمع و دیگران بشهادتهم بافراد **قوله** الی نصب
یعنی الی نصب یوفضون مضموم گردان او را و متحرک ساز اسکان صاد
بضم از برای حفص و ابن عامر و از برای باقیان مفتوح ساز نون را و ساکن گردان صاد را
قوله و قل ودا یعنی بگوی قاری که استعمال کرده اند ضم را در ودا و لا سواعا در سوره
نوح از برای نافع یعنی ودا میخوانند و غیر او ودا بفتح **قوله** دعائی یعنی مفتوحات
این سوره سه است دعائی الا فرارا و انی اعلنت لهم و بیتی مؤمنا قوله
مع الواو فافتح یعنی میخوانند ابن عامر و حمزه و کسائی و حفص هر جا که باشد لفظ
ان بعد از واو در الجن بفتح همزه و این در این سوره موضع است ده موضع دیگر

وعن كلهم انّ المساجد فتحه
وفي انّه لمّا بكسر صوى العلا
وبلّغكم بالكوف ... قال انّما
هنا قل نما نصّا وطاب تقبّلا

وقل لبدا في كسره الضم لزم
بخلف ويا ربي مضاف تجمّلا

ووطاء فاكسروه كما حكوا
ورب بخفض الرفع صحبته كلا

وثلثه فانصب وفا نصفه ظبى
وثلثي سكون الضم لاح وجمّلا

والرجز ضم الكسر حفص اذا قل اذ
وادبر فاهمزه وسكّن عن اجتلا

وعمّ فتحا مستنفرة عمّ
وما يذكرون الغيب خصّ وخلّلا

كه بعد از ين مى آيد پس ديگران بكسر خوانند قوله وعن كلهم يعنى وانّ المساجد فتح همزه
او منقول است از همه قرا قوله وفى انّه لمّا يعنى ميخوانند ابو بكر و نافع وانّه لمّا قام
عبد الله بكسر همزه و ديگران بفتح قوله وبلغكم يعنى يا در يسلكه عذابا صعدا
راوى آنست كوفيان است پس ديگران بنون خوانند قوله وقل قال انّما يعنى بگو كه قل
در موضع قال انّما ادعوا قرات حمزه و عاصم است پس ديگران قال خوانند قوله وقل
لبدا يعنى ميخواند هشام عليه لبدا بضم لام و ليكن بخلاف و ديگران بكسر بخلاف قوله
ويا ربى يعنى يا اضافه در ين سوره يك موضع است ربى امدا قوله ووطاء يعنى ميخوانند
ابن عامر و ابو عمرو در المزمل هى اشدّ وطاء پس ديگران وطأ خوانند قوله
ورب بخفض الرفع يعنى ميخوانند حمزه و كسائى و شعبه و ابن عامر رب المشرق و
المغرب بخفض با و ديگران برفع قوله وثلثه از براى كوفيان و ابن كثير و ديگران
بكسر ها خوانند قوله وثلثى يعنى ميخواند هشام من ثلثى الليل باسكان لام و باقيان
بضم قوله والرجز يعنى ميخواند حفص والرجز فاهجر را در المدثر بضم را و ديگران بكسر
قوله وادبر يعنى ميخوانند حفص و نافع و حمزه والليل اذ ادبر بسكون دال معجمه و همزه
پيش از دال ساكنه و ديگران اذا بزيادة الف و ترك همزه اذا دبر قوله وفا مستنفره
يعنى ميخوانند نافع و ابن عامر مستنفرة بفتح فا و ديگران بكسر قوله وما يذكرون يعنى
ميخوانند همه قرا غير از نافع وما يذكرون الا ان يشاء الله را بغيب و ديگران

ورا برق افتح آمنا يذرون مع
يحبون حق كف يمنى علا علا

سلاسل نوّن اذ رووا صرفه لنا
وبالقصر قف من عن هدى خلفهم فلا

زكا وقواريرا فنوّنه اذ دنا
رضا صرفه واقصره في الوقف فيصلا

وفي الثان نوّن اذ رووا ...
وعاليهم اسكن فاشيا ...

و ديگران بخطاب ومن سورة القيامة الى سورة النبأ قوله ورا برق يعنى فتح
گردان اى قارى را ء را از فاذا برق البصر از براى نافع و از براى ديگران
مكسور ساز قوله يذرون يعنى ميخوانند ابن كثير و ابو عمرو و ابن عامر بل تحبون
العاجلة وتذرون الآخرة را بيا غيبة و ديگران بتا خطاب قوله يمنى
يعنى ميخواند حفص من منى يمنى را بتذكير و ديگران بتانيث قوله سلاسلا
يعنى ميخوانند نافع و كسائى و ابو بكر و هشام سلاسلا واغلالا را در هل اتى بتنوين
سلاسلا و چون اين معلوم كردى بدانكه از اينها كه ترك تنوين ميكنند ابن
ذكوان و حفص و بزى بخلاف و قنبل و حمزه بخلاف وقف ميكنند بر سلاسل بحذف
الف و ابو عمرو و اصحاب تنوين بالف قوله وقوارير يعنى منون كردان
قوارير را از براى نافع و ابن كثير و كسائى و ابو بكر پس باقيان بغير تنوين
خوانند قوله واقصره يعنى از ان جماعتى كه ترك تنوين ميكنند حمزه وقف ميكند
بغير الف و غير او از قرا سبعه هم وقف ميكنند بالف قوله وفى الثان
يعنى منون ساز قوارير دوم را از براى نافع و ابو بكر و كسائى پس باقيان بترك تنوين
خوانند قوله وقف بمدّ يعنى بگو كه وقف ميكنند هشام و اصحاب تنوين بالف پس
حاصل آن شد كه اصحاب تنوين خود وقف بالف ميكنند و هشام با بهره از وقف
بالف ميكنند و حمزه بر هر دو بغير الف و ابن كثير و ابو عمرو و ابن ذكوان و حفص بر اول

وقف بالف میکنند و بر رام بغیر الف قوله وعالیهم اسکن یعنی ساکن کردن یاء را وگویند
ساز ضم تاء را از برای نافع وحمزه پس غیر ایشان بفتح قوله وخضر یعنی میخوانند نافع وابن
عامر وابو عمرو وحفص خضر را برفع وباقیان بخفض قوله واستبرق یعنی خوانده اند نافع
وابن کثیر وعاصم واستبرق را برفع ودیگران بخفض قوله وما تشاؤن یعنی بخطاب
میخوانند کوفیان ونافع وما تشاؤن الا ان یشاء الله را ودیگران بغیب خوانند
قوله وقتت یعنی میخواند ابو عمرو تنها واذا الرسل وقتت را در والمرسلات بواو
ودیگران بهمزه قوله فقدرنا یعنی میخوانند نافع وکسائی الی قدر معلوم فقدرنا
بتشدید دال ودیگران بتخفیف قوله جمالات یعنی میخوانند حمزه وکسائی وحفص
جمالت صفر بتوحید ودیگران جمالات بجمع ومن سورة النبأ الی
العلق قوله وقل لابثین یعنی بگو که لبثین فیها احقابا در سوره
عم بقصر حمزه میخواند ودیگران لابثین بمد قوله ولا کذابا یعنی بگو که میخواند
کسائی لغوا ولا کذابا جزاء بتخفیف ذال ودیگران بتشدید قوله وفی رفع
یعنی میخوانند کوفیان وابن عامر رب السموات بخفض رب ودیگران برفع قوله
وفی الرحمن یعنی حفص برفع وما بینهما الرحمن خوانده اند عاصم وابن عامر
پس دیگران برفع خوانند قوله وناخرة یعنی میخوانند حمزه وکسائی وشعبه در والنازعات
عظاما ناخرة بالف بعد از نون ودیگران نخرة بحذف قوله وفی تزکی

تزکی یعنی مشدد کرده اند نافع وابن کثیر حرف ضم را از فقل هل لک الی ان تزکی
وازتصدی در عبس پس دیگران بتخفیف خوانند قوله فتنفعه یعنی میخواند عاصم فقط
فتنفعه الذکری بنصب عین وغیر او برفع قوله وانا یعنی خوانده اند کوفیان
انا صببنا الماء صبا را بفتح ودیگران بکسر قوله وخفف یعنی بتخفیف میکرده اند ابن
کثیر وابو عمرو واذا البحار سجرت را در اذا الشمس کورت پس دیگران بتشدید خوانند
قوله ثقل نشرت یعنی تشدید در شین واذا الصحف نشرت قرائت حمزه وکسائی
وابن کثیر وابو عمرو است ودر عین واذا الجحیم سعرت قرائت حفص ونافع و
ابن ذکوان است پس غیر ایشان بتخفیف خوانند قوله وظا بظنین یعنی میخوانند
ابن کثیر وابو عمرو وکسائی علی الغیب بظنین بظاء وباقیان بضاد قوله وخفف
یعنی کوفیان فعدلک در سوره الانفطار بتخفیف میخوانند وباقیان بتشدید
قوله وحق یوم لا یعنی میخوانند ابن کثیر وابو عمرو ویوم لا تملک برفع وباقیان
بنصب قوله وفی فاکهین یعنی خوانده است حفص الی اهلهم انقلبوا در
المطففین بقصر ودیگران بمد بعد از فاء قوله وختامه یعنی میخواند کسائی ختامه
مسک بفتح خاء وتقدیم الف بر تاء ودیگران ختامه بکسر خاء وتاخیر الف از تاء قوله
یصلی یعنی خوانده اند نافع وابن عامر وکسائی وابن کثیر ویصلی سعیرا در الانشقاق
بضم یاء وتشدید لام وغیر ایشان بفتح یاء وتخفیف لام قوله وبا لترکبن یعنی میخوانند

ابو عمرو ونافع وابن عامر وعاصم لتركبن بضم با ودیگران بفتح قوله ومحفوظ یعنی میخوانند

همه قرا غیر از نافع فی لوح محفوظ را در البروج بخفض ونافع برفع ومیخوانند حمزه وکسائی

ذو العرش المجید را بخفض ودیگران برفع قوله والخف یعنی تخفیف دال والذی

قدر در سبح اسم قرائت کسائی است پس غیر او بتشدید خوانند قوله یؤثرون

یعنی خوانده است ابو عمرو فقط بل یؤثرون الحیوة الدنیا را بغیب ودیگران بخطاب

قوله وتصلی یعنی میخوانند ابو عمرو وابو بکر تصلی نارا حامیة را در هل اتیک بضم

تا ودیگران بفتح قوله یسمع یعنی میخوانند ابن کثیر وابو عمرو لا یسمع فیها لاغیة

بتذکیر ودیگران بتانیث قوله وضم یعنی میخوانند نافع وابن کثیر وابو عمرو لا یسمع

بضم حرف اول ولاغیة را برفع پس دیگران بفتح خوانند ونصب پس عمرو قرائت

ما سر آید نافع بضم لاغیة وابن کثیر وابو عمرو بضم یاء تحتانی ورفع با قیان بفتح تاء فوقانی

ونصب قوله مصیطر یعنی میخوانند خلف بخلاف وخلاد بخلاف است علیهم

بمصیطر باشمام بین الصاد والزاء قوله وبالسین لذ یعنی میخوانند هشام بمسیطر

بسین ودیگران بصاد خالص قوله والوتر یعنی والشفع والوتر در والفجر بکسر واو

قرائت حمزه وکسائی است پس باقیان بفتح خوانند قوله فقدر یعنی روایت کرده

ابن عامر یحصبی فقدر علیه رزقه را بتشدید دال ودیگران بتخفیف قوله

وارنع یعنی میخوانند ابو عمرو چهار کلمه که واقع است بعد از بل لا تکرمون الیتیم

وَمَحْفُوظٌ اخْفِضْ رَفْعَهُ خُصَّ وَهْوَ فِي الْ * مَجِيدِ شِفَاءٌ وَالْخِفُّ قَدَّرَ رُتِّلَا

وَبَلْ يُؤْثِرُونَ حُزْ وَتَصْلَى يُضَمُّ حُزْ * صَفَا يُسْمَعُ التَّذْكِيرُ حَقٌّ وَذُو جِلَا

وَضَمٌّ أُولُو حَقٍّ لَاغِيَةٌ لَهُمْ * مُصَيْطِرٍ اشْمِمْ ضَاعَ وَالْخُلْفُ قُلِّلَا

وَبِالسِّينِ لُذْ وَالْوِتْرِ بِالْكَسْرِ شَائِعٌ * فَقَدَّرَ يَرْوِي الْيَحْصَبِيُّ مُثَقَّلَا

وَأَرْبَعُ غَيْبٍ بَعْدَ بَلْ لَا حُصُولُهَا * تَحَاضُّونَ فَتْحُ الضَّمِّ بِالْمَدِّ ثُمِّلَا

الیتیم ولا یحضون علی طعام المسکین ویاکلون التراث ویحبون

المال بغیب ودیگران بخطاب در هر چهار قوله تحضون یعنی میخوانند کوفیان ولا

تحاضون بفتح حا وبالف بعد از حا ودیگران غیر از ابو عمرو تحضون بتاء

تحتانی وبضم حا وبحذف الف بعد از حا قوله یعذب یعنی میخوانند کسائی لا یعذب

ولا یوثق بفتح دال وثاء ودیگران بکسر قوله وبا آن یعنی یاء اضافه در این سوره

دو است ربی اکرمن وربی اهانن قوله وفك یعنی میخوانند عاصم ونافع

وابن عامر وحمزه فك رقبة او طعام در البلد برفع کاف بخفض رقبة وبکسر

همزه وبالف بعد از عین ورفع میم وتنوین پس دیگران فك رقبة او اطعم

کاف ونصب رقبة وفتح همزه وترك الف بعد از عین وفتح میم خوانند قوله

مؤصدة فاهمز معا یعنی میخوانند حفص وحمزه وابو عمرو موصدة را در این سوره

ودر سوره الهمزه ودیگران بواو غیر از حمزه قوله ولا عم علی علمها بنده رهاننده تراکم

از عذاب خدای تعالی در بامداد ودر روز جزا از ذکر خدای تعالی چون این ذکر در حضرت

او مقبول باشد این بیت را از حدیثی یاد گرفته که ابن عمر علیهما علیه روایت

کرده مرفوع از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده که هیچ چیز رهاننده ترست

از عذاب خدای تعالی از ذکر او وقبل طوله وختم نواله

يُعَذِّبُ فَافْتَحْهُ وَيُوثَقُ رَاوِيًا * وَيَا رَبِّيَ آتٍ ... أَكْرَمَنْ ...

وَفَكَّ ارْفَعِ اخْفِضْ رَقَبَةً وَأَكْسِرِ إِطْعَامُ ... فَاضِلًا

وَمُؤْصَدَةٌ فَاهْمِزْ مَعًا عَنْ فَتًى حِمًى * وَلَا عُقْبَى الْفَاءُ عَمَّ ... وَانْجَلَا

ومن سورة العلق إلى آخر القرآن

وَعَنْ قُنْبُلٍ قَصْرًا رَوَى ابْنُ مُجَاهِدٍ * رَآهُ وَلَمْ يَأْخُذْ بِهِ مُتَعَمِّلَا

وَمَطْلَعِ كَسْرُ اللَّامِ رُحْبٌ وَحَرْفَا * الْبَرِيَّةِ فَاهْمِزْ آهِلًا مُتَأَهِّلَا

وتاترون اضمم في الاولى كما رسى
وجمع بالتشديد شافيه كملا

وصحبة الضمين في عمد وعوا
لإيلاف بالياء غير شاميهم تلا

وإيلاف كل وهو في الخط ساقط
ولي دين قل في الكافرين تحصلا

وها أبي لهب بالإسكان دونوا
وحمالة المرفوع بالنصب نزلا

باب التكبير

روى القلب ذكر الله فاستسق مقبلا
ولا تعد روض الذاكرين فتمحلا

وآثر عن الآثار مثراة عذبه
وما مثله للعبد حصنا وموئلا

ولا عمل أنجى له من عذابه
غداة الجزا من ذكره متقبلا

ومن شغل القرآن عنه لسانه
ينل خير أجر الذاكرين مكملا

قوله ومن شغل یعنی هر آن کس که مشغول کرده او را و بازدارد تلاوت قرآن زبان
او را از ذکر خدای تعالی و از خواستن از او برسد او در نزد خدای تعالی بهترین اجر ذاکران
در حالتیکه تمام کرده باشد مزد او را و این مصراع را از حدیثی فرا گرفته که حضرت رسالت
پناه صلوات الله علیه و آله روایت میکند که فرموده این معنی را از حق سبحانه و تعالی

اعلم که هر که مشغول کرده او را و بازدارد تلاوت قرآن او را از ذکر من و از خواست
من بدهم من او را بهتر مزد و بیشترین آنچه میدهم خواهنده گان را و در حدیث
دیگر چنین فرموده که برسد او در نزد خدای تعالی بهترین و بیشترین اجرهای خواهندگان
که ذاکر کننده گان باشند و این از حدیثی گرفته که کسی سوال کرد که کدام عملها
بهتر است که حال مرتحل پس گفتند چیست حال مرتحل فرمود صلی الله علیه
ختم کننده و ابتدا به ختمه دیگر قوله وما افضل الاعمال یعنی نیست هیچ از
عملها بهتر و از خیرات تمامتر الا ابتدا قرآن در حالتیکه مقارن باشد با ختم قرآن
که فارغ شوند از آن و دیگر ابتدا بآن کنند همچنین پیوسته تا آخر آن قوله و
فیه عن المکین یعنی تکبیر گفتن قراء در قرآن و آخرهای سورتها که نزدیک است
با ختم قرآن روایت کرده اند از روی مسلسل معنعن و این روایت آنست که بزی
حکایت میکند از عکرمة بن سلیمان که او گفت که خواندم من بر اسمعیل بن
بن قسطنطین قرآن را پس چون رسیدم بسوره والضحی گفت که تکبیر بگو در نزد
آخر سوره که تا آن زمان که قرآن را ختم کنی زیرا که من خواندم قرآن را بر عبدالله بن کثیر و
او همچنین چرا گفت خبر داد مرا که او خوانده است بر مجاهد پس او ابن کثیر را همچنین
گفت و مجاهد بر ابن عباس خوانده با ابی بن کعب خوانده و ابی بن کعب ابن عباس را
همچنین گفت و ابی بن کعب بر حضرت فرستاده خدا صلی الله علیه و آله وسلم

وما أفضل الأعمال إلا افتتاحه
مع الختم حلا وارتحالا موصلا

وفيه عن المكين تكبيرهم مع
الخواتم قرب الختم يروى مسلسلا

إذا كبروا في آخر الناس أردفوا
مع الحمد حتى المفلحون توسلا

خواند وجناب رسول صلى الله عليه وآله با كعب را همچنين فرمود **قوله** اذا كبروا يعنى تكبير
گويند تكبيران در سورهٔ الناس ارداف كنند تكبير را بخواندن سورهٔ الحمد در اول سورهٔ البقره
تا اولئك هم المفلحون از براى ثواب بجهت ختم قرآن با آنكه از كتب قرائت چنين
معلوم ميشود كه تكبير در ميان فاتحه وسورهٔ الناس نيست الا آنچه از قنبل روايت كرده اند و
صاحب تيسير اين را رفته نا ملتزم موافقت او نمود **قوله** وقال به البزى يعنى گفت بزّى از طريق
ابن كثير در يك وجه كه ابتدا تكبير از آخر سورهٔ والضحى است **قوله** وبعض له يعنى بعض
ديگر نقل كرده اند هم از بزى كه تكبير از آخر سوره والليل است و از آنجه نسبت كرده ناظم
تكبير را از او شهرت يافته واگر نه از قنبل نيز روايت كرده اند **قوله** فان شئت يعنى وصل
ووقف را آنچه در ميان دو سوره است ثلاثه است وجه ميرسد اول فخذ ثلث **قف**
اكبر **صل** الرحيم **صل** دوم فخذ ثلث **صل** اكبر **قف** الرحيم **صل** سوم
فخذ ثلث **صل** اكبر **صل** الرحيم **صل** **قوله** وما قبله من ساكن يعنى اگر ما قبل تكبير
كه آخر سوره است ساكن باشد منون پس مكسور گردان آخر سوره را در وصل از براى
دفع التقاء ساكنين مع غير مده مانند فحدث الله اكبر ونوابا الله اكبر **قوله**
وادرج يعنى هرآن آخر سوره كه ساكن ومنون نباشد او را به تكبير پيوسته كردانند
وطريقه آنست كه او را باعراب خود باقى دارند مانند عن النعيم الله اكبر
هو الابتر الله اكبر اذا حسد الله اكبر قوله ولا تصلن هاء يعنى چون

وقال به البزى من آخر الضحى
وبعض له من آخر الليل وصّلا
فان شئت فاقطع دونه او عليه او
صل الكل دون القطع معه مبسملا
وما قبله من ساكن او منون
فللساكن اكسره فى الوصل مرسلا
وادرج على اعرابه ما سواهما
ولا تصلن هاء الضمير لتوصلا

چون ما قبل تكبير هاء ضمير باشد اين هاء را وصل مكن بواو مانند شرا يره الله اكبر
تا ربى مقصود **قوله** وقل لفظه يعنى لفظ تكبير كه مشهور است از بزى الله اكبر است
وليكن ابو ربيعه ابن الحسن ابن الحباب زياده كرده است از براى احمد بزى در روايت او
لا اله الا الله پيش از الله اكبر يعنى چنين گويد كه لا اله الا الله والله
اكبر **قوله** وقيل يعنى نقل كرده اند از ابو الفتح فارس بن احمد بن موسى المقرى
الحمصى آنچه نقل كرده است از ابن الحباب كه آن زيادتى لا اله الا الله است
پيش از الله اكبر **قوله** وعن قنبل يعنى نقل كرده اند بعضى از قنبل كه او تكبير ميگويد همچنانكه
بزى ميگويد وغير از تهليل **باب مخارج الحروف وصفاتها التى يحتاج**
القارى اليها اين بابيست كه مذكور ميشود در مخارج حروف وصفتها كه محتاج
ميشود قارى بآنها بدانكه اين باب از آن فوايد است كه زايد است بر كتاب
تيسير حيث قال والفافيها زادت بنشر فوائد پس لابد است از ايراد
آن واگرچه كه او را تعلق بعلم قرائت نيست از براى آنكه تا لحن در قرآن نكنند
زيرا كه لحن دو نوع است لحن جلى ولحن خفى ولحن جلى آنست كه ترك اعراب كنند و
لحن خفى آنست كه حروف را حقوق آن ندهند يا آنكه از مخارج خويش بيرون بيايند
قوله فهاك يعنى فراگير مخارج حروف را آن مخارجى كه تميز ميكرد دنا حرفى
از حرف ديگر قوله وما حكى يعنى وفراگير آن چيز را كه حكايت كرده اند از علماء

وقل لفظه الله اكبر وقبله
لاحمد زاد ابن الحباب فهيللا
وقيل بهذا عن ابى الفتح فارس
وعن قنبل بعض بتكبيره تلا
فهاك موازين الحروف وما حكى
جهابذ النقاد فيها محصلا

ولا ريبة في عينهن ولا ربا … وعند صليل الزيف يصدق الابتلا
ولا بد في تعيينهن من اولي … عنوا بالمعاني عاملين وقوّلا
فابدأ منها بالمخارج مردفا … لهن بمشهور الصفات مفصّلا
ثلاث باقصى الحلق واثنان وسطه … وحرفان منها اول الحلق جمّلا

بهره در این فن در حالتی که محل اشاره است حصر کرده اند در بیان این موازین **قوله** ولا ریبة
یعنی نیست شکی نیست و تهمتی در متعین بودن این حروف مخرجی چند که متمیز میکردد بعضی
ازین حروف بسبب این مخارج از بعضی دیگر زیرا که حس آن را در می یابد پس ربا ای شبهه
نباشد در آن و گمان نیست هیچ زیادتی بران چیزی که بحس در می یابند قوله وعند
صلیل الزیف یعنی و نزد آواز دادن درهم ناسره در هنگام کوفتن آن
بر چیزی راست می آید امتحان آن و روشن میکردد نیکوئی و بدی آن **قوله** ولا بد یعنی ناچار است
ما در تعیین کردن آنچه متمیز میکردد که آن عمل کننده کان اند بآنها و کوینده کان اند
بآنها و اگر چه حس کواهی میدهد بآنها نیز **قوله** فابدا منها یعنی ابتدا میکنم من از آن
معانی که آنها مخارج اند و صفات مخارج در حالتی که از عقب مخارج در آورده اند ام
صفات مشهور حروف را در حالتی که روشن کننده ام من آن مخارج و صفات را
به اجمال و ابهام **قوله** ثلاث **الخ** اول بدانکه مخارج حروف بر آن وفق
که سیبویه گفته شانزده است بر سبیل تقریب که اگر نه تقریب گیرند بر هر حرفی را
مخرجی باشد چون این را دانستی دیگر بدان که حروف حلق را سه مخرج اول
همزه و ها و الف از اقصی حلق بیرون می آیند و بعضی گفته اند هوائی است و او را
اختصاص بمخرج نیست قوله واثنان وسطه یعنی دو حرف دیگر از میانه حلق
بیرون می آیند و آن عین و حا مهملتین اند هر گاه که خواهی که تو را این معنی روشن

روشن گردد آن حرف را گردان و همزه را در اول و در آخر آن ای مثل **اع اح** قوله
وحرفان منها یعنی از حروف حلق دو حرف از اول حلق بیرون می آید و آن غین است
و خا معجمتین **قوله** وحرف له یعنی حرفی که او را مخرج چهارم است قاف است که از اقصی زبان
و از آن چیزی که از بالاء اوست از کام بیرون می آید قوله وحرف باسفلا یعنی و حرفی
دیگر حاصل گشته و در نشیب تر کام با وجود بودن آن از اقصی زبان و آن کاف است
قوله ووسطهما یعنی حرف جیم و شین و یا از میانه زبان و آن چیزی که برابر
اوست از میان کام بیرون می آیند قوله وحافة اللسان یعنی از اول جانب زبان
از برای حرفیست که دراز شود بوضعی که نزدیک میکردد بدندانهاء آسیا یعنی ضاد
از اول کناره زبان می آید و از بن دندانها **قوله** وهو لدیهما یعنی بیرون آوردن
ضاد از هر دو طرف دشوار است بیشتر اخراج آن از طرف چپ میباشد و از طرف راست
اندک و روایت کرده اند که امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب از طرفین بیرون می آورد
قوله وحرف بادناها یعنی حرف دیگر که لام است از نشیب تر کناره زبان تا منتهای طرف
زبان و آنچه میان کناره زبان و کام بالا است بیرون می آید قوله ودونه ذو ولا
یعنی یک حرف دیگر هم او را متابعت است مر آن حرف را یعنی نون از نشیب تر مخرج لام
از آنچه میان طرف زبان است و بالا اندک از ثنایا بیرون می آید و حرف یدانیه
یعنی و حرفی دیگر مقاربه میکند به نون در حالتی که در آورده اند او را به پشت زبان قوله

وحرف له اقصى اللسان وفوقه … من الحنك احفظه وحرف باسفلا
ووسطهما منه ثلاث وحافة ال … لسان فاقصاها لحرف تطوّلا
الى ما يلي الاضراس وهو لديهما … يعزّ وباليمنى يكون مقلّلا
وحرف بادناها الى منتهاه قد … يلي الحنك الاعلى ودونه ذو ولا

وحرفٌ بذا ينبو إلى الظهر مدخلٌ
وكم حاذقٍ مع سيبويه به اجتلا

ومن طرفٍ هنّ الثلاث لقطربٍ
ويحيى مع الجرميّ معناه قولا

ومنه ومن عليا الثنايا ثلاثةٌ
ومنه ومن أطرافها مثلها انجلا

ومنه ومن بين الثنايا ثلاثةٌ
وحرفٌ من اطراف الثنايا هي العلا

ومن باطن السفلى من الشفتين قل
وللشفتين اجعل ثلاثاً لتعدلا

وفي أول من كلم بيتين جمعها
سوى أربعٍ فيهن كلمة أولا

وکم حاذق یعنی وبسیاری از زیرکان علما که گردانیده اند حرف را را از پشت زبان واو
در تثنیه جلوه داده اند تا گردانیده اند را را از مخرج نون قوله ومن طرف یعنی در قول
قطرب ابو علی محمد بن المسین البصری است که مخرج لام و نون و را یکیست و آن از طرف
زبان است و اصول ثنایا پس برین قول مخارج چهارده باشد قوله ویحیی مع الجرمی
یعنی نسبت کرده اند این قول مذکور را به ابو زکریا یحیی بن زیاد الفراء که امام نحویان
کوفه است و به ابو عمرو صالح بن اسحق جرمی که یکی از نحویان بصره است نیز قوله
ومنه یعنی سه حرف طا و دال مهملتین و تا که دو نقطه بر بالا دارد از میان کناره
زبان و ثنایا بالا بیرون می آیند و ثنایا چهار دندان پیش است دو از زیر و دو از بالا قوله ومنه
یعنی و مثل این حروف در عدد یعنی سه حرف دیگر ظا و ذال معجمتین و ثا که سه نقطه دارد از
طرف زبان و اطراف ثنایا بالا بیرون می آیند قوله ومنه ومن بین یعنی سه حرف دیگر
که صاد است و سین مهملتین و زای که از طرف زبان و از میان ثنایا بالا از اصول آن
و نه از طرفها بیرون می آیند قوله وحرف یعنی یک حرف دیگر که آن فا است از اطراف
ثنایاء بالا و از باطن لب زیرین بیرون می آید قوله وللشفتین یعنی سه حرف که آن
واو است و باء و میم از آنچه میان دو لب است بیرون می آید قوله وفی اول بیان
که حروف بیست و نه گانه که مخارج آنها را ذکر نمودیم برین ترتیب جمع اند که در اوایل کلمات
این دو بیت اند که بعد ازین می آید غیر از کلمه که واقع است در اول این کلمات که در کلمه

أهاعَ حشاً غاوٍ خلا قارئٌ كما
جرى شرط يسرى ضارعٌ لاح نوفلا

کلمه اهاع که چهار حرف است و مجموع آن چهار حروف در حساب اند قوله اهاع یعنی ترسانید
نیکو نه قرائت حشاه را و دانه گم راه غاو در راه و همچنین جاری شده شرط قرائت کسی که
فارع و فاتح باشد که از صفت او آن بود که ظاهر گرداند در قرائت بسیار عطا بود قوله
رعی یعنی و همچنین محافظه نماید از طهارت دین خود را آن دینی که تمام کرده باشد
آن را ارشاد شیخ هدا و ذو ثنا که گرفته باشد خلاصه دعاء زهد را در میانی که این شیخ در
میان بزرگان ابناء اشرف علماء باشد قوله وغنة یعنی ناظم چون بیان مخارج
کرده است که بیان مخرج غنه کند پس اضافه کرد غنه را بر حروف غنه که آن تنوین است
و نون و میم ساکن اند و گفت که غنة تنوین یعنی و غنه که در تنوین است و در نون
و در میم ظاهر گرده می شود از غنه در خیشوم از بینی شرط آنکه نون و میم ساکن باشد که اگر
متحرک بوند یا ساکن باشند و مظهر آن هنگام عمل در نون از آن زبان بود و در میم از آن
دو لب قوله وجهر یعنی ناظم چون از بیان مخارج فارغ گشته شروع در بیان صفات
نموده بقوله وجهر و رخو یعنی صفات حروف چهارده است و رخاوة و انفتاح و
استفال و ضدهاء ایشان که همس است و شده و انطباق و استعلا فزود ازین
آواز قوله فاجمع بالاضداد اشملا یعنی جمع کن یعنی ضدها را که هر حرف را
قوله فمهموسها یعنی حروف مهموسه ده اند که در این کلمات سه گانه مجموع شده اند
حثت کسف شخصه پس آنچه غیر این حروف مجهور بود قوله اجدت یعنی

رعى طهر دينٍ تمّه ظلّ ذو ثنا
صفا سجل زهدٍ في وجوه بني ملا

وغنّة تنوينٍ ونونٍ وميمٍ ان
سكنّ ولا اظهار في الانف يجتلى

وجهرٌ ورخوٌ وانفتاحٌ صفاتها
ومستفلٌ فاجمع بالاضداد اشملا

فمهموسها عشرٌ حثت كسف شخصه
اجدت كقطبٍ للشديدة مثلا

وما بین رخو والشدید لن عمر
و وائی حروف المد والرخو احکموا

وقظ خص ضغط سبع علو ومطبق
هو الصاد والضاد والظا معجمان ان اهملوا

وصاد وسین مهمل وزای بها
صفیر وشین بالتفشی تعللوا

این حروف اجدت کقطب را عد و ما حروف شدیده گردانیده یعنی شدیده هشت اند
ء ج د ت ک ق ط ب پس آنچه غیر این حروف است رخوه بود قوله وما بین رخو
این حروف پنجگانه که مجموع اند در عمر نل نه رخوه اند زیرا که صوت با آنها جاری نمیشود چون
جریانی که در رخوه میباشد و نه شدیده اند زیرا که نفس باز نمی ایستد چنانچه در شدیده
پس چون چنین است این بآن بود قوله و وای یعنی حرفهای چند که مجمع اند در لفظ وای حروف
مد اند از برای امتداد آواز بآنها قوله والرخو حکموا یعنی حکم کرده اند حروف وای حروف رخوه را
یعنی آنچه غیر حروف اجدت کقطب و عمر نل از حروف رخوه اند خواه که حروف مد باشند
یا غیر آن قوله وقظ خص یعنی هفت حرف را که جمع کرده اند شان در قظ خص ضغط
حروف مستعلا اند از برای ارتفاع زبان باین حروف سوی کام و آنچه غیر این حروف
مستفله اند از برای عدم ارتفاع این حروف سوی کام قوله ومطبق یعنی حروف مطبقه
ضاد است وظاء معجمتین و صاد و طاء مهملتین و از برای این حروف را مطبقه میگویند
که زبان منطبق میگردد باین حروف بر آن چیزی که برابر او میشود از کام و آنچه غیر این
حروف است منفتحه میگویند از برای عدم انطباق قوله وصاد یعنی صاد
و سین که نقطه ندارند و زای هر سه را حروف صفیر میخوانند از برای آنکه
در زمانی که نطق بآنها میکنند صفیر مسموع می افتد و آنچه غیر از این سه حرف است
هیچ صفیر در آن نیست قوله وشین یعنی شین معجم متصف گشته بتفشی یعنی او را این نام

ومنحرف لام وراء وکررت
کما المستطیل الضاد لیس باغفل

کما الالف الهاوی وآوی لعلة
وفی قطب جد خمس قلقلة علا

وبین فمن القاف کل بعدها
فما شاع فی الشعر فیه کلا محصل

این نام نهاده اند از برای انتشار او در دهن تا آنجا که متصل میگردد بمخرج طاء قوله
ومنحرف یعنی لام و راء را منحرف نام نهاده اند از برای انحراف لام بناحیه طرف زبان
و راء بناحیه لام انحراف اندک قوله وکررت یعنی راء را مکرر نام نهاده اند از برای
مکرر گشتن راء در زد ونطق بآن چون ساکنه باشد همچنین ضاد را مستطیل نام
کرده اند از برای دراز گشتن او تا جای که پیوسته میشود بمخرج لام قوله کما الف یعنی نام
نهاده اند الف را هاوی از برای هویه او در دهان و اگرچه واو و یاء هوائیه هم اند
ولکن هوای الف اوسع است و حروف چهارگانه مجتمعه در لفظ آوی حروف علت اند
از برای عیت ان الحروف بقلب و ابدال بر آن طریق که در حروف علت گذشته
و مصنفان همزه را از این حروف نشمرده ولیکن چون تخفیف بقلب یا بابدال یا به
تسهیل داخل او میشود ناظم اورا از این حروف شمرد قوله وفی قطب جد
یعنی حروف پنجگانه عالیه که حروف اند بقلقله جمع شان کرده اند در این دو لفظ که
قطب جد یعنی قاف و طاء و باء و جیم و دال و از برای آن این حروف را قلقله
میخوانند که وقتی که نطق بآنها می نمایند زبان متحرک میشود و قلقله تحرک است
یعنی قاف مشهورترین همه حروف ازین حروف قلقله است از برای آنکه تحرک زبان
در آن بیشتر احساس میکنند که در غیر آن قوله کل بعدها یعنی همه علما اجماع کرده اند
بر شمردن قاف از حروف قلقلتین غیر از آن چهار حرف دیگر قوله فهذا

مع التوفیق یعنی آن چیزی که من ذکر کردم از ادا بیان مخارج صفات چون توفیق به
خدای تعالی طالبان او را و آسان کرده این امر را بر غریبان کاف است در تحصیل هر متعلم
حاصل کننده مراد قوله وقد یعنی به درستی که توفیق داد معبود کریم کننده
با انعام و افضال خویش ناظم قصیده را مر تمام کردن این قصیده را در حالتی که او
عروس صاحب حسن مبارک ظهور است قوله کسیت یعنی به درستی که اهتمام نموده اند
بشان معانی این قصیده و پوشیده اند که او را اعتنا پس بنا بر این آمده این قصیده
لطیفة المعانی شریفة المبانی و عاریست تو او در جمیع اجزا این قصیده از هر کلمه
عورا و از هر عبارت شنعاء قوله وتمت یعنی تمام گشت این قصیده به حمد و ثنای
خدای تعالی و انعام حضرت او سبحانه و تعالی در حالتی که این قصیده به شان خلق است یعنی
منقاد آمده بر هر کس که او را طالب است که چون رموز آن را شناخت قرائت را از آن نقل
میکند بی دشواری در حالتی که زبان این قصیده منزه الجوانب از فحش یعنی نیست در او هیچ کلمه
زشت قوله ولکنها یعنی خلاص این است که من گفتم و لیکن میجوید این قصیده
آن است که من گفتم ولیکن میجوید این قصیده طالبی مر او را که مشابه او باشد
در اوصاف کمال و غزارت فضل و انصاف در حالتی که این طالب صاحب دیانت و
خداوند امانت باشد که بشناسد محاسن این قصیده را و بعد از آن در
گیرد چشم را و عفو کند از چیزی که لا بد است بشر را از آن قوله

وَقَدْ وَفَّقَ اللّٰهُ الْكَرِيمُ بِمَنِّهِ
لِإِكْمَالِهَا حَسْنَاءَ مَيْمُونَةَ الْجَلَا
وَأَبْيَاتُهَا أَلْفٌ تَزِيدُ ثَلَاثَةً
وَمَعْ مِائَةٍ سَبْعِينَ زُهْرًا وَكُمَّلَا
وَقَدْ كُسِيَتْ مِنْهَا الْمَعَانِي عِنَايَةً
كَمَا عَرِيَتْ عَنْ كُلِّ عَوْرَاءَ مِفْصَلَا
وَتَمَّتْ بِحَمْدِ اللّٰهِ فِي الْخَلْقِ سَهْلَةً
مُنَزَّهَةً عَنْ مَنْطِقِ الْهُجْرِ مِقْوَلَا
وَلٰكِنَّهَا تَبْغِي مِنَ النَّاسِ كُفْؤَهَا
أَخَا ثِقَةٍ يَعْفُو وَيُغْضِي تَجَمُّلَا

قوله ولیس یعنی نیست هیچ نقصی و منقصتی که محمول شود بر آن و منسوب کرده بآن مگر گناهای
ناظم آن قوله فیا طیب الانفاس یعنی چنین است پس ای خداوند نفس پاک
نیکو بنا و یل آنچه من ذکر کردم از آن مر نقص خویش را از تقصیر و بیرون میا بر آن
آنچه من گفتم به تغییر قوله وقل رحم یعنی بگو ای سامع که بیامرزد خدای تعالی هر جوانی را
که گذشته باشد این جوان مکان یافتن انصاف و حلم خواه که آن زنده باشد یا مرده
جایز است که قول ناظم قوله وقل رحم الرحمن تا آخر بیت جمله معترضه باشد و مقول
قول بعد از این باشد که قوله عسی الله یعنی بگو که شاید بود که خدای تعالی نزدیک گرداند
سعی ناظم را در این نظم این قصیده با آنکه آسان گرداند بر او گذشتن بر صراط قوله
وان کان یعنی اگرچه سعی او بیمار یعنی و اگرچه که نظم مقصر است و ناسره و در ترسانست
از تقصیر خویش و منسوب است به زلل قوله فیا خیر غفار یعنی ای بهترین آمرزنده گناهان
وای بهترین رحم کننده مر معیوب را وای بهترین امیدگاهی از جهة بسیار
بخشش و تفضل قوله اقل عثرتی یعنی خلاص گردان مرا از زلات و سود بخش
گردان هر کس که طلب نفع کند از این قصیده و اگرچه سودمند نشود بلکه مجرد
قصد کرده باشد قوله حنانیک یعنی مهربانی کن بر ما ای خلق در بردارنده
سبع طباق در هنگامی بعد از هنگامی و در زمان دیگر قوله وآخر دعوانا
یعنی آخر دعای ما بسبب توفیق پروردگار ما آنست که بگوییم الحمد لله الذی

وَلَيْسَ لَهَا إِلَّا ذُنُوبُ وَلِيِّهَا
فَيَا طَيِّبَ الْأَنْفَاسِ أَحْسِنْ تَأَوُّلَا
وَقُلْ رَحِمَ الرَّحْمٰنُ حَيًّا وَمَيِّتًا
فَتًى كَانَ لِلْإِنْصَافِ وَالْحِلْمِ مَعْقِلَا
عَسَى اللّٰهُ يُدْنِي سَعْيَهُ بِجَوَازِهِ
وَإِنْ كَانَ زَيْفًا غَيْرَ خَافٍ مُزَلَّلَا
فَيَا خَيْرَ غَفَّارٍ وَيَا خَيْرَ رَاحِمٍ
وَيَا خَيْرَ مَأْمُولٍ جَدًا وَتَفَضُّلَا
أَقِلْ عَثْرَتِي وَانْفَعْ بِهَا وَبِقَصْدِهَا
حَنَانَيْكَ يَا اللّٰهُ يَا رَافِعَ الْعُلَا
وَآخِرُ دَعْوَانَا بِتَوْفِيقِ رَبِّنَا
أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَحْدَهُ عَلَا

وبعد صلوة الله ثم سلامه
على سيد الخلق الرضي متنخلا
محمد المختار للمجد كعبة
صلوة تباري الريح مسكا ومندلا
وتبدي على أصحابه نفحاتها
بغير تناه زرنبا وقرنفلا

وحلة علا يعني شکر وسپاس بی قیاس معبودی راکه مرتفع گشته در عظمت وکبریا و مجد بجای
عالی که او نهایت ندارد مکلف ایشان را و نیست در ان چیزی که نزدیکست واین چنین شکر است
باتباع سنتی که اهل جنت را خواهد بود و آخر دعوٰهم ان الحمد لله رب العالمین
قوله وبعد صلوة الله یعنی بعد از حمد حضرت او جل جلاله و عم نواله رحمة حضرت او
وسلام حضرت او بر سید خلایق باد که او برگزیده اند از اقوام طریق قوله
محمد المختار یعنی صلوة حضرت او بر سید مختار محمد باد که برگزیده اند و اختیار
کرده اند او را کعبه که همه عالم قصد او کنند از برای بزرگواری و تمام مقدار
که حضرت او را قوله صلوة دعا نکنیم از برای حضرت او صلی الله علیه وآله وسلم دعا که دعای از
ایشان او است که معارضه میکند با بوی خوش در عموم فواید و غزاره عواید
عالی که این بوی خداوند عود باشد قوله وتبدی علی اصحابه نفحاتها
بغیر تناه زرنبا وقرنفلا یعنی ظاهر میکرداند این صلوة بر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بوی بسیار خوش که انتها آخر نباشد در حالتی که این نفحات
یعنی بوی بسیار خوش مانند زرنب و قرنفل باشد در خوشی بوی
و زرنب گیاه خوش بوی است
در ... شهر ... [illegible]
[illegible]
[illegible]

وهاك تمام الحرز سبعة ابحر
على النظم وهو المفرد احفظ لتسهلا
ابج الف عن نافع ثم باؤها
لقالون ثم الجيم وورش بها انجلا
دهز دال مكى ثم هاء لاحمد
وحيث اتاك الزاى فاجعله قنبلا
وحطى لحرف الحاء بصر وطاؤها
لدوريهم والياء الصالح انبلا
كلم كاف الشامى واللام عن هشا
مهم وابن ذكوان له الميم مثلا
نصع نونها عن عاصم ثم صادها
لشعبتهم والعين حفص بها اجتلا
فضق فاؤها عن حمزة ثم ضادها
لها خلف والقاف خلاد اعقلا
رست راء على ثم سين لليثهم
وتا حفص الدورى وفى الذكر قد خلا
وصلى اله العرش رب له النهى
على خير خلق والملائكة فى العلا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نواله والصلوة والسلام على رسوله وآله اما بعد چنین گوید
خادم شرع انور محمد جعفر که این رساله ایست در اصلاح کلمات قرآنیه که بعضی ببعضی مشتبه میشود
باحتمال اشتباه میرود بترتیب سور قرآنیه از جهت تسهیل امر ایراد شد سوره حمد
مالك يوم الدين الف مالك را اسیر ساکن نکرده است سوره بقره در او نوزده کلمات است
مثلاً ما بعوضة ما را بمثلاً وصل نکرده و ببعوضة الثانی أنبئونی همزه اش
قطع است ساقط نشود الثالث باتخاذکم العجل همزه اش وصل است الرابع فنبذوها
ثبت با ثاء الخامس قل أتخذتم بسکون اللام وفتح همزه که از برای
استفهام است نه همزه باب افتعال السادس ببابل بکسر باء اخیر وفتح لام السابعة
لمن اشتراه بفتح لام و میم لمن الثامنة یوم لا تجزی بفتح تاء و کسر زاء
التاسعة ثم أضطره بفتح همزه أضطر وفتح راء صیغه متکلم وحده است نه
مضارع العاشرة وتزودوا بفتح زاء و تشدید واو مفتوحه الحادی عشر ولا
تجعلوا الله عرضة لأیمانکم بضم عین بی نقطه عرضة وفتح الف ایمان
الثانی عشر وعلی المولود له رزقهن له را متصل بمولود نمایند

نه برزقهن و همچنین است در و لا مولود له الثالث عشر کمثل حبة
در اول بحاء و باء است و در ثانی بجیم و نون است الرابع عشر فآتت أکلها
همزه آتت همزه باب افعال است نه همزه فاء الفعل که ثلاثی مجرد باشد الخامس عشر
وآتوا الزکوة بفتح التاء وضم الواو جمع مغایب مذکر از فعل ماضی نه امر که بواسطه
اتصال ضمه داده شده السادس عشر فنظرة بفتح نون و کسر ظاء السابع عشر
أن تصدقوا بفتح همزه و تاء الثامن عشر وأشهدوا بفتح و قطع همزه
التاسع عشر أو أخطأنا بقطع همزه بعد از واو و فتح آن سوره آل عمران
و فیها اربع کلمات الاولی ثم یقول بفتح لام یقول که عطف است بر یؤتیه
که منصوب است بأن ناصبه الثانیة لما آتیتکم بفتح لام لما و تخفیف لام ابتدا
و ما موصوله الثالثة و من یبتغ بفتح یاء و بعد از آن باء موحده ساکنه و بعد از آن
تاء فوقانیه و بعد غین معجمه از ابتغاء بمعنی خواستن نه اتباع بمعنی متابعت الرابعة
أو یکبتهم بعد از کاف باء یک نقطه است و بعد از باء تاء دو نقطه است بمعنی نگونسار
کردن است سوره النساء فیها خمس کلمات الاولی صدقاتهن بضم الدال
الثانیة وقال لأتخذن بفتح لام و همزه قطع ندارد الثالثة فلیبتکن بعد از
یاء دو نقطه باء موحده بعد تاء مشدده فوقانیه الرابعة وإن تلووا بفتح تاء و
سکون لام وضم واو و اشباع که دو واو خوانده شود زیرا که در اصل تلوون مضارع

لوی بمعنی پیچیدن زبانست از شهادت حق یا حکم حق بانواتر مشهور و از بعض قراء
تلوا بضم لام و سکون واو حکایت شده که جمع تلی بمعنی متعرض شدن شهادت
حق و اداء حق افتادنست الخامس فی الدرک الاسفل بفتح دال و سکون
راء هر چند بفتح راء نیز قرائت شده ولیکن متداول است سورة مائده و فیها
ست کلمات الاولی لاثم بکسر لام و قطع همزه الثانیة یا بنی آدم بسکون
و فتح نون ابنی بمعنی جز و پسر آدم الثالثة واوفوا بالعقود بفتح همزه و قطع الرابعة
باثمی واثمک فتکون بکسر همزه و قطع هر دو جا و فتح تکون الخامسة فاواری
بفتح یاء السادسة یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم بفتح سین
تا مفعول علیکم بهم باشد که اسم فعل است بمعنی الزموا سورة انعام و فیها
ثمانی کلمات الاولی انباء ما کانوا بتقدیم النون علی الباء بمعنی خبرها چنانچه در
ابناءهم که با اول است بمعنی پسرها الثانیة انظروا کیف کذبوا بتخفیف ذال
الثالثة ولا نکذب بفتح الباء التحتانیة الرابعة اتحاجونی بتشدید جیم و نون
که هر دو با شد باشند الخامسة انما توعدون بفتح عین السادسة
المعز اثنین بعد از میم عین بی نقطه و زاء نقطه دار است السابعة قل آ
لذکرین بهمزه استفهام و مد آن و کذا در ثانی الثامنة دینا قیما بکسر
قاف و فتح یاء بدون تشدید سورة اعراف فیها احدی عشر کلمة الاولی

الاولی رب ارنی انظر الیک بفتح همزه و ضم ظاء و سکون راء الثانیة ما
وری باشباع ضمه واو که دو واو خوانده شود الثالثة سوآتکم بفتح سین و
سکون هر دو واو و فتح همزه و سکون الف بعد از همزه و کسر تاء الرابعة سأریکم
بضم همزه بدون واو الخامسة فذروها تاکل بسکون لام تاکل السادسة
ان هؤلاء متبر بتشدید باء و تخفیف راء السابعة بکل صراط توعدون
بکسر عین بی نقطه الثامنة فانبجست بتقدیم نون بر باء موحده و تقدیم
باء بر جیم التاسعة ربنا افرغ بفتح همزه و قطع العاشرة دعوا الله ربهما
بفتح تاء الله و باء رب الحادی عشر ان ولیی الله بکسر یاء الثانیة سورة
براءة و فیها سبع کلمات الاولی وآتوا الزکوة بفتح تاء و ضم واو و بلا
الثانیة یضل بیاء مضمومه و ضاد مفتوحه الثالثة لا یستوون بیاء مفتوحه
و اشباع واو الرابعة قاتلوا الذین یلونکم بضم لام و سکون الواو بمعنی نزدیک
زانکه لام را ساکن و واو را ضمه دهند با اشباع که بمعنی پیچیدن به زبان است چنانچه
یلوون السنتهم بمعنی است الخامسة فی سبیل الله اثاقلتم بتاء
سه نقطه و فتح قاف السادسة وما نقموا الا ان اغناهم الله و فتح همزه و غین
با نقطه و نون با الف السابعة فاعرضوا بهمزه قطع مفتوحه سورة یونس
و فیها اربع کلمات الاولی امن لا یهدی بفتح یاء و کسر هاء و تشدید دال مکسوره که

اصل لا یهتدی بود الثانیة ولا تتّبعانّ بتشدید نون الثالثة آلآن بهمزه
مفتوحه و الف با مد چنانچه باشد در آلآن سابق که در این سوره است نیز چنین است
الرابعة آللّه اذن لکم بهمزه مفتوحه و الف که با مد باشد سورة هود و فیها
ست کلمات الاولی التنّور بتشدید النون الثانیة بسم الله مجریها بضم
میم و الف بعد از راء و در بعضی از قراءات بفتح میم و کسر راء نیز خوانده شده و این مشهور است
الثالثة و من خزی یومئذ بکسر میم یوم در قراءت مشهوره الرابعة
فی بناتک بتقدیم باء بر نون الخامسة لا تکلّم بفتح تاء و کاف و لام و ضم میم
که در اصل لا تتکلّموا بود یک تاء حذف شد السادسة ما نفقه بضم هاء بدون
اشباع زیرا که هاء ضمیر نیست بلکه جزء کلمه است سورة یوسف و فیها کلمتان
الاولی فما جزاؤه بضم همزه بدون اشباع هرچند بصورت واو نوشته شود
الثانیة بثمن بخس بتقدیم باء موحده بر تحتانیه سورة بنی اسرائیل و فیها
خمس کلمات الاولی و هو کلّ علی مولاه بفتح کاف الثانیة لاحتنکنّ
بفتح لام و همزه و سکون حاء بی نقطه و فتح تاء و کسر نون الثالثة و اجلب علیهم
بخیلک بفتح همزه قطع و سکون جیم و کسر لام و سکون باء الرابعة ترکن بفتح
تاء و سکون راء و فتح کاف و ضم نون الخامسة لیسوءوا بضم همزه با اشباع
که واو جمع ظاهر شود سورة کهف و فیها اربع کلمات الاولی لکنّا بفتح نون

بدون الف هرچند بصورت الف دار نوشته شود زیرا که اصل آن لکن انا بود همزه
انا را از جهت تخفیف حذف کردند و نون را در نون ادغام کردند لکنّا شد و چون
انا بصورت الف دار نوشته میشود لهذا بعد از حذف همزه و ادغام نون نیز
چنان میشود الثانیة تذروه بفتح تاء و سکون ذال معجمه که از ذرو و ناقص
واوی است نه مثال الثالثة و لا تعد بسکون عین نه عکس الرابعة بقوّة
اجعل بقطع همزه اجعل زیرا که همزه متکلم است سورة مریم و فیه
سبع کلمات الاولی قال کذلک قال ربّک بفتح کاف فیهما الثانیة
قال انّما انا رسول ربّک بکسر کاف ربّک و لک و کذلک و قال
ربّک الثالثة فامّا ترینّ بفتح تاء و کسر راء و تشدید نون که در اصل
ترأیین چون تمنعین بعد از دخول نون ثقیله و حذف نون و یاء دوم بجهت التقاء
ساکنین و همزه و نقل حرکت او بما قبل آن که راء باشد و حذف آن ترینّ شد
الرابعة فأنت بفتح همزه بدون الف فانه مجرد است الخامسة اعتزلکم
بفتح همزه و قطع آن السادسة و ادعوا ربّی بفتح همزه قطع السابعة أطّلع
الغیب بفتح همزه قطع زیرا که همزه استفهام است سورة طه و فیه ثمان
کلمات الاولی فلمّا اتیها بدون الف مجرد است الثانیة انّی انا فاقذفیه بفتح
همزه و کسر نون و سکون قاف و کسر ذال و فاء و سکون یاء اقذفیه کلمه است

مفرد مؤنث امر حاضر است الثالثة أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ بسكون لام وفتح لام
الرابعة تَلْقَفْ بسكون فاء للجزم الخامسة إِنَّمَا صَنَعُوا إنّ را جدا از ما
بنوشته كه ما موصوله است و اسم إنّ نه كافه السادسة بِمَلْكِنَا بفتح ميم وسكون
لام وكسر كاف السابعة قال بَصُرْتُ بضم الصاد الثامنة مَنْ أَصْحَابُ
ميم سورة الأنبياء وفيها ست عشر كلمات الأولى مَنْ لَا يَفْتُرُونَ بفتح
الياء وسكون الفاء وضم التاء كه از فتر بمعنى سستى است نه فتح تاء كه از افترا باشد
الثانية وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بفتح ميم مَنْ نه كسر الثالثة وَرَتْقًا بسكون تاء
الرابعة يَسْبَحُونَ بفتح ياء وسكون سين وفتح با مع التخفيف بمعنى شنا كردن
الخامسة قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بهمزه مضمومه بدون واو واشباع السادسة وَ
كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ بكسر لام السابعة يُصْحَبُونَ بضم ياء وسكون صاد وفتح حاء وضم باء
الثامنة وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ با حاء بى نقطه است بمعنى وزيدن با نقطه نخوانند
التاسعة وَذِكْرًى لِلْمُتَّقِينَ را ممدوده بدون الف مقصوره چون ذكرى العاشرة
وَإِقَامَ الصَّلَاةِ بكسر همزه مصدر است الحادي عشر إِذْ نَفَشَتْ بعد از فاء شين
نه ثاء الثاني عشر يُسَبِّحْنَ بضم ياء وفتح سين وباء مشدده وسكون حاء بمعنى تسبيح
الثالث عشر صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ بفتح لام بمعنى لباس جنگ بمعنى زره الرابع عشر
وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بكسر لام عالمين الخامس عشر يَغُوصُونَ بغين

بغين با نقطه وصاد بى نقطه السادس عشر غَفْلَةٍ بفتح غين با نقطه سورة الحج
وفيها تسع كلمات الأولى ثَانِيَ عِطْفِهِ بكسر عين بى نقطه الثانية يَدْعُوا
لَمَنْ ضَرُّهُ بفتح لام وميم لَمَن الثالثة أَنْ لَا تُشْرِكْ بسكون كاف الرابعة
ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ با تاء دو نقطه وفاء وثاء سه نقطه الخامسة فَتَخْطَفُهُ
با مفتوحه وخاء ساكنه وطاء مخففه مفتوحه السادسة مَحِلُّهَا بكسر حاء السابعة
وَبِيَعٌ بكسر باء وفتح ياء دو نقطه جمع بيعه معبد نصارا است الثامنة الَّذِينَ
مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ بفتح تاء بعد از
همزه والف وضم واو وفتح تاء چنانچه در آخر سوره است سورة مؤمن و
فيها ثماني عشر كلمة الأولى الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ بفتح صاد ولام وواو
بعد از واو الف وتاء جمع صلوة است وَفِي صَلَاتِهِمْ مفرد است الثانية
سَيْنَاءَ بفتح سين الثالثة وَصِبْغٍ بكسر صاد الرابعة جِنَّةٌ بكسر جيم الخامسة
بِمَا كَذَّبُونِ السادسة وَوَحْيِنَا بفتح الواو وسكون حاء وكسر الياء
السابعة مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ بكسر لام با تنوين الثامنة غُثَاءً بضم غين
با نقطه وثاء مثلثه التاسعة تَتْرَى بفتح تاء اول وسكون تاء دوم وفتح را بعد از
او الف العاشرة بِهِ جِنَّةٌ بكسر جيم الحادية عشر فَأَنَّى تُسْحَرُونَ بضم
تاء وسكون سين وفتح حاء بى نقطه الثانية عشر مَا آتَوْا بهمزه والف و فتح

ثم وپیش از واو و کسر نون مشدده با یاء متکلم الرابعة عشر أن يحضرون بفتح یاء و ضم
ضاد و کسر نون الخامسة عشر تجأرون بفتح تاء و سکون جیم و فتح همزه و ضم راء السادسة
عشر تهجرون بأجر سين السابعة عشر العادين بتشديد دال سورة نور
و فيها تسعة كلمات الأولى يذرؤا بضم همزه بدون اشباع واو الثانية
ولا يأتل بفتح تاء و کسر لام الثالثة كسراب بقيعة بكسر با جاره و قاف در بقيعة
زیرا که با حرف جر او بقیعه کلمه علیحده است یعنی بیابان و زمین هموار است الرابعة
الظمآن بفتح ظاء و سکون میم و فتح همزه با الف و نون چون عطشان لفظا و معنی
الخامسة لجي بضم لام و تشدید جیم مکسوره و تشدید یاء مکسوره السادسة
من برد بفتح با و راء السابعة أن يحيف الله بسه یا نقطه الثامنة
ويتقه بفتح یاء و تاء مشدده و سکون قاف و کسر ها بدون اشباع التاسعة
ليستأذنكم بسكون نون سورة فرقان و فيها ست كلمات الأولى
مال هذا الرسول با ماء استفهامیه و لام جاره که بهذا ربط دارد نه بما هر چند جدا نوشته شده
الثانية ولا يأتونك بمثل بفتح میم و ثاء سه نقطه الثالثة و يخلد فيه مهانا
بکسر ها فیه با اشباع که در قرائت حفص بیا خوانده شود نزد عاصم الرابعة و يلقون
بضم یاء و فتح لام و فتح قاف مشدده الخامسة يعبؤا بضم همزه بدون اشباع
السادسة دعاؤكم بضم همزه بدون اشباع سورة شعراء و فيه ثلث

عشر كلمة الأولى فسيأتيهم أنبؤا بتقديم نون بر با و ضم همزه بدون اشباع
الثانية فعلتك بفتح فاء و سكون عين و فتح لام و تاء الثالثة تمنها بفتح تاء
و ضم میم و تشدید نون الرابعة و أزلفنا ثم الآخرين بفتح ثاء ثم الخامسة
وأطيعون بكسر نون السادسة أمدكم بما تعلمون بتقديم لام بر ميم
السابعة إن هذا إلا خلق الأولين بضم خاء معجمه و لام و قاف الثامنة
لعلكم بكسر لام و فتح عين و ميم التاسعة من المسحرين با حاء المهمله مع التشديد
العاشرة فأسقط بفتح همزه قطع و كسر قاف الحادي عشر يوم الظلة بضم
ظاء الثانية عشر علمٰؤا بضم همزه بدون اشباع الثالثة عشر تنزل
بفتح تاء و نون و ضم لام سورة النمل و فيها خمسة و عشرون كلمة الأولى
لتلقى بفتح لام اول و ضم تاء و فتح لام دوم و قاف مشدده پیش از الف الثانية
أدخل بفتح همزه قطع و سکون دال و کسر خاء و سکون لام الرابعة أن أعمل
بفتح همزه قطع و فتح میم و لام الخامسة أدخلني بفتح همزه قطع السادسة
مالي بفتح یاء السابعة سبأ بفتح سين و باء و کسر همزه منونه الثامنة الخبء
بفتح خاء و سکون باء و فتح همزه التاسعة فألقه بفتح همزه قطع العاشرة
تشهدون بکسر النون الحادية عشر إليك بكسر كاف الثانية عشر
أتمدونن بضم تاء و كسر ميم و ضم دال و فتح نون اول و كسر ثاني الثالثة عشر

لا قِبَلَ بکسر قاف و فتح باء الرابعة عشر طَرْفُكَ بفتح طاء و سکون راء و ضم فاء
الخامسة عشر نَنظُرْ بسکون راء السادسة عشر عَرْشُكِ بکسر الکاف السابعة
عشر قالوا اطَّيَّرْنَا بتشدید طاء و یاء الثامنة عشر آللهُ خَيْرٌ بفتح همزه استفهام و مد شده
با الله و همزه الله قلب الف شده التاسعة عشر أن تُلْبِثُوا بضم تاء اول و آخر و سکون
نون و کسر باء العشرون بَلِ ادَّارَكَ بتشدید دال و سقوط همزه وصل الحادية
والعشرون وما تُكِنُّ بضم تاء و کسر کاف و ضم نون مشدده الثانية والعشرون
وأتَوْهُ بفتح همزه بدون الف و فتح تاء و سکون واو الثالثة والعشرون
فَكُبَّتْ بضم کاف و فتح باء موحده مشدده الرابعة والعشرون هٰذِهِ البَلْدَةِ
بفتح باء و سکون لام بلده سورة القصص و فیها سبعة و عشرون کلمه
الأولى أنباءهم بتقدیم نون بر باء الثانية أن أرْضِعِيهِ بفتح همزه قطع در ارضعیه
الرابعة خِفْتِ بکسر تاء الخامسة فألْقِيهِ بفتح همزه قطع السادسة إلَيْكِ بکسر
کاف السابعة لَتُبْدِي بفتح لام و سکون باء الثامنة فبَصُرَتْ بضم صاد
التاسعة ولا تَحْزَنَ بفتح نون العاشرة غَفْلَةٍ بفتح غین الحادية عشر
يُصْدِرَ الرِّعَاءُ بضم یاء و کسر دال و فتح راء الثانية عشر أُنْكِحَكَ بضم همزه و
کسر کاف اول و فتح حاء و کاف دوم الثالثة عشر آنبهما بفتح همزه بدون الف
الرابعة عشر أقْبِلْ بفتح همزه قطع و کسر باء موحده الخامسة عشر أن

أن يَقْتُلُونِ بکسر نون و حذف نون يُكَذِّبُونِ السادسة عشر رِدْءاً بکسر راء
و سکون دال و فتح همزه منونه السابعة عشر مُرْسِلِينَ بکسر سین الثامنة عشر
ما آتَيْنٰهُمْ بفتح همزه با الف التاسعة عشر فَنَتَّبِعَ بفتح عین العشرون ونَكُونَ
بفتح نونین الحادية والعشرون ونُتَخَطَّفْ بجزم فاء الثانية والعشرون
يُجْبَىٰ بیاء مضمومه و جیم ساکنه و باء مفتوحه و الف در آخر الثالثة والعشرون
عَلَيْهِمُ الأنْبَاءُ بتقدیم نون بر باء الرابعة والعشرون لَتَنُوءُ بفتح لام و تاء و ضم
نون و همزه الخامسة والعشرون أشيعه بفتح همزه قطع و فتح تاء و کسر یاء و سکون عین
السابعة والعشرون ولا يَصُدُّنَّكَ بضم صاد و دال مشدده سورة عنكبوت
و فیها ست کلمات الأولى لَيَقُولُنَّ بضم لام و میم الثانية وليَعْلَمَنَّ بفتح میم
الثالثة ولَيَحْمِلُنَّ بضم لام و میم الرابعة ولَيُسْئَلُنَّ بضم لام و میم الخامسة سِيءَ
بکسر سین و سکون یاء و فتح همزه السادسة لَهِيَ الحَيَوَانُ بفتح یاء در حیوان سورة
روم و فیها عشر کلمات الأولى عَلَيْهِمْ بفتح عین و لام الثانية و
أثَارُوا الأرْضَ بفتح همزه اثار بدون مد الثالثة السُّوأىٰ بضم سین و سکون
واو و فتح همزه پس از الف الرابعة يُحْبَرُونَ بضم یاء و سکون حاء و فتح باء
موحده و ضم راء الخامسة إنّ في ذٰلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ بکسر لام دوم
للعالمین جمع عالِم بکسر لام است بمعنی دانایان نه عالَم بفتح لام بمعنی ما سوی الله

السادسة لَكِن بُو بضم باء و فتح واو السابعة فَلا يُرْبُوا بضم باء و سکون واو الثامنة
مِنْ ضُعْفٍ بضم ضاد در همه قرائت مشهوره التاسعة مِنْ كُلِّ مَثَلٍ بضم
میم و ثاء سه نقطه العاشرة وَلا يَسْتَخِفَّنَّكَ بفتح یاء و تاء و کسر فاء و فتح فاء سورة
لقمان و فیها ثلث کلمات الأولى لا تُصَعِّرْ بعین بی نقطه الثانیة جازَ
بزاء با نقطه الثالثة الغَرُورُ بفتح غین معجمه سورة سجدة و فیها کلمتان الأولى
كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ بفتح لام خلقه الثانیة بَدَأَ خَلْقَ بسکون سورة احزاب
و فیها ست کلمات الأولى فيما أخْطَأْتُمْ بفتح همزه اول که قطع است إذْ جاؤكُمْ
باشباع که واو جمع ظاهر شود در سایر مواضع نیز چنین است زیرا که جاؤ بضم همزه بدون
اشباع و بدون ظاهر ساختن واو غلط است يَسْئَلُونَ عَنْ أنْبائِكُمْ بتقدیم
نون بر باء بمعنی اخبار الثانیة لَمْ تَطَؤُها بضم همزه با اشباع بسبب اینکه واو جمع است
الثالثة وَقِرْنَ بکسر قاف الرابعة وَآتِينَ بکسر تاء الخامسة وَأطِعْنَ بکسر عین
السادسة قَدَراً مَقْدُوراً بفتح دال قدر سورة السبا و فیها تسع کلمات
الأولى وَلا يَعْزُبُ بعین بی نقطه و زاء معجمه مضمومه الثانیة أوِّبِي بفتح
همزه و کسر واو مشدده و کسر باء مخففه الثالثة وَألَنّا بفتح واو و همزه و لام و تشدید
نون مفتوحه بسبب الف بعد از او الرابعة مِنْسَأتَهُ بکسر میم و سکون نون و فتح
سین و همزه و تاء یک کلمه است بمعنی عصا الخامسة تَبَيَّنَتِ بفتح تاء و باء و یاء مشدده

مشدده و نون و کسر تاء اخیره بمعنی السادسة سَيْلَ العَرِمِ بفتح عین و کسر راء
السابعة فَلا فَوْتَ بتاء سورة ملائكة و فیها خمس کلمات الأولى الغَرُورُ
بفتح غین معجمه الثانیة الحَرُورُ بفتح حاء الثالثة إلّا خَلا فِيها نَذِيرٌ کلمه خلا بعد از فیها
کلمه مقدره است الرابعة بِيضٌ وَحُمْرٌ بسکون میم الخامسة إلّا غُرُوراً
بضم غین سورة یس و فیها اربع کلمات الأولى أنْفِقُوا بفتح همزه قطع
الثانیة أطْعَمَهُ بفتح همزه قطع الثالثة جِبِلّاً بکسر جیم و باء و تشدید لام الرابعة فِي ظِلالٍ
بکسر ظاء سورة الصافات و فیها ثمانیة کلمات الأولى إنَّكُمْ لَذائِقُوا العَذابِ بکسر باء عذاب
الثانیة لَإبْراهِيمَ بفتح لام و کسر همزه الثالثة يَزِفُّونَ بکسر زاء و ضم فاء مشدده
الرابعة أحْسَنَ الخالِقِينَ اللهَ رَبَّكُمْ بفتح هاء الله و باء رب الخامسة
عَلى إلْياسِينَ بکسر همزه و سکون لام در قرائت مشهوره و بعضی آلِ ياسِينَ بهمزه
و الف و لام مکسوره خوانده اند السادسة أصْطَفَى البَناتِ بفتح همزه استفهام
در اصطفى السابعة وَبَيْنَ الجِنَّةِ نَسَباً بکسر جیم در همه روایات بمعنی طایفه
جن است نه بفتح بمعنی بهشت الثامنة وَأبْصِرْ بفتح همزه قطع سورة ص
و فیها ثلثة عشر الأولى إلّا اخْتِلاقٌ بقاف نه فاء الثانیة يُسَبِّحْنَ بیاء مضمومه
و سین مفتوحه و باء مشدده مکسوره و حاء ساکنه الثالثة أكْفِلْنِيها بفتح همزه
قطع الرابعة وَعَزَّنِي بعین مهمله مفتوحه و زاء نقطه دار مفتوحه الخامسة آن

الَّذِينَ يَضِلُّونَ بفتح یاء السادسة بِنُصْبٍ بضم نون وسکون صاد السابعة

لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ بفتح لام وکسر میم وفتح نون وفتح فاء ونون الثامنة أَتَّخَذْنَاهُمْ

بفتح همزه استفهام التاسعة سِخْرِيًّا بکسر سین العاشرة فَقَعُوا فاء واحد از قعوا

میباشد الحادی عشر أَسْتَكْبَرْتَ بفتح همزه استفهام الثانية عشر فَأَنْظِرْنِي

بفتح همزه وکسر ظاء الثالثة عشر وَلَتَعْلَمُنَّ بضم میم سورة الزمر وفيها ثلث

عشر کلمة الأولى فَاعْبُدِ اللهَ بکسر دال الثانية بِرَحْمَةٍ بضم تاء بلا اشباع زیرا

که در رسم برضاه بود الثالثة قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ بسکون عین الرابعة قُلِ اللهَ

أَعْبُدُ بفتح هاء الله الخامسة عن فأمبينة بفتح میم وسکون باء وکسر نون

وفتح یاء مشدده بعضی باکرده شده السادسة مُصَدَّقٌ بفتح فاء مخففه وتشدید راء

السابعة فَأَتَاهُمُ بفتح همزه بدون الف الثامنة مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللهِ

وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ ذال در كَذَبَ اول مخففه ودر ثانی مشدده است

التاسعة وَنَقُولَ بفتح لام در هر دو موضع که عطف بر تقول اول است العاشرة

كَذَبُوا عَلَى اللهِ بتخفیف ذال الحادی عشر جَاؤُهَا بضم همزه با اشباع کردن

جمع ظاهر شود الثانية عشر صَدَقَنَا بفتح صاد ودال بدون تشدید وفتح قاف

الثالثة عشر وَأَوْرَثَنَا بفتح راء وثاء سورة المؤمن وفيها ست عشر

کلمة الأولى وَسِعْتَ بفتح واو وکسر سین وسکون عین وفتح تاء الثانية

الثانية وَأَدْخِلْهُمْ بفتح همزه قطع وسکون دال وکسر خاء وسکون لام الثالثة

أَنْذِرْهُمْ بفتح همزه قطع وکسر دال الرابعة يَوْمَ الْآزِفَةِ بالف بعد از همزه چون

منادیة الخامسة فَأَخَذْتُهُمْ بفتح همزه وخاء وسکون ذال وضم تاء السادسة

فَقَدْ رَحِمْتَهُ بکسر حاء وسکون میم وفتح تاء السابعة أَمَتَّنَا بفتح همزه ومیم وتاء مشدده الثامنة

اقْتُلْ بفتح همزه قطع وسکون قاف وضم تاء وسکون لام التاسعة يُظْهِرَ بضم یاء

وکسر هاء العاشرة كَذِبًا بفتح کاف وکسر ذال الحادی عشر فَأَطَّلِعَ بفتح همزه

قطع وفتح طاء مشدده وکسر لام وفتح عین الثانية عشر أَهْدِكُمْ بفتح همزه

قطع وسکون هاء وکسر دال الثالثة عشر أَدْخِلُوا بفتح همزه قطع وکسر خاء الرابعة

عشر أَسْتَجِبْ بفتح همزه قطع وسکون باء الخامسة عشر يُسْحَبُونَ فِي

الْحَمِيمِ بضم یاء وسکون سین وفتح حاء وضم باء السادسة عشر يُسْجَرُونَ بضم

یاء وسکون سین وفتح جیم سورة فصلت وفيها ثلث کلمات الأولى

أَرِنَا الَّذَيْنِ بفتح ذال وکسر نون الثانية لَلْحُسْنَى بفتح لام اول الثالثة

وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ با نون مفتوحه بعد از ان همزه والف چون دعا سورة الشورى

وفيها ثمان کلمات الأولى لِأَعْدِلَ بکسر لام اول وفتح همزه وسکون عین

وکسر دال وفتح لام اخیره الثانية يَجْمَعُ بسکون میم الثالثة أَوْ يُوبِقْهُنَّ

بسکون قاف الرابعة وَلَمَنِ انْتَصَرَ بفتح لام ومیم وکسر نون وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ

الخامسة لَمِنْ عَزْمِ بفتح لام و کسر میم و سکون نون و فتح عین و سکون زاء با نقطه السادسة
مِنْ طَرْفٍ بسکون راء السابعة أَوْ يُرْسِلَ بفتح لام الثامنة فَيُوحِيَ بفتح یاء
سورة الزخرف و فیها خمس کلمات الأولى أَنْ كُنْتُمْ بفتح همزه الثانية
بَرَاءٌ بفتح باء و راء الثالثة وَبُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ بضم باء و فتح دال الرابعة تُحْبَرُونَ
بضم تاء و سکون حاء و فتح باء و ضم راء الخامسة لَا يُفَتَّرُ بضم یاء و فتح فاء و تاء مشدده
سورة دخان و فیها کلمتان الأولى يُفْرَقُ بضم یاء و سکون فاء و فتح راء و بدون
تشدید و ضم قاف الثانية وَنَعْمَةٍ كَانُوا بفتح نون نعمة سورة جاثية و فیها
کلمتان الأولى لَنْ يُغْنُوا بضم یاء و نون ثانیه الثانية اجْتَرَحُوا بجیم و حاء بی نقطه
سورة احقاف و فیها کلمتان الأولى أَوْ أَثَارَةٍ بفتح همزه بدون الف الثانية
وَيُجِرْكُمْ بضم یاء و کسر جیم و سکون راء سورة محمد صلعم و فیها اربع کلمات الأولى
وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ بفتح همزه قطع الثانية فَضَرْبَ الرِّقَابِ بکسر راء اول الثالثة
يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ بکسر همزه در قرائت مشهوره الرابعة وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ بضم
یاء یخرج و کسر راء و سکون جیم سورة فتح و فیها اربع کلمات الأولى لِيَغْفِرَ
بفتح راء الثانية بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ بضم هاء علیه و فتح الله الثالثة
لَتَدْخُلُنَّ بفتح لام اول و ضم لام دوم الرابعة شَطْأَهُ بفتح شین و سکون طاء
و فتح همزه سورة حجرات و فیها کلمتان الأولى بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بکسر لام اسم

لاسم و در اصل الاسم بود همزه نمود بدین طریق که حرکت همزه اسم را
بلام داده و همزه اول و دوم را در لفظ انداختند الثانية لَا يَلِتْكُمْ بفتح یاء
و کسر لام و سکون تاء سورة قاف و فیها ثمان کلمات الأولى وَقَوْمُ تُبَّعٍ بضم
و فتح باء مشدده الثانية فِي لَبْسٍ بفتح لام و سکون باء الثالثة تَحِيدُ بضم دال
بدون تنوین الرابعة أَلْقِيَا بفتح همزه قطع است و کسر قاف الخامسة هَلِ امْتَلَأْتِ
بکسر تاء اخیره السادسة فَنَقَّبُوا بفتح نون و قاف مشدده و ضم باء بی تشدید السابعة
مَحِيصٍ بحاء بی نقطه الثامنة أَدْبَارَ بفتح همزه سورة الذاريات و فیها اربع
کلمات الأولى الْحُبُكِ بضم حاء و باء و کسر کاف الثانية كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ
بکسر کاف الثالثة فَبَشَّرُوهُ بفتح و شین مشدده الرابعة ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ
بفتح دال در هر دو ذنوب بمعنی نصیب به نصیب بمعنی کناه سورة طور و فیها کلمتان
الأولى وَمَا أَلَتْنَاهُمْ بفتح همزه و لام و سکون تاء الثانية إِدْبَارَ النُّجُومِ
بکسر همزه سورة نجم و فیها ثلث کلمات الأولى ذُو مِرَّةٍ بکسر میم الثانية
وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ بفتح همزه و کسر جیم و فتح نون مشدده الثالثة أَزِفَتِ بفتح همزه
و کسر زاء و فتح فاء و کسر تاء سورة القمر و فیها کلمتان الأولى مِنَ الْأَنْبَاءِ بفتح نون
بباء الثانية مَنِ الْكَذَّابُ بفتح میم من و کسر نون سورة رحمن مِنْ
إِسْتَبْرَقٍ بکسر میم و سکون نون و کسر همزه که قطع است سورة حديد و فیها

ثلث كلمات الأولى مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ بكسر قاف وفتح باء وقبله الثانية نَبَّأَتْهُ بتقديم نون بر باء الثالثة مُصْفَرًّا بضم ميم وسكون صاد وفتح فاء بدون تشديد وتشديد راء سورة مجادلة

وفيها كلمتان الأولى كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ بضم هر دو كاف وكسر باء موحده مقدم بر تاء دو نقطه الثانية لَأَغْلِبَنَّ بفتح لام وهمزه قطع وسكون غين وكسر لام وفتح باء و نون مشدده

سورة الحشر وفيها ثلث كلمات الأولى فَأَتَاهُمُ اللَّهُ بفتح همزه بدون الف الثانية وَيُؤْثِرُونَ بضم ياء وسكون همزه كه بصورت واو نوشته شود الثالثة أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ بفتح الف اول سورة ممتحنة وفيها كلمتان الأولى إِنَّا بُرَآءُ بضم باء وفتح راء وهمزه مفتوحه با الف ممدوده الثانية لَأَسْتَغْفِرَنَّ بفتح لام وفتح همزه سورة منافقون وفيها ثلث كلمات الأولى أَسْتَغْفَرْتَ بفتح همزه قطع الثانية وَأَنْفِقُوا بفتح همزه قطع الثالثة فَيَقُولَ بفتح لام فَأَصَّدَّقَ بفتح همزه قطع وتشديد صاد و دال مفتوحتين وفتح قاف

سورة تغابن وفيها كلمة واحدة وَأَنْفِقُوا بفتح همزه قطع سورة الطلاق وفيها اربع كلمات الأولى وَأَحْصُوا بفتح همزه قطع الثانية فَأَمْسِكُوهُنَّ بفتح همزه قطع الثالثة وَأَشْهِدُوا بفتح همزه قطع الرابعة يُعْظِمْ بضم ياء وسكون عين وكسر ظاء وسكون ميم سورة تحريم وفيها ثلث كلمات الأولى وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ بكسر همزه وسكون ذال بدون الف الثانية مَنْ أَنْبَأَكَ بفتح همزه اول وسكون نون وفتح باء وهمزه دوم الثالثة صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ بفتح حاء وكسر نون سورة الملك وفيها كلمتان الأولى يَنْقَلِبْ بجزم با وسكون باء الثانية إِنِ الْكَافِرُونَ بكسر همزه ونون مخففه سورة ن أَنْ كَانَ بفتح همزه ان سورة الحاقة

سورة الحاقة وفيها كلمتان الأولى هَاؤُمُ اقْرَؤُا بضم همزه هاؤم بدون اشباع الثانية فِي سِلْسِلَةٍ بكسر هر دو سين سورة المعارج وفيها ست كلمات الأولى يُبَصَّرُونَهُمْ بتشديد صاد الثانية مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بكسر ميم يومئذ الثالثة يُنْجِيهِ بضم ياء وسكون نون الرابعة فَمَالِ الَّذِينَ لام جر متعلق با الذين جزء ما الخامسة قِبَلَكَ بكسر قاف وفتح باء و لام السادسة عِزِينَ بكسر عين و زاء نقطه دار

سورة نوح وفيها كلمتان الأولى إِسْرَارًا بكسر همزه الثانية نَجِيَّ بفتح ياء اخر سورة المزمل وفيها كلمتان الأولى أُولِي النَّعْمَةِ بفتح نون الثانية وَأَقْرِضُوا اللَّهَ بفتح همزه قطع وكسر راء سورة المدثر وفيها اربع كلمات الأولى الْمُدَّثِّرُ بتشديد دال و ثاء مثلثه الثانية وَيُؤْثَرُ بضم ياء وسكون همزه كه بصورت واو است الثالثة وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ بكسر همزه وسكون ذال اذ بدون الف وفتح همزه أَدْبَرَ در قراءت معتبره و در بعض قراءات بدون همزه نيز خوانده اند الرابعة لَإِحْدَى بفتح لام وكسر همزه سورة القيامة وَالْتَفَّتِ بفتح واو وسكون لام با سقوط همزه وصل وفتح تاء و فاء مشدده و كسر تاء اخيره سورة الدهر وفيها خمس كلمات الأولى وَلَقَّاهُمْ بتشديد قاف مفتوحه با الف الثانية بِآنِيَةٍ بكسر باء حرف جر است و كلمه على حده است و فتح همزه با الف وكسر نون و فتح ياء و جر تاء الثالثة قَوَارِيرَ بدون تنوين و با تنوين هر دو خوانده اند الرابعة

مَشْوُر ابتاء سه نقطه الخامسة وَاِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ بفتح تاء ثَمَّ سورة المرسلات فی

ظلال بکسر ظاء سورة النبأ مَآبًا بفتح میم و بعد از ان همزه و بعد الف سورة عبس ما

آخره بفتح همزه بعد الف سورة کورت مُطَاعٍ ثَمَّ آمِينٍ بفتح ثاء ثمّ سورة الانفطار

کِرَامًا کَاتِبِينَ بکسر کاف کرام چون رجال سورة المطففين اَوْ وَزَنُوهُمْ و

ادغام در این جا و جایز است سورة الاعلی وفیه کلمتان الاولی غثاء

بفتح غين با نقطه و ثاء سه نقطه الثانية اَنْ تَنْفَعَتِ بفتح نون و فاء و عین و کسر تاء سورة الفجر

اِرَمَ بکسر همزه و فتح راء نام قبیله یا شهر قبیله یا شهر قوم عاد که از سام بن نوح بن آدم بود

سورة البلد نَارٌ مُؤْصَدَةٌ بواو و همزه هر دو خوانده اند و همزه اولی است ظاهرا

سورة الشمس وفیها کلمتان الاولی نَاقَةَ اللّٰهِ بفتح تاء الثانية وَلَا يَخَافُ بفتح

سورة اللیل الاخرة بفتح لام و تاء سورة الزلزال وفیها کلمتان الاولی

اَوْحَى لَهَا که کلمه مشتبه الثانية لِيُرَوْا بفتح راء و ضم یاء مشتبه سورة القارعة

مَا هِيَهْ بهاء ساکنه است نه تاء و چنین است سُلْطَانِيَهْ وحِسَابِيَهْ و امثال اینها

سورة التکاثر اَلْهٰكُمُ دال الهی کلمه جدا و کم مفعول است سورة الهمزة مُؤْصَدَةٌ

بمیم مضمومه که همزه ساکنه بصورت واو نوشته شود سورة القریش لِاِيلَافِ بکسر لام و همزه

قطع سورة الماعون يُرَاؤُنَ بضم یاء سورة الکوثر شَانِئَكَ بتقدیم نون مکسوره

بر همزه مفتوحه سورة تبت وفیها ثلث کلمات الاولی تَبَّ بفتح تاء و باء مشدده الثانية

الثانية وَامْرَاَتُهُ بضم تاء الثالثة حَمَّالَةَ الْحَطَبِ بفتح تاء سورة التوحید کُفُوًا بضم فا

با واو در قرائت حفص از عاصم و با همزه در قرائت

ابی بکر از عاصم سورة الفلق وفیها کلمتان

الاولی النَّفَّاثَاتِ با ثاء سه نقطه الثانية

حَسَدَ بفتح سین و دال سورة الناس

وفیها کلمتان

الاولی مَلِكِ

النَّاسِ بفتح میم

و کسر لام کوتاه

الثانية

مِنَ الْجِنَّةِ

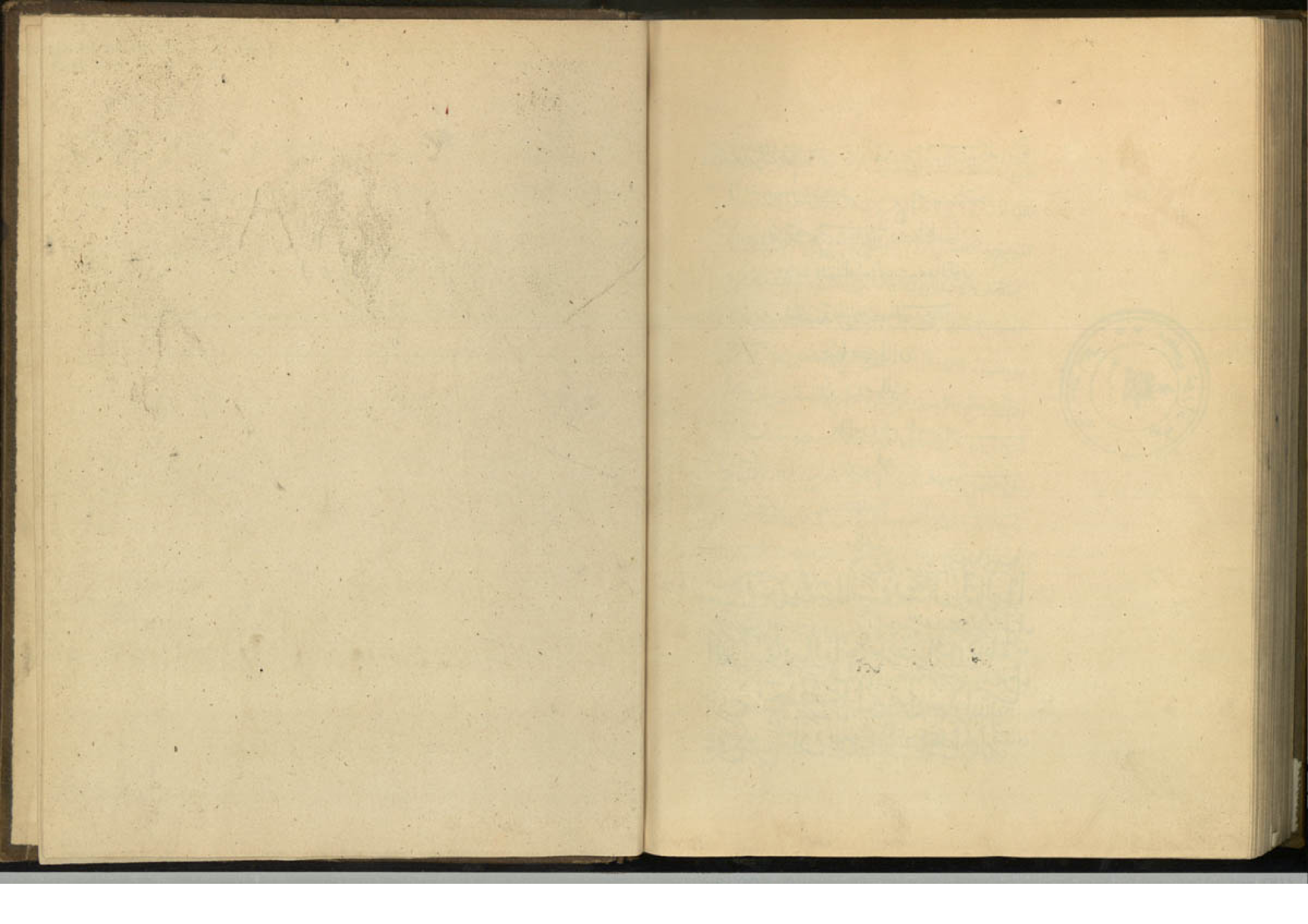
حسب الفرموده جناب مستطاب عمدة و زبدة العلما

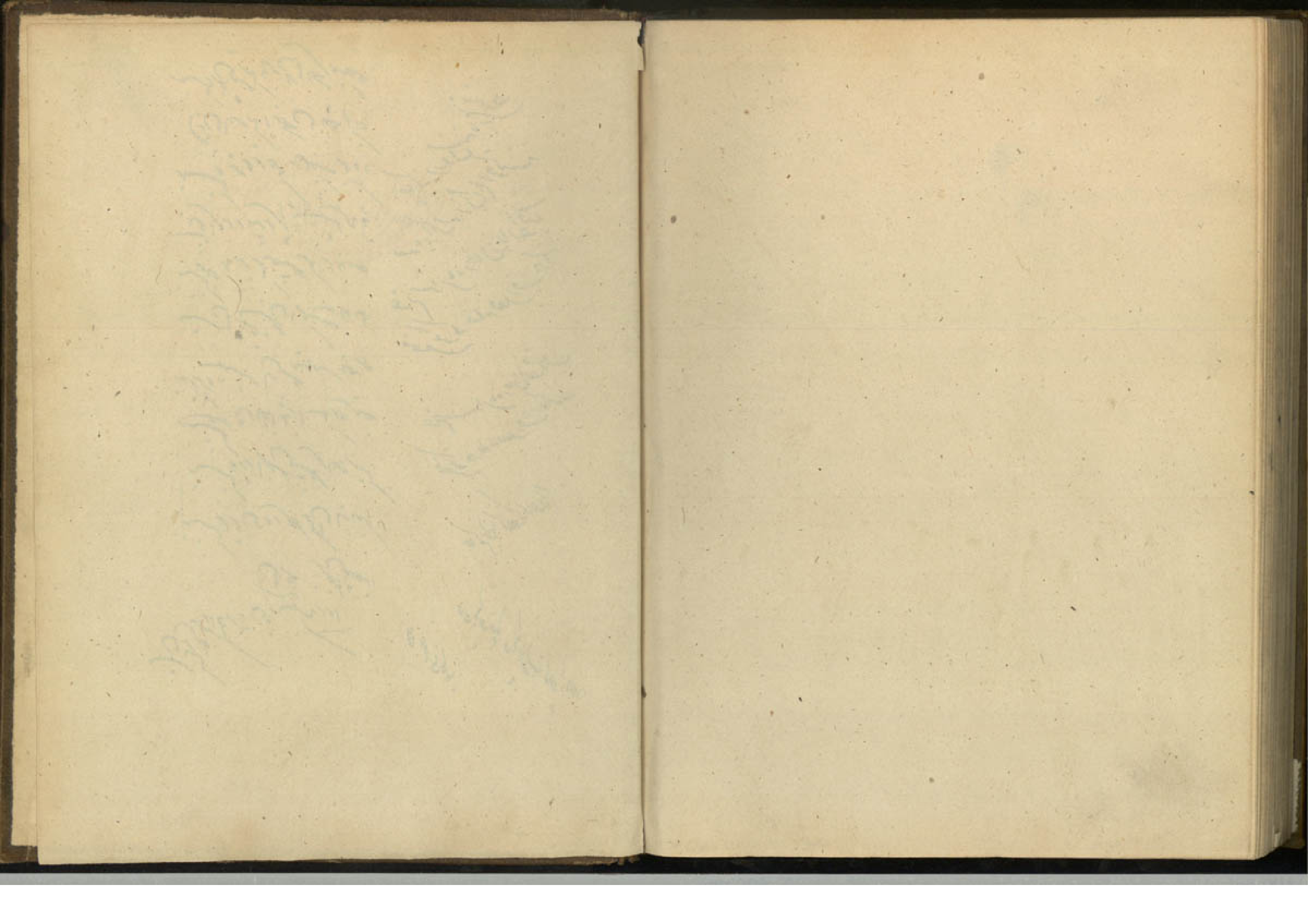
الفخام ... سرکار ملا ... باشی ... فضل ... کاتبه عمل ...

از دست حقیر فقیر کاتب الفقرا ... شکر الله ... میرزا

علی اکبر ... روز پنجشنبه ذیحجه الحرام سنه ۱۲۹۹









کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۴۲۶
تاسیس ۱۳۰۲

[illegible]